علیه السلام گفت خداوندا بدین عطا چیزی بیفزا فرمان شد محمدا
بیامرزیدم و عفو کردم بشرط آنکه شرک نیاورده باشند هرکه در دنیا یکبار
کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله بصدق دل گفته باشد او را در بهشت
فرستم اگر گناهان ایشان مثل کوههای دنیا باشد از هزار کسی و دیگر بیابان باشند
از بسیاری عفو کنم و در بهشت بفرستم اما مشرکان را نبخشم سید المرسلین
علیه السلام نود هزار سخن بشنید بعده عرض داشت کرد و گفت خداوندا
چون سوی امت باز گردم گویند تو که به معراج بودی برای ما چه تحفه هدیه آ
هدیه فرمان شد تا یکروز پنجاه وقت نماز بر شما فریضه شده است
و برای شما هدیه آوردم سید المرسلین علیه السلام باز گشت چون بمهتر
موسی صلوات الله علیه رسید او باز گردانید گفت برو التماس تخفیف
کن امت تو این قدر بار تحمل نتوانند کرد سید المرسلین علیه السلام
باز گشت بده نقصان شد مهتر موسی چنین باز میگردانید تا به پنج بار آمد
مهتر موسی گفت صلوات علیه باز برو پنج هم نتوانند سید المرسلین علیه السلام
گفت اکنون شرم می آید سوی تو نتوانم سید المرسلین را علیه السلام فرمان رسید
قد مضت فریضتی سید المرسلین علیه السلام بهشت و دوزخ و عرش و کرسی
و لوح و قلم و چیزهای که در بیان حد و حصر نگنجد بدید و باز گشت
حدیث معراج در مصابیح و مشارق مسطور است چون سید المرسلین
علیه السلام تا آسمان چهارم رسید جمله انبیا و ملائک حاضر شدند و

[illegible] که [illegible] کرد [illegible]
رکعت نماز با ملائکه [illegible] گذشت [illegible]
انبیا علیهم السلام امامت کرد [illegible]
[illegible] بستر [illegible] خانه [illegible] بود گرم بود آب [illegible] وضو
[illegible] جنبش بود در مقام [illegible] از خودی [illegible] مبارک
نبود فذلک فضل الله یؤتیه من یشاء سید المرسلین علیه السلام
بامداد یاران را خبر کرد [illegible] تصدیق داشتند و بعضی [illegible] انکار
[illegible] از مکه تا بیت المقدس اسری و از بیت المقدس تا فلک
اول معراج بود و از فلک اول تا مقام قاب قوسین عروج بود [illegible]
قریش چون این معنی بشنیدند و خبر بیعت انصار تحقیق کردند
بترسیدند که کار او بالا گیرد قصد کشتن کردند در ثعلبی و کشاف در تفسیر
سوره انفال مسطور است در دار الندوه بجهت این معنی اجتماع ساختند
و مشورت نشستند ابلیس لعین بصورت شیخ نجدی بر
در آمد و گفت اهل قریش را بگوئید من شیخ ام [illegible]
از کوه نجد [illegible] شنودم که شما نشسته اید [illegible]
[illegible] آمده ام تا [illegible] مصلحت شما [illegible] در این کار [illegible]
تعظیم تمام کردند [illegible] گفتند در باب محمد [illegible]
چه باید کرد ابلیس که بصورت شیخ نجدی تلبیس کرده بود گفت
می باید کشت

همی باید کشت ابو البختری گفت رای من آنست که او را در حجره بند
کنند و در شمار کنند اندر روزنی آب و طعام بوی دهند گفت بود که
بدین قوم او فرصت در آیند مقاتله کنند و او را ببرند هشام گفت به
رای من آنست که او را جدا از مکه کنند گفتند نه هم بدر رای از دیگر
قوم دیگر آنجا او را همراه کنند جمع شوند بیایند با شما مقاتله کنند
ابو جهل گفت که رای من آنست که او را بکشند شیخ سجاده
نشین علیه اللعنة گفت رای نیک همین است که این
جوهر را باید زد فتنه بکلی فرو نشیند غوغا از میان برخیزد
ابو البختری گفت اولیای او کشنده را قصاص کنند بو جهل
لعنت الله علیه گفت صد مرد را تیغ بدست دهند هر صد یکبار
زخم زنند اولیای او چندین کس را قصاص نتوانند کرد خلوت
آنست که امشب این کار را منتصر کرد بیر فرصت نه بیدا آنچه
خیر شما بود گفتم یا حی شما دانید ایشان شیخ را بتعظیم باز گردانیدند
و خود مستعد کار شدند شیخ سجاده نشین علیه اللعنة خوش شان
باز گشت مهتر جبرائیل آمین از حضرت رب العالمین در رسید
سید الثقلین علیه السلام را ازین حال علم داد گفت امشب در
جای خویش و بجای خود علی را بخوابان و خود با ابو بکر صدیق

رضي الله عنه ... عيد ... آن ... مسطور است سيد المرسلين
عليه السلام امير المؤمنين علي را بجاي خود خوابانيد و شب
غره ماه ربيع الاول سنه ثلاث عشر از نبوت با امير المؤمنين ابو
بكر صديق بهجرت مدينه خفيه بيرون آمد نيم شب اهل قريش بخانه
سيد المرسلين عليه السلام آمدند سيد المرسلين را نيافتند امير المؤمنين
علي را بجاي او ديدند باز گشتند شيخ نجدي عليه اللعنة باز پيدا شد
گفت همين زمان اورا با ابو بكر صديق سمت مدينه گريخته رود زود
دنبال كنيد ايشان دنبال كردند سيد المرسلين عليه السلام در كوه اطول
در غار ثور مخفي شد در حاله دو كبوتر بيامد و هر دو در غار بيضه كردند
عنكبوت گرد بگرد تننه كرد و اين در تفاسير سوره برات مسطور است
و در رساله عجيب سنت شيخ محمد غوث است ... پيش بشود ... جبرئيل
پر زد او را سوي دريا محيط افگند چون اهل قريش بر سر غار رسيدند
سيد المرسلين عليه السلام و امير المؤمنين ابو بكر رضي الله عنه پاهاي
ايشان مي ديد و ايشان چپ و راست نظر ميكردند و نظر نميكردند
امير المؤمنين ابو بكر گفت يا رسول الله قد ادركنا سيد المرسلين
عليه السلام گفت ما ظنك في اثنين الله ثالثهما چون اهل قريش
پاي مال نيافتند و بيضه كبوتر و تننه عنكبوت بر در غار ديدند
بر گشتند و ايشان

گفته‌اند که آن سه روز هم در غار بودند و در رساله عجیب است روز دوم ماری در درون غار در سوراخی بود خواست بیرون آید امیر المؤمنین ابو بکر رضی الله عنه پای پر سوراخ نهاد مار پای ابو بکر رضی الله عنه بگزید و یتالید گفت مرا از سعادت پای پس محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم چه باز دارد امیر المؤمنین ابو بکر رضی الله عنه پا بر داشت مار بیرون آمد ایمان آورد سید المرسلین علیه السلام لعاب دهان مبارک بر گزیده مار مالید حق تعالی شفا بخشید در کشاف مسطور است و در تفسیر ثعلبی و بسیطی نیز که روز چهارم بیرون آمدند روان شدند اهل قریش بر سراقه جعشم کتابی را نبشت تا دنبال کند او دنبال کرد تا دریافت امیر المؤمنین ابو بکر رضی الله عنه گفت ادرکنا یا رسول الله سید المرسلین علیه السلام گفت ما ظنک فی اثنین الله ثالثهما سراقه در آمد خواست تا نیزه بر سید المرسلین علیه السلام زند زمین پایهای اسپ او تا شکم فرو برد سراقه عذر خواست سید المرسلین علیه السلام گفت یا ارض خلصه و زمین پایهای اسپ او رها کرد او باز گشت سید المرسلین علیه السلام بکراع الغمیم رسید بریده اسلمی آنجا با هفتصد تن اسلام آورد جمیع اسلام آوردند و این کیفیت در الشامینامه مسطور است نماز

بنام روز ... بمقصد ... [illegible]

است سید المرسلین علیه السلام ... [illegible]

الاول بقا رسید خلق مدینه استقبال کردند [illegible]

بپرسیدند ... بود آوردند دانستند که [illegible]

امیر المؤمنین ابو بکر رضی الله عنه ... [illegible]

بر روی مبارک سید المرسلین علیه السلام ... [illegible]

دانستند که محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم ... [illegible]

دید سید المرسلین علیه السلام ... گرد چهار روز ... [illegible]

تاریخ آن روز آغاز شد ... از محرم ... جمعه ... [illegible]

آغاز شدن تاریخ سنه هجری در خانه ابو ایوب انصاری ... [illegible]

آن روز واجب شده بعد اول جمعه اینجا اقامت ... ام المؤمنین

عایشه را که سه سال پیش از آن در مکه مناکحت شده بعد آن روز در

خانه آورد در مصابیح و تاریخ مشارق مسطور است عبد الله سلام که

سر قوم یهودیان بود بر سید المرسلین علیه السلام ... [illegible]

آنکه روی مبارک سید المرسلین علیه السلام ... [illegible]

... ابو ... کذاب باز گفت ای محمد ... از تو سؤال ... [illegible]

آن را جز پیغمبران دیگر ندانند یکی اول طعام بهشت ... [illegible]

بعد سید المرسلین علیه السلام گفت زیاده جگر ماهی ... [illegible]

[illegible]

جانبست جگر ماهی زیادت و معده گوید حوت و در بیان معنی زیادت نبشته
است چیزی باشد رسته در شکم ماهی جانب جگر که آن لطیف تر و لذیذ تر
از جگر بعد عبد الله سلام گفت رضی الله عنه اول علامت قیامت
چه باشد گفت آتشی از مشرق بیرون آید جمع کند مردمان را تا مغرب
ببرد باز گفت فرزند به پدر یا مادر بچه سبب ماننده آید گفت آب منی
که سابق شود فرزند بدو ماننده آید عبد الله سلام گفت اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله او اسلام آورد سید المرسلین
علیه السلام باقی عمر ده سال و یازده ماه و بیست و شش روز در مدینه
ماند درین مدت کار او عالی شد و پادشاه همه عالم گشت و لشکرها قاهره
جمع شدند و شهرها و قلعهها فتح شد آخر بجهان جاوید وفات یافت
و جمیع این کیفیت در محلهای خود عرض افتد فصل ششم در بیان
باز آمدن یاران از حبشه بمدینه و وفات یافتن نجاشی رحمة الله علیه
در تمهید المعروف مسطور است بعد صد نبی سید المرسلین علیه السلام
عمرو امیه را رضی الله عنه بر نجاشی فرستاد و نامه نبشت خلق او را با
اسلام دعوت کرد و [redacted] ام حبیبه بنت ابو سفیان در حبشه بود
او را خطبه کرد چون نامه بجعفر رضی الله عنه رسید جعفر رضی الله عنه
گفت نجاشی اسلام آورده است نامه برو داد بتعظیم ستد پیش نزدیکی

جمع که اسلام نیاورده بودند آن جماعت [illegible] اسلام آوردند و [illegible]
برای سید المرسلین علیه السلام بوکالت نکاح ام حبیبه صد دینار
مهر او از خزانه خود نقد داد و ضیافت کرد همه صحابه را [illegible]
و عود و زعفران و عنبر و عطر با برکت ام حبیبه نثار کردند و
بیشتری معارف او از خواص خویش [illegible] ام حبیبه را
تا بحضرت سید المرسلین علیه السلام [illegible] ام حبیبه
روان کردند سید المرسلین را علیه السلام در این میان جنگ بدر
پیش آمد بکرم الله تعالی و بجده نصرت یافت و مظفر گشت
ابو جهل و اکثر سران قوم اهل قریش کشته شدند و این قصه
بیشتر میگفت عرض خود افتاد نجاشی را خبر فتح سید المرسلین
علیه السلام شد یاران را بشارت داد ایشان خوشحال و مستظهر
شدند و از نجاشی استعداد خواستند و بر فور باز گشتند بمدینه
آمدند و بحیرا راهب که سید المرسلین را علیه السلام در کودکی از
پیغمبری پیغامبر صلی الله علیه و سلم خبر کرده بود در راه شام
ابو طالب را با سید المرسلین علیه السلام مهمان داشته قصه
او بالا گذشته است و نیز در باب معجزات آورده شده است و
طایفه دیگر از حبشه ایشان موافقت کردند نجاشی خبر [illegible]
و تحفه ها

و تحفه هدایا برای سید المرسلین علیه السلام فرستاد و جاریه ماریه که از بنی نام
قبط مصر بود فرستاد برای سید المرسلین علیه السلام خدمتی سید المرسلین
علیه السلام به کار عالی شد و استقامت پذیرفته و پادشاه حبشه عالم گشته
در التفات و فرمان در آورده لشکر با فاجره جمع شد آن روز فتح خیبر مشغول بود و
ایشان اینجا رفته ملاقات کردند و تحفه هدایا نجاشی سید المرسلین
علیه السلام رسانیدند قبول نمود و خوشحالی روی داد و فرمود امروز
کدام شادی کنم شادی ملاقات یاران و یا شادی نکاح ام حبیبه و یا شادی
یافتن ماریه قبطی و سیرین نیز و یا شادی فتح خیبر و سید المرسلین علیه السلام
دعوتنامه مهتی و همان والی اسکندریه فرستاده بود انرا برای نجاشی
فرستاد در تفاسیر آخر سوره آل عمران مسطور است که نجاشی در سنه تسع از
هجرت وفات یافت جبرئیل صلوات الله علیه سید المرسلین علیه السلام را
خبر داد سید المرسلین علیه السلام با یاران بیرون آمد و در صحرا ایستاد گفت
این ساعت نماز جنازه نجاشی در حبشه میکنند سید المرسلین علیه السلام
هم با یاران نماز جنازه او گذاردند و بعد او نماز جنازه که غایب باشد گذاردن
منسوخ شده است جایز نیست و سید المرسلین علیه السلام را بنا بران جایز
بود که حق تعالی از پیش او حجاب برگرفته بود جنازه میدید و یاران او
اگر چه نمیدیدند تابع امام بودند و پسر نجاشی که با پسر جعفر رضی الله عنه
شیر خورده بود بپادشاهی نشست قیصر روم این معنی شنید گفت

غلامی حبشی پیش از ما محمد صلی الله علیه وسلم ایمان آورد
و بر ما سبقت نمود و این دولت یافت رسول الله اسلام عرضه کرد با تحف
و بعد از ارسال بر سید المرسلین علیه السلام باهم ایمان آوردند آن روز که از سید
المرسلین علیه السلام عالی تر می شد و دین المستقامت پیغمبری یافت
و از اطراف عالم خلق آمد معجزها می دیدند و ایمان آوردند فصل سیم
در بیان معجزهای سید المرسلین علیه السلام در عبیر آورده است که معجزها
سید المرسلین علیه السلام آن مقدار است اگر جمع کنند ده دفتر شود
معلوم است درین مختصر چند گنجد اما چهل معجزه از کتب احادیث
چون مصابیح و شرح مشارق و صحیحین این دو معجزه از تعبیر بیتی
که بر سبیل تواتر اشتهار یافته درین مختصر یاد کرده شد تا یاد
کار باشد یکی از آن انست که امیر المومنین عباس میگوید رضی الله عنه
در آنچه سید المرسلین علیه السلام در مکه بود ضماد افسونگر از یزدان
در مکه آمد و او در افسونگری دیوانگی مشهور بود سفها مکه گفتند
و اشارت به سید المرسلین علیه السلام کردند که این مرد را جنون
است افسون کن ضماد نزدیک سید المرسلین شد و گفت
من ترا افسون کنم که دیوانگی تو برود چون بشد سید المرسلین
علیه السلام گفت الحمد لله نحمده و نستعینه من یهدی الله فلا
مضل له و من یضلله فلا هادی له و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له و اشهد ان محمد

واشهد ان محمدا عبده ورسوله ضماد گفت بخدای که من در قاموس
بسیار از سخن کهانت و قری و کوها سحر کردم و سخن بسموع شنوده است
هرگز بدین کلام سید المرسلین علیه السلام بشنید در حال اسلام آورد و
صحابه رضوان الله علیهم روایت میکنند که روز بدر ما و عامه مردم ملایکه را
معاینه میدیدیم که قتال میکردند جابر رضی الله عنه میگوید عبد الله جنیک را
استخوان ساق بشکست چنانچه ساق او دو شد سید المرسلین علیه
السلام دست مبارک بران نهاد فی الحال شفا یافت چنانچه
همچو وقت بود همچنان شد جابر رضی الله عنه میگوید عبد الله روایت
میکند که روز حفر خندق سنگی بپیدا شد و کافتن کلی متعذر شد و شکستن
سنگ قدرت نبود سید المرسلین علیه السلام بیامد نام خدا بر زبان راند
کلند بزد فی الحال آن سنگ توده ریگ شد مردمان بر دست بی کلند همی
کشیدند روزی جابر رضی الله عنه خواست سید المرسلین را علیه السلام
مهمان دارد حلوانی بسمل کرد و یک پیمانه آرد آورد بر سید المرسلین
علیه السلام آمد و گفت سیدا امروز مهمان من باش طعامی
دستیم که من و ترا بس کند سید المرسلین علیه السلام گفت از یاران
چند کس بیارم گفت سیدا مبادا شرمنده کردم طعام اندک
است اگر یک نفر بیاید که زیادت نگنجد سید المرسلین علیه السلام
فرمود خاطر جمع دار اگرچه طعام قلیل است جماعت کثیر را بس
میکرد ان شاء الله تعالی بعده سید المرسلین علیه السلام بلند فریاد کرد

یا اصحاب الخندق جابر برای شما طعامی ساخته است بیائید هزار
روایت نفر همراه سید المرسلین علیه السلام در خانه جابر رضی الله عنه
آمدند سید المرسلین علیه السلام بزاق خود در خمیر آرد و در دیگ کرد
و فرمود دیگ از دیگدان فرود نیارید چند نفر از عورات نان می پختند
و دیگ از دیگدان فرود نیاوردند جماعت جماعت می نشستند و
نان و گوشت گرم گرم می آوردند و میخوردند تا همه هزار و دویست
نفر سیر شدند و اهل و عیال جابر نیز از طعام سیر شدند جابر میگوید
بخدای رب العزت در دیگ و خمیر نظر کردم گوشت و خمیر همچنان
بود بلکه بیشتر از آن بود که بود نیز جابر رضی الله عنه میگوید
در حرب حدیبیه آب نماند مردمان از تشنگی قریب شدند که هلاک
شوند همه بر سید المرسلین علیه السلام بیامدند و از بی آبی شکایت
کردند سید المرسلین علیه السلام مطهره خود بطلبید دست مبارک
خود در وی انداخت آب از سر انگشتان سید المرسلین علیه السلام
طریقه چشمه روان شد تمام لشکر مشکها پر کردند آدمیان و جانوران
همه بخوردند هزار و پانصد نفر و جانورها هزار چند بود همه سیر شدند
صحابه میگویند اگر صد هزار هم بودیم هم آب کم نیامدی این
که معجزه که آب از انگشتان سید المرسلین علیه السلام بیرون آمد
چهار نوبت بود مختصر ذکر کرده شد جابر رضی الله عنه میگوید
روز دیگر ۱۱۰

روزی دیگر سید المرسلین علیه السلام بر سر چاه حدیبیه آمد در چاه قطره آب
نبود سید المرسلین علیه السلام مطهره خود طلب کرد و قدری آب
از مطهره در چاه ریخت بعد از آن خلوت کرد چاه پر آب شد تمام لشکر
و دواب سیراب شدند عمران حصین رضی الله عنه میگوید بار دیگر
در سفری آب کم شد خلق از تشنگی قریب شد که هلاک شوند سید المرسلین
علیه السلام امیر المؤمنین علی را رضی الله عنه بطلب آب فرستاد امیر
المؤمنین علی رضی الله عنه آب نیافت با یک عورت ابریق
با آب بود بیاورد سید المرسلین علیه السلام آن آب را طغار ریخت
لشکر را فرمان داد که بخورید و چارپا را بخورانید هر یکی آن مقدار مشک و
آوند که داشتند پر کنید هم بخوردند و هم اوانی پر کردند طغار همچنان پر مانده بود
جابر رضی الله عنه میگوید روزی سید المرسلین علیه السلام برای قضا حاجت
مقامی مستور می طلبید نیافت هلاک مسافر بود لشکر در صحرای نزول کرده
بود درختی بود او را اشارت کرد بیامد و شاخهای فرو داشت زیر او طریق
حجره شد سید المرسلین علیه السلام درون رفت قضا حاجت کرد بیرون آمد
درخت برخاست و در مقام خود رفت ابو عبیده رضی الله عنه میگوید پای
سلمة الاکوع در جنگ خیبر بشکست هم گوشت و هم استخوان بریده شد
سید المرسلین علیه السلام دم در وی زد فی الحال همچنان شد چنانچه بود
انس رضی الله عنه میگوید زید و جعفر و ابن رواحه رضی الله عنه در جنگ

برابر خالد ولید رضی الله عنه در غزا می بود دو نوبت شهادت یافتند همان
مان که ایشان شهادت یافتند سید المرسلین علیه السلام یاران را
خبر کرد گفت این زمان ایشان شهید شدند خالد ولید رضی الله عنه
رایت بگرفت فتح کرد چند روز همان معنی ظاهر شد صحابه رضی الله عنهم
میگویند سید المرسلین علیه السلام در حرب حنین بر شخصی اشارت کرد
و گفت که این مرد از اهل دوزخ می بینم آن شخص وقت جنگ پیش سید ا
لمرسلین علیه السلام بر روی مشرکان چندان کارزار کرد که یاران شرمنده شدند
گفتند یا سیدا او چندان کارزار میکند که صد نفر دیگر از هر کس او بهشت
مستحق درجه اعلی کردند او اهل دوزخ چون باشد سید المرسلین علیه السلام گفت
که من او را از اهل دوزخ می بینم یاران چون جلادت و جانبازی پیش
سید المرسلین علیه السلام بر دیدند در گمان شدند همانا که او از اهل دوزخ
باشد بعد از این او را زخمهای بسیار شد بکافران خواست که حمله کردن دشنه
که بر دست داشت زود برگرفت از غصه آنکه بدست ایشان نیفتد دشنه در
شکم خود زد و خود را خود هلاک کرده و بعضی گویند که از غایت
درد زخمها داشت که خود را بکشت یاران گفتند صدق یا رسول الله
قاتل النفس فی النار عایشه صدیقه رضی الله عنها میگوید
سید المرسلین علیه السلام را نبات عاصم یهودی سحر کرد چنانچه
شش ماه کرد

چنین ماه کرد صحت نشد افاقت نگشت و هیچ طریق سحر دور
نمی شد و طریق نشد با ملاعی برخاست به حکم آنکه شب بخواب
دیدی به مسجد امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بطلبید گفت
برچاه فلان ده در فلان برو و سنگی هست زیر آن بکاو و جعبه پیابی بیار
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه برفت بکاوفت بالعین آن سحر بیا
ورد کردی با نبوت ... زده سید المرسلین علیه السلام بران
سحر ... بخواند ... خود دکتی و بیش ازین چندین کوشش
کرده بود یکی کوشش ... گفت د ابو هریره رضی الله عنه میگوید مادر ٣٦
ابو هریره رضی الله عنه هیچ وجه ایمان نمی آرد ابو هریره رضی الله
عنه به سید المرسلین علیه السلام عرض کرد سید المرسلین علیه السلام
دعا کرد و گفت اللهم اهد ام ابو هریره بعده ابو هریره از مجلس
سید المرسلین علیه السلام بخانه باز گشت در راه مادر خود را دید سر
شسته جامه تازه پوشیده می آید گفت ای پسر ایمان بر ما عرض کن
ابو هریره ایمان عرض کرد مسلمان شد انس مالک رضی الله
عنه میگوید در عهد سید المرسلین علیه السلام وقتی امساک باران
شد در جمع سید المرسلین علیه السلام بر سر منبر خطبه میکرد اعرابی بیامد
گفت یا سید هلک المال وجاع العیال یا سید از خدا باران خواه
سید المرسلین علیه السلام گفت یا رب اسق عبادک وبلادک

[illegible] آن [illegible] نشنوند [illegible] زبان [illegible] سید [illegible] علیه [illegible]
[illegible] ابر [illegible] سید و [illegible] ابر [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] از منبر فرود آمد [illegible]
[illegible] ابر [illegible] گرد [illegible]
اعرابی بیامد و گفت [illegible] سید [illegible] علینا [illegible]
دعا کرد و گفت یا رب حوالینا ولا علینا فی الحال ابر [illegible] بگشاد [illegible]
سلین علیه السلام در سفر زیر سایه درختی تنها [illegible] کرده بود تیغ
سید المرسلین علیه السلام بر سر شاخ آن درخت [illegible] اعرابی [illegible]
رسید و آن تیغ بکشید بر سید المرسلین علیه السلام حمله کرد و گفت
ترا این زمان از من که نگاه دارد سید المرسلین علیه السلام گفت
الله تعالی آن درخت شاخ خود را چنان بر سر او زد که مغز سرش منتشر
شد و این معجزه در تفسیر [illegible] تحت آیه والله یعصمک من
الناس مسطور است جابر رضی الله عنه میگوید [illegible] از آنکه برای [illegible]
سلین علیه السلام در مدینه منبر بسازند تکیه [illegible] ستون [illegible]
خطبه کردی چون منبر مرتب شد سید المرسلین علیه السلام روز جمعه
بر منبر سوار شد ستون با زار بنالید [illegible] سید الم
رسلین علیه السلام برو [illegible] کنار گرفت [illegible]
[illegible]

همگان خورد می گریست ودرمی بستند جماعت در کنار بود
سلمه وبکر وعمر رضی الله عنهم میگوید شخصی در مجلس بدست
چپ طعام می خورد دست راست او بیمار مبتلا بود یا بخل جفشید
سید المرسلین علیه السلام گفت بخور بدست راست بخور به دست راست
بالا کرد فی الحال صحت یافت دست بالجمله سید جابر رضی الله
عنه میگوید پدر جابر مرد دین بسیار گذاشت و اندک خرما از انبار
ماند که ده درم را انبار شود و دین قریب ده هزار درم بود جابر بر سید المر
سلین علیه السلام آمد گفت سید اکرده پدر خود السلام که از دین سبک
شود وجز این خرما چیزی دیگر ندارم غریمان را بطلب بکن تا بخر
کنند سید المرسلین علیه السلام گفت برو آن خرما که داری فرود
آر زیر آن درخت چهار پنج جا توده کن او همچنان کرد سید المر
سلین علیه السلام بیامد بپهلوی یک توده بایستاد چیزی بخواند
گفت غریمان را بطلب و از این خرما هر یکی را هر جابر قرض دار ان
وزن کرده میداد تا تمام قرض متوفی ادا شد جابر میگوید من در بیز
اندیشه شدم که این توده این زمان که انبار کرده بودم بسیار بود
یا این زمان که حق متوفی ادا شده بود بسیار است در نظر چنان می
آید که این زمان چیزی بسیار است و آن توده دیگر همچنان بود
کسی دست نزد در تفسیر بسیتی در بیان آیت و الله

من العاص مسطور است در ملا شخص رکانه نام ظاهر شد و شبانی کردی
اگر صد مرد پای او بگرفتی از زمین بر داشتن نتوانستی
او سنگی مانند کوه را از زمین بر میداشت بر طریق فلاخن و
درختان را از زمین چون گیاه بر کندی روزی سید المرسلین علیه السلام در
وادی که او گوسپندان چرا نیدی گذر افتاد با رکانه ملاقات شد رکانه گفت
تو آن شخص باشی که بتان ما را نفی میکنی سید المرسلین علیه السلام گفت
آری من آنم گفت من ترا میکشم اما حالیا بیا زمایم بیا با من کشتی بگیر
و خدای خود را مدد طلب و من بتان خود را مدد طلبم اگر تو مرا بر
زمین زنی خدای تو بر ما حق باشد و بتان ما بر باطل و من بتو ده
گوسپند دهم و اگر من ترا بر زمین زنم بتان ما بر حق باشند خاک
بر دهان او و نزد یک شد سید المرسلین علیه السلام گفت بسم الله الرحمن الرحیم
و با او در کشتی شد چشم تا بر هم زند چون جامه گازر بر سنگ زند انچنان
او را بر زمین زد و بر سینه او نشست رکانه را بشره زرد گشت گفت سیدا
برخیز یکبار دیگر بهم بدان شرط بده گوسپند دیگر بیاورد او نیز هم بار دوم
سید المرسلین علیه السلام بسم الله گفت در او و بخت همبران نمط بر زمین
زد رکانه شرمنده شد و گفت ای بتان سالها شما را پرستیدم بیری نکه
امروز مرا نصرت دهید نه بهر آنکه شرمنده کنید و خدای او غالب آید اگر
امروز مرا دست نگیرید و ظفر ندهید من بیش ازین دست از شما بدارم
با سید المرسلین علیه السلام گفت یا سیدا یکبار دیگر بده گوسپند بیا باز بیا زمایم
سید المرسلین علیه السلام

سید المرسلین علیه السلام سیوم بار او را بر زمین زد رکانه گفت سیم ا
خدای تو بر حق است و بتان ما باطل رکانه سه گوسپند از پیش
سید المرسلین علیه السلام آورد سید المرسلین علیه السلام گفت مرا این
مقدار چه کار می آید ایمان آر او گفت سیدا اول من برای دیدن معجزه معلم
بطایفت مایل شده ام هست معجزه دیگر بنما آن درخت که کناره وادی است
او را بگو از میانه دو شق شود یک شق همانجا بماند یک شق را بطلب
تا اینجا برسد تو آید سید المرسلین علیه السلام آن درخت را بطلبید
در حال درخت از میان دو شق شد یک شق بر جای خود بماند
شق دوم زمین پاره می شد و می آمد تا بر سید المرسلین علیه السلام
آمد گفت باز برو در جنب باز رفت باز وصل شد رکانه گفت معلوم شد که تو
پیغمبری بحق و خدای تو بحق و بتان ما باطل اگر من این زمان ایمان
می آرم اهل قریش بگویند رکانه مغلوب شد عاجز گشته ایمان آورد
الا ان الله تعالی آن روز که وقت در رسید بتو ایمان آرم سید المرسلین علیه
السلام باز گشت امیر المومنین ابوبکر رضی الله عنه در طلب سید المر
سلین علیه السلام بودند چون ملاقات شد سید المرسلین علیه السلام ما
جرا باز گفت امیر المومنین ابوبکر رضی الله عنه شکر حق بجا آورد.
جابر رضی الله عنه میگوید وقتی سید المرسلین علیه السلام ام مالک را
یک عکه روغن داده بود چهل پنج سال او و فرزندان او از آن عکه روغن

عکه منکیدند بعضی گویند را گویند

میگشیدند و شرح میکردند که عکه همچنان پر بودی تا روزی عکه را بسیچی رسید
بشکست روغن بریخت انس رضی الله عنه میگوید روزی سید المرسلین علیه
السلام با هشتاد نفر در خانه ابو طلحه رضی الله عنه آمدند و ام سلیم قدری نان
شکسته داشت و اندکی روغن که در تک عکه را پاک کرده بیرون آورده بود پیش
سید المرسلین علیه السلام آورد پیغمبر علیه السلام با هشتاد نفر و تمام عیال او
بخوردند همه سیر شدند و آن طعام همان قدر بود که پیش آورده بود بلکه
چیزی از آن باقی بود و مثل این معنی چهار کرت بوده در چند محل
ابو هریره رضی الله عنه میگوید (روایت میکند) در غزوه تبوک توشه تمام لشکر تمام شد خلق
بگرسنگی حیران شد فریاد بر سید المرسلین علیه السلام کردند سید المرسلین علیه السلام
فرمود تفحص کنید مگر کسی چیزی باشد بیارید تفحص کردند چند پاره نان
برکی شکسته و چند خرما یافتند بیاوردند سید المرسلین علیه السلام فرمود زیر
نطع بگسترید بر نطع کردند خواجه گفت که دست زیر نطع کنید و بخورید توشه
(علیهم)
را نیز برگیرید تمام لشکر همه خوردند و توشه‌دانها را آوردند و پر کردند چون همه
فارغ شدند در نطع تفحص کردند همچنان بود بلکه بیشتر از آن انس
رضی الله عنه میگوید روزی که سید المرسلین علیه السلام زینب را بخواست
(بعقد نکاح کرد)
مادرم قدری حریسه بدست من بر سید المرسلین علیه السلام فرستاد سید المرسلین
علیه السلام جمع یاران را بطلبید موازنه سیصد نفر بیامدند همه از آن بخوردند
سیر شدند چون ایشان باز گشتند اهل و عیال سید المرسلین علیه السلام
بخوردند چون

اسیر بود چون دید و الا الظفر کریم چنان پیر بود بلکه چیزی زیادت می نمود جابر
[illegible] میگوید من در سفر حاج جانوره بود سید المرسلین
علیه السلام همراه کرد شتر بر خاست و روان شد و دوان گشت که در آن
قافله آنچنان تیز رو دیگر نبود ابو حمید رضی الله عنه میگوید با سید المر
سلین علیه السلام در سفری بودیم فرمود که امشب باد سخت خواهد
شد باید که هیچکس از جای بر نخیزد و جانورهای خود را هر یکی محکم
و مستحکم ببندد چون شب شد عین آن بود موسی اشعری رضی الله عنه
میگوید چون سید المرسلین علیه السلام در شام برابر ابو طالب میرفت
جمله درختان زمین و سنگها سید المرسلین را سجده کردند راهبی بود آن جا
بحیرا نام معاینه کرده بدوید و سر سید المرسلین علیه السلام ببوسید گفت این
پیغمبر آخر زمان است این رحمت عالمیان است بعده بحیرا راهب برای
ایشان طعام ساخت ابو طالب را مهمان طلبید ابو طالب با یاران
بیامد سید المرسلین علیه السلام را در وثاق گذاشت راهب گفت سبب
چیست که من میزبانی کرده ام او کجا است گفتند در وثاق است گفت بطلبید
چون سید المرسلین علیه السلام بیامد ابری بر سر مبارک او سایه کرده بیامد
چون او در جمع نشست ابر باز گشت و بر آن درخت رفت که زیر آن سید
المرسلین علیه السلام نشسته بود در میان جمع سید المرسلین علیه السلام بنشست
ابر بر سر مبارک سید المرسلین علیه السلام آفتاب بود درختی [illegible] بود

همه خلق در سایه آن درخت بنشست سید المرسلین را علیه السلام جای در سایه نمانده بود در پیش آفتاب بنشست فی الحال آن درخت شاخ سایه بر سر مبارک سید المرسلین علیه السلام انداخت بحیرا گفت به بینید گشتن درخت و سایه کردن او بر همه معاینه کردند چون سید المرسلین علیه السلام از انجا بر خاست ابر از ان درخت بیرون آمد و بر سر مبارک سید المرسلین علیه السلام بار سایه کرد بحیرا راهب و عامه خلق معاینه کردند راهب گفت والی این کیست ابو طالب گفت منم راهب گفت بخدا آن و کنند میدانم در محافظت این سعی بلیغ نمایی که این پیغمبر آخر زمان است صلی الله علیه سلام ابو علی رضی الله عنه میگوید در سفر روزی شتر از تعدی مالک خود به سید المرسلین علیه السلام شکایت کرد سید المرسلین علیه السلام خصم او را طلبید مواجبه کرد و او را در نیکو داشتن شتر وصیت کرد ثعلبی ثقفی میگوید روزی سید المرسلین علیه السلام خواب کرده بود آفتاب بر روی مبارک آمد درختی از ان جا دور تر بود روان شد زمین میشکافت و درخت می آمد تا بر سر مبارک سید المرسلین علیه السلام سایه کرد چون سید المرسلین علیه السلام بیدار شد همچنان باز گشت در مقام خود رفت خلق همه معاینه میکرد ابو علی ثقفی رضی الله عنه میگوید روزی شخصی را بر سید المرسلین علیه السلام آوردند که جن گرفته بود سید المرسلین علیه السلام دست مبارک بر سینه او نهاد و دعا خواند

ما خوشه از شاخ او مانند سلک بچه سیاه بیرون آمد می گوید او نیکو شد

پس رضی الله عنه میگوید روزی سید المرسلین علیه السلام درختی را

دور تر بود بطلبید زمین بپار می شد درخت می آمد چندان که پیش سید المر

سلین علیه السلام آمد بایستاد پس سید المرسلین علیه السلام فرمود باز گرد

همچنان باز گشت ابن عمر رضی الله عنه میگوید روزی اعرابی بیامد گفت بتو

ایمان آرم اگر شی بصحت نبوت تو گواهی دهد سید المرسلین علیه السلام

کوهی که در کناره وادی بود بطلبید او دوان بیامد سه بار این کوه گواهی

داد تو رسول خدا بحقی اعرابی ایمان آورد کوه باز گشت در مقام خود

گفت ابن عباس رضی الله علیه میگوید روزی دیگر اعرابی آمد معین

طلا کرد طلبید سید المرسلین علیه السلام به درخت خرما اشارت کرد

درخت بدوید بیامد سه کرت گواهی داد باز گشت اعرابی ایمان آورد

ابن عباس رضی الله عنه میگوید روز دیگر اعرابی دیگر رسید همچنین

طلا گواه طلبید و گفت این خوشه خرما که بر سر درخت هست اگر گواهی

دهد من ایمان آرم سید المرسلین علیه السلام خوشه خرما را اشارت

داد بطلبید خوشه از درخت فرود آمد گواهی داد باز گشت در مقام خود

قرار گرفت اعرابی ایمان آورد ابو هریره رضی الله عنه میگوید روزی

گرگی گوسپندی از رمه شبان بدوید را گرگ ... باز گشت روی

شبان دید گفت روزی خود می بردم تو را گرفتی ... شبان در

ـب شد گفت والله من هرگز گرگی را ندیدم که سخن گوید گرگ گفت

چه تعجب میکنی تعجب آن است که محمد صلی الله علیه و سلم پیغمبر

زمان میان شما آمده است و از گذشته و آینده خبر میدهد جابر

ـی الله عنه میگوید روزی یهودی از خیبر گوسپند زهرآلوده بریان

پیش سید المرسلین علیه السلام آورد سید المرسلین علیه السلام

ـشت دست به بریان زد گوسپند گفت من زهرآلوده شده ام

ـن بخوری سید المرسلین علیه السلام یهودی را طلبید گفت

ـی گوسپند را تو زهر زده گفت آری ترا که خبر کرد گفت همین

گوسپند سید المرسلین علیه السلام گفت برای چه زهر زده یهودی

ـفت برای امتحان تو اگر تو پیغمبری برانی و هم بخوری زهر در تو

ـر نکند من ایمان آرم سید المرسلین علیه السلام یاران را طلبید

ـبا یاران تمام گوسپند بخورد یهودی ایمان آورد ابوهریره

ـی الله عنه روایت میکند سید المرسلین علیه السلام یکروز

ـند خرما برای ابوهریره داد و دعا برکت کرد ابوهریره

ـن خرما در آونبی داشت عمر از آن بخوردی و خرج کردی

ـتی کم نشدی و در وقت امیر المومنین عثمان رضی الله عنه

ـن آونبی شکست الغرض معجزات سید المرسلین علیه السلام

نهایت نیست

بیست بیست

...ـر از عهد قرآن است که هزار هزار فحول علما عرب جمع شدند
...آیت مثل آن نتوانستند که بیاورند اگر معجزات سید المر
سلین علیه السلام جمع کنند در ده دفتر نگنجد فصل هشتم
...بود چون سید المرسلین علیه السلام در مدینه رسید
...ی عمر مدت نه سال و یازده ماه و بیست و شش روز در مدینه
...بود درین مدت سه عمره و یک حج که آن را حجة الوداع
...ویند بجا آورده و بیست و هفت غزا کرده و غزا ای که
مشهور است و داستان جنگ بدر بود و دران رکاب مبارک
سید المرسلین علیه السلام نهضت فرموده است اول جنگ
...ر است و چه نام ابیست که آنجا قصد جنگ شد و این اول جنگ
...بود میان سید المرسلین علیه السلام و اهل قریش در ثعلبی
...کشاف و بستی در تفسیر سوره انفال مسطور است کاروان
اهل قریش که ابو سفیان و عمر عاص و عمر هشام با چهل سوار
...مفتی از بیاد کان از حدود شام بازگشته بود در نواحی مدینه
...ن رسیدند سید المرسلین علیه السلام را خبر شد سید المرسلین
علیه السلام با انصاریان و مهاجران به نیت نهب غنیمت کاروان
بیرون آمد ابو جهل را خبر شد بر بام کعبه بر آمد فریاد زد ای اهل
...یش بشتابید و دریابید کاروان خود را که محمد دنبال کرده
...ست اگر نشتابید پیش از آن شمار رستگاری نباشد و زعار
...دین بود و پیش از ان خواجه امیر المؤمنین عباس رضی

الله عنه خوابی دیده بود که گویی فرشته از آسمان در مکه نازل شده است
کوهی بدست گرفته آنرا کوه سنگ می پاره پاره و هیچ خانه از خانهای
اهل قریش در مکه نبود که یک سنگ از آن در خانه نیفتاد عباس رضی
الله عنه سبب این خواب مانع شد ابوجهل نشنید با تمام اهل
قریش یکهزار یا نصد سوار و پیاده بیرون آمد و باستقبال کا
کاروان روان شد در بدر منزل کرد مهتر جبرائیل از حضرت رب
العالمین وحی آورد اذ یعدکم ان الله وعدکم احدی الطایفتین
یعنی خدا شما را یکی ازین دو طایفه وعده کرد خواه کاروان را
بستان خواه اهل قریش را که در بدر نزول کرده اند وفتح شما راست
رسول صلی الله علیه وسلم خواست که بکاروان گیرد و با اهل قریش
روی آرد با یاران مشورت کرد یاران را یاران را زدن بر اهل قریش
دشوار نمود و نهب کاروان خوش آمد چنانکه باری تعالی در قرآن
مجید و فرقان حمید می فرماید وَاِذْ یَعِدُکُمُ اللّٰهُ اِحْدَی الطَّائِفَتَیْنِ
اَنَّهَا لَکُمْ وَتَوَدُّوْنَ اَنَّ غَیْرَ ذَاتِ الشَّوْکَةِ تَکُوْنُ لَکُمْ
انصاریان دریافتند که سید المرسلین علیه السلام را مطلوب
اهل قریش است نه کاروان سعد معاذ انصاری برخاست
گفت یا سید المرسلین علیه السلام ما آن قوم نه ایم چون قوم
موسی که بگوییم اذهب انت وربک فقاتلا انا هاهنا قاعدون
بلکه ما میگوییم اذهب انت ولنحن معک ان خضت البحر
خضنا معک وان علوت الجبل علونا معک سید المرسلین علیه السلام
با ظهار این

باصحاب این سخن روی باهل قریش آورد و خبر گفت که فتح و غنیمت مراست

شما به بینید که در فلان محل ابو جهل کشته شود و در فلان محل شیبه را سر

برند و در فلان محل ابن حنظله را پاره پاره کنند و در فلان محل

عمر بن هشام و امیه بن خلف را پی کنند و شکم بدرند همچنین

هر یکی را جای کشته شدن ایشان بیان کرد چون یاران را

مطلوب کاروان بود و شعار نمود با کراهیه تمام بیرون

آمدند سید المرسلین علیه السلام با سیصد و پانزده پیاده

و دو سوار روی براه نهاد در اثنای ابو جهل را خبر شد که کاروان

سمت ساحل باز شد و سلامت گذشت اهل قریش خواست

که مراجعت کنند ابو جهل گفت والله باز نگردیم تا اینجا میزبانی

نکنیم و شتران را نحر نکنیم و خمر نخوریم و بازی و سرود شادی

کرده روان شوم ایشان بدانچه گفته بودند در آن مشغول شدند که

محمد صلی الله علیه وسلم قریب رسید چون سه فرسنگ از بدر

نزول کرد آب نماند نماز به تیمم کردند و اهل قریش را خبر شد خوشحال

شدند گفتند مرغی از دام ما جسته با [illegible] ما آمده و دو جانب

استعداد حرب کردند تا اصحاب ابو جهل سوگند خورد که من تا آن زمان طعام

و آب نخورم که سر محمد را نبرم و خواهم که محمد را [illegible] هم خاک در دهان او کنم

جون و یاران سید المرسلین علیه السلام تشنه و از سبب آب و تشنگی [illegible] اند

گفتند شیطان لعین در آمد با جمعی همه را محتلم گردانید چنانکه جز سید

المرسلین علیه السلام و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه غیر همه جنب شد

را اوده احتلام شد اتفاقا آخر شب یاران بحضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم می آمدند متفکر و حیران با پس شدند و گفتند یا رسول
الله محتلم جنگ چون کنیم و بنزد معرکه بیک جمعیت بعد قدم تا
نود رمیرفت سید المرسلین علیه السلام بر بی دیار حضرت بی نیاز
عرض فرستاد و قصه درماندگی حال عرض داشت کرد حال یاران
رحمت نازل شد چندان بارید که همه یاران غسل کردند و همه آب همراه
گرفتند و هم بیک نشستند وقت طلوع آفتاب هر دو جانب
صفها آراستند همدرین میان ابلیس رسید بصورت سراقه
جعشم کنانی با سیصد سوار زره پوش برقی انداخته در لشکر
اهل قریش آمد همه از سراقه ایشان مستظهر و خوشحال شدند سراقه
را ابوجهل و سران دیگر بگرفتند و گفت من شرمنده شمایم
تقصیر کردم در آنچه مرا فرموده بودید که محمد گریخته در مدینه میرود
تعاقب کن حالا من امروز آمده ام تا عذر آن تقصیر بخواهم
مرا مقدم کنید و شما بیغم باشید تا از دست من چه می بینید و چه
نوع کار بر می آید ایشان سراقه را مقدم کردند یاران سید المر
سلین علیه السلام بسبب قلت و کثرت اهل قریش که ایشان
یکی به پنج بود بیشتر از آن تفکر داشتند الخصوص که سراقه با
سیصد سوار زره پوش بمدد اهل قریش رسید پیغمبر مرسلین
علیه السلام چون تامل یاران بدید سر سوی آسمان کرد گفت

خداوندا اگر

خداوندا اگر امروز این مشتی گروه مسلمانان را هلاک کنی بعد
ازین کسی نماند در زمین که ترا بیگانگی پرستد در حال مهتر
جبرئیل و اسرافیل و میکائیل صلوات الله علیهم با سه هزار فرشته
جامها سپید پوشیده و عمامها سبز رنگ بسته بر اسبان
ابلق سوار در رسیدند مهتر جبرئیل مقدم شد مهتر میکائیل و اسرا
فیل میمنه و میسره همچنین کمینها از جا بجنبند سراقه یعنی ابلیس
لعین که مقدم لشکر اهل قریش بود بهتر شد بر سید المرسلین
علیه السلام زد چون نیکو نگاه کرد دید که مهتر جبرئیل علیه السلام
مقدم لشکر سید المرسلین علیه السلام است همین که نظر ابلیس
بر مهتر جبرئیل افتاد در حال گریخت در هزیمت شد شیطانها
همه یکجا شده دنبال او بیرون شدند منهزم شد شکستند و اهل
قریش فریاد بر آوردند که سراقه لشکر ما را شکست داد از پیش
جنگ مشتی پیادگان بیرون شده لشکر ما را منهزم گردانید ابوجهل
فریاد بر آورد که ای سراقه ترا چه افتاده که از پیش مشتی پیادگان
بیرون شده میرفتی شکست سراقه جواب داد انی اری ما لا ترون
انی بری منه
و دامن بر بندید گرفت بگریخت چون سراقه و لشکر او شکست
و منهزم شد شکست بر اهل قریش افتاد اهل قریش را
جمعهم بشکست منهزم شد ملائک و یاران سید المرسلین
علیه السلام تیغ در اهل قریش نهادند اکثر اصحابه روایت میکنند
که آنروز در دنبال کافران بگردیم پیش ازان که ما بر ایشان برسیم

آواز براق می شنید هم سر کافران بریده میدید هم سواری سپید
جامه پوشیده از عقب ما بطریق دادی می آید سر ایشان می
برید چنانکه بیوه خشک بشکند چنان گردن ایشان می شکست و اغلب
آن سواران را استاد جبرئیل سید المرسلین علیه السلام بودند ابوجهل و سران
قوم هر یک چنانچه عمر هشام و شیبه بن ربیعه و عتبه ربیعه و ولید و
هفتاد چند نفر و در روایتی صحیح هفتاد نفر صنادید ان محلی که سید المرسلین
علیه السلام نشان داده بود که گفت که فلان فلان محل کشته
خواهند شد همانجا کشته شدند سید المرسلین علیه السلام فرموده
کسی بشد که خبر ابوجهل بیارد کشته شد یا بیرون شد ولی میدانم کشته
شد یاران تفحص کردند عبدالله مسعود رضی الله عنه ابوجهل را
دید با زخمها افتاده میان کشتگان رو خود را در یک پنهان کرد
بدوید پای بر سینه ناپاک او نهاد بگرفت سرش ببرید چون سر
ابوجهل پیش سید المرسلین علیه السلام آوردند چون کوهی بیرون
انداختند همچون که سید المرسلین علیه السلام بدید سجده شکر بجا آورد
و گفت الحمد لله امروز فرعون این امت کشته شد و هفتاد دو نفر
از مهتران اهل قریش چنانکه امیر المؤمنین عباس عم رسول الله صلی الله
علیه وسلم و عقیل برادر امیر المؤمنین علی و ابو العاص داماد سید
المرسلین علیه السلام شوهر زینب زنده اسیر شد سید المرسلین
علیه السلام با یاران مشورت کرد با ایشان چه کنند امیر المؤمنین عمر
خطاب و سعد و معاذ رضی الله عنهم گفتند با ایشان بسیف واضربه

اعدا قهم یا

گفت مرا سید المرسلین بگو تا تیغ بیارند سر این اسیران به برند
گردن ایشان بتیغ کوبند ساحر کفرند و [illegible] آبا و اجداد
بیرون کردند امیر المومنین ابوبکر گفت انهم منک و انک منهم
تعز ایشان ایشان [illegible] رستگار شوند بستان و ایشان [illegible] لکن سید المرسلین علیه
السلام برای امیر المومنین ابوبکر رضی الله عنه کار کرد فدا ستد ایشان
را کردند زینب قلاده خدیجه رضی الله عنها که جهاز یافته بود برای تخلیص
شوهر خود فرستاد سید المرسلین علیه السلام بشناخت خدیجه
رضی الله عنها را یاد کرد بگریست یاران ابو العاص بی فدا رها کردند
و قلاده باز بر زینب فرستادند سید المرسلین علیه السلام وقت
بیرون آمدن در این جنگ سیصد و پانزده نفر پیاده داشت دعا کرده
بود که خدایا اینها همه را سوار گردان بفرمان خدای عز و جل امروز که غنیمت
شد هر کسی اسپ و شتر یکان یکان و دوگان دوگان یافته بود
همه سوار شدند چون از عباس فدا طلبیدند گفت من چیزی ندارم
سید المرسلین علیه السلام گفت آن زر کجا است که با ام فضل وقت
بیرون آمدن داده بودی و گفتی که اگر مرا در جنگ نکبتی رسد این زر
برای فرزندان تست عباس گفت در مجلس این زر به زن خود داده
بودم دیگر کسی نبود ترا که خبر کرد سید المرسلین علیه السلام گفت
جبرئیل صلوات الله علیه مرا خبر کرد عباس فی الحال اسلام آورد
الغرض رای امیر المومنین عمر خطاب و معاذ رضی الله عنهما
بکشتن [illegible] رای زده بودند موافق رضای حضرت صمدیت بود

برای امیرالمؤمنین ابوبکر رضی الله عنه که به فدا ستدن فرموده بود
بموافق رضای باری تعالی نبود همت جبرئیل صلوات الله علیه
در رسید فرمان آورد با محمد منتظر بلاکی باش کردان بلا حضر عمر خطاب
و معاذ رضی الله عنه غیری را خلاصی نخواهد بود سید المرسلین علیه السلام
بغایت متامل و متفکر باز گشت این کیفیت بتمام در تفسیر دعلها
مختلف مذکور شده است در واقدی مسطور است و در شاهنامه نیز
که این جنگ در ماه رمضان سنه اثنا بود میان امیرالمؤمنین علی و فاطمه
رضی الله عنها در عشر آخر صفر این سال مناکحت شده و فاطمه رضی الله عنها
بیش از وحی به هشت سال متولد شده بود و در شعبان این سال
روزه ماه رمضان فرض شد و در منتصف رجب این سال قبله از
بیت المقدس جانب کعبه شد یعنی نماز ظهر بعد آنکه دو رکعت
سمت بیت المقدس گزارده بود و در ذی الحجه این سال امیرالمؤ
منین علی فاطمه را رضی الله عنها در خانه برد فصل نهم در جنگ
احد جنگ دوم حرب احد بود روز شنبه هفدهم ماه شوال سنه
ثلاث و او آنجنان بود چون ابوجهل کشته شد ابوسفیان در مکه
سر قوم شد با جمع اهل قریش و لشکر با شرمندگی شکست بر قصد
مدینه کرد و با سه هزار مقاتل در کوه احد نزول کرد این قصه در تفاسیر
در سوره آل عمران مستغرق مسطور است و در ثعلبی و واقدی اطناب
داده مختصر کرده شد سید المرسلین علیه السلام با یاران مشاورت کرد

عبد الله ابی

عبدالله ابی سر منافقان و بعضی یاران رای آن زدند که بیرون
نباید آمد اما ایشان سه هزار مقاتل اند و ما قریب به هفتصد نفر امیر المؤمنین
حمزه و صحابه که آن روز شهادت یافتند همه رای آن زدند که بیرون
باید آمد و همه ایشان بیایند و سید المرسلین علیه السلام رای
عبدالله ابی موافق می نمود اما چون حمزه و صحابی دیگر برای بیرون
آمدن تحریض کردند بضرورت سید المرسلین علیه السلام زره پوشید
بعده ایشان همه راضی شدند که بیرون نباید آمد سید المرسلین علیه السلام
فرمود چون پیغامبران زره پوشند تا قتال نکنند باز نگردند اکنون
البته بیرون می باید آمد و در بعضی تفسیر مسطور است وحی آمد که بیرون
آی فتح ترا هست سید المرسلین علیه السلام با یک هزار نفر و در روایتی
پانصد و پنجاه نفر از جمعیت یاران آمد مقابله ابوسفیان صف
می کشید و خالد ولید که آن روز هنوز بشرف ایمان مشرف نشده بود
در ذات النعیم پنهان کرد ابوسفیان خود مقابله سید المرسلین علیه
السلام شد و حضرت جبرائیل سید المرسلین را خبر کرد که خالد در ذات النعیم
پنهان است سید المرسلین علیه السلام عبدالله جبیر را با پنجصد نفر
تیر زن بر پشت استاده کرد و او را امیر تیر اندازان کردانید و گفت
هوشیار باشید نخواهم کسی از اینجا که کرده شد جای خود نگذارد هر
شو بر که پسر ولید در ذات النعیم پنهان است اگر او به شما زند باید
که یک مشت تیر بر وی گشایند و او را با یاران کشند و سید المرسلین
علیه السلام خود با جمیع یاران که در قلب بودند هفتصد نفر بر

ابو سفیان زد ابو سفیان پشت بهزیمت داد سید المرسلین
علیه السلام و یاران دنبال کردند چنانچه از نظر عبد الله رضی الله عنه
غایب شدند و چهارده نفر مشرک را بکشتند عبد الله جبیر و
یارانی که برابر او بودند بسبب غنیمت شتافتند که بر قرار بماند
یارانی که برابر او بودند عقب سید المرسلین روان شدند روایت بعضی
[illegible] عبد الله جبیر تنها ایستاده ماند شومت بی فرمانی پیغامبر صلی الله
علیه و سلم اثر کرد در مبارک سطور [illegible] و حتی آمد تا این زمان فتح
شمار ابود یاران که بی فرمانی کردند شومت آن فتح خصم شمار شد ابو سفیان از
پیش باز گشت خالد ولید از عقب برخاست جوانان تیرانداز
از پیش و پس تیراندازی کردند عبد الله جبیر کشته شد عبد الله ابی
با سیصد نفر پشت بهزیمت داد سید المرسلین با هفتصد نفر ایستاده
ماند یک شیر چادر نکند اگشت اما یا لا انزا بهزیمت [illegible] چون
تیراندازان از پیش و پس در آمدند و تیر و تیغ و نیزه از حد گذشته
قدمهای یاران متزلزل گشت ثابت نماندند پای پس می رفتند
درین میان عتبه ابو وقاص در آمد زخمی بر سید المرسلین علیه السلام
انداخت و بروایتی عبد الله قمیه سنگ بر روی سید المرسلین علیه السلام
زد روی مبارک مجروح شد رباعیه مبارک بشکست او مشهور شد
خواست تا بر سید المرسلین تیغ اندازد مصعب عمیر که صاحب رایت
بود او خود را بر سید المرسلین علیه السلام انداخت مصعب
کشته شد روایت است بیفتاد شیطان هر طرفی در لشکر ندا داد که محمد کشته
شد اهل اسلام

عليه السلام ازين سخن شکسته خاطر شد زيرا که هفتاد و دو
نفر از صحابه کبار بشرف شهادت یافتند و امیر المؤمنین حمزه
شهادت یافت بر دل نبی صلعم اندوه و غم داشت چنانچه شکم حمزه پاره کرد
جگر وی را بخاید جبرئیل علیه السلام در رسید گفت یا سید این آن
بلاست که در علم ازل مقدر بود که جز عمر و معاذ هیچ کس را خلاصی نخواهد بود
و غیر امیر المؤمنین عمر و سعد معاذ رضی الله عنهما آن روز کسی نبود
که کشته یا مجروح نشده بود جبرئیل گفت یا سید این کار غضب
الهی است خود را میان کشتگان افکن سید المرسلین علیه السلام
همچنان کرد در رساله عبهری مسطور است حکمت الهی والله اعلم
درین شکست آن بود صحابه کبار که در ایمان سبقت نموده بودند
و در شان ایشان این آیت بود السابقون السابقون او
لئک المقربون فی جنات النعیم و درین جنات نعیم جای
شهید است اراده الهی این اقتضا کرد که ایشان بشرف
شهادت مشرف شوند تا این سعادت بیابند و بران [illegible]
که بعد پیغامبران هیچ کس را جز شهید این درجه نیست مانند
عطاشا و کاس یدار بینهم حوران قدحها شربت پر میکردانیدند
و هر یکی بسوی دیگری اشارت میکرد عنور دندر [illegible] تشنه جان دادند
والله اعلم حکمت آن بود تا از امت محمد هر که را شکستی شود
او نومید نگردد و بداند که سید المرسلین علیه السلام مشرف ترین همه

چنانکه ببیعا از ین معنی خالی نبود اچه ما کشتها خبری سعیرسن
باشد و بسند [illegible] با کشتها [illegible] از اکثر بعضی
ضعفا مسلمین از ین [illegible] خاطر شدند این آیه نازل شد و آن
تهنوا ولا تحزنوا و انتم الاعلون [illegible] دل شدند و [illegible]
عرصحابه را حاصل شد و درین سال با علام الا احد خوانند در نصف
ماه رمضان این سال امیر المؤمنین حسین بن علی رضی الله عنه (در مدینه)
متولد شده بود و ابوسفیان وقت مراجعت از احد [illegible] وعده داد
با محمد میان ما و شما در سال آینده لب آب بدر [illegible]
از جهت [illegible] و سوابق آنجا بیاید تا معلوم کنیم سید المرسلین علیه السلام
در ماه رجب سال دوم [illegible] و در بدر رفت هفت روز آنجا نزول
کرد ابوسفیان [illegible] که از مظهره آن پیش آمد و آن موضع
است قریب مکه آنجا نزول کرد نعیم را ده شتر رشوت داد و شخصی
از بنی عبد قیس را یک شتر بار مویز داد تا ایشان محمد را
باز گردانند سید المرسلین علیه السلام بعد هشتم روز رجوع او
بمعادنیا مع سالم و غانم در مدینه باز گشت این معنی
در تفسیر سوره آل عمران متعرق است فصل دهم در جنگ
احزاب سیوم جنگ در احزاب بود و درین شوال سنه اربع
بود احزاب خندق نیز گویند و قصه این در ثعلبی و بغوی
و کواشی در سوره احزاب مسطور است و محل دیگر متعرق
و آن چنان بود که بنو قریظه و بنو نضیر با سید المرسلین علیه السلام
عهد داشتند

[illegible] قصد جنگ کرد ابو سفیان با اهل مکه [illegible] مدینه
[illegible] بجنگ کرد و گرد آورد لشکر و قبائل عرب و حنین
[illegible] بنو غطفان و بنو کنانه و بنو [illegible] و بنو ثعلبه
[illegible] و بنو قریظه و بنو نضیر این همه لشکر با جمع کردند
[illegible] قصد کردند مدینه را گرد کردند سید المرسلین
[illegible] یاران را جمع کرد در مدینه خندق کردن فرمود خندق کردند
[illegible] جانب خندق مدت بیست روز جنگ شدی تیر باران بود که عمرو بن عبدود
[illegible] قریش بعد بدست امیر المومنین علی کشته شد سید
المرسلین علیه السلام را آن روز چهار نماز فوت شد چون کار بر
یاران سید المرسلین علیه السلام دشوار شد و خلق مدینه عاجز گشت
منافقان گفتن گرفتند محمد گفتی بعد(?) که دین من عالی خواهد شد
و جهان سر(?) عالم اسلام ظاهر خواهد شد کسری و قیصر بر دست
مومنان بنهب خواهد شد روم و مداین را مومنان غارت خواهند
برد گنجهای کسری و قیصر بر دست خواهد آمد امروز کار بجای رسید
که کسی برای قضا حاجت بیرون نتوانست آمد ابو سفیان پیغام کرد
و گفت اگر نیمه حاصل مدینه از میوه و جز آن بطریق خراج ما را قبول
کنید و خط بدهید ما باز گردیم سید المرسلین علیه السلام چون ضعف
یاران دیده بعد رضا داد خطی نبشتند برین مضمون هذا ما
اقر به محمد رسول الله ایشان آن خط پاره کردند گفتند اگر ما ترا رسول
دانیم خود میان ما و تو جنگ نشود بنویس هذا ما اقر به محمد
بن عبد الله بزرگان مدینه و سران انصار بشوریدند گفتند یا رسول الله

این صلح که با ایشان میکنی و نصف حاصل مدینه قرار میدهی
از خود میکنی یا درین باب بر تو وحی نازل شده سید المر
سلین علیه السلام فرمود وحی نازل نشده است صحابه گفتند
شما میکنیم سعد معاذ رضی الله عنه برخاست گفت بخدا ما که این
نوع نکنیم آن روز که تو در میان ما نبودی ما ایشان را یک خرما
نمی دادیم امروز که تو میان ما ئی ما ایشان را نصف حاصل مدینه
نمی دهیم خط پاره کردند مهاجر و انصار علیه السلام جمع شدند و
مستعد قتال شدند و نیز بنو نضیر را پیغام کردند و یاری خود کردند
و آوازه انداختند که بنو نضیر با ما یار شده اند غدر خواهند کرد ما ایشانرا
امشب اهل قریش را مینهیم لشکر ابو سفیان چون این خبر
بر دل شدند شب از حضرت عزت جل جلاله و عم نواله فرمان رسید
بر مهتر جبرائیل علیه السلام که برو این قوم را بشکن حق تعالی آن
شب ابر غبار و باد سخت فرستاد شب چنان تاریک
شد که دست نمی نمود و باد چنان می جست که یک خیمه بر پا
نماند در آن تاریکی جبرائیل با ملایکه در لشکر احزاب در آمدند از طرف
انصار بزدند و تکبیر بگفتند احزاب پنداشتند که غلبه شد سید
المرسلین علیه السلام شبخون آورده اسلحه پوشیدند بیرون
آمدند میان خود در افتادند یکدیگر را بکشتند بعضی کشته شدند و دیگران
بهر سمت گریختند نهادند شکسته و مجروح شده رفت سمت
مکه پراکنده شدند چون تحقیق شد که ایشان مفقود و منهزم گریختند
خلق مدینه در لشکرگاه آمد خیمه و خرگاه و اشتران و بارگاه بگشادند
مال و اسباب

مال و اسباب غنیمت کردند در کشاف و ثعلبی در قصه احزاب
مسطور است که جبرائیل امین صلوات الله علیه بر اسپ ابلق
سوار شد تیغ حمایل کرده پیش سید المرسلین علیه السلام بیامد
بایستاد سید المرسلین علیه السلام با آستین مبارک خود گرد از
روی و پای اسپ جبرائیل می افشاند و شکر حضرت صمدیت
بجای آورد جبرائیل فرمان آورد که یا رسول الله فرمان است که
اسلحه فرود نیارید همه بدین هیئت همین زمان در بنی قریظه روند
و ایشانرا گرد گیرند و بزنند و مستاصل کنند که این فتنه انگیخته ایشان
بود فصل یازدهم در حرب بنی قریظه این حرب چهارم است
و قصه این حرب در تفاسیر در سوره احزاب متفرق مسطور است
گویی که در آن بنی قریظه و بنی نضیر ساکن بودند گرد گرفت
و ایشان عهد و پیمان خود بدان بودند از عهد زنهاران بازرفتن پیغامبر
علیه السلام دیده بودند سید المرسلین علیه السلام مدت
بیست و پنج روز و در روایتی بیست و چهار روز با ایشان گرد گرفت
آخر عاجز شدند گفتند میان ما سعد معاذ حکم شد تا بحکم
او فرود آییم هرچه او حکم کند از کشتن و اسیر کردن و رها کردن ما
بحکم او راضی شویم سعد معاذ رضی الله عنه زحمت داشته
در مدینه بود از آنجا که زخم کرده بیاوردند گفتند هر حکم که رای تو
اقتضا کند بکن در آن سال سید المرسلین علیه السلام بهشت
آسمان میدید سعد رضی الله عنه حکم کرد که مردان ایشانرا بکشند
و فرزندان ایشانرا بنده کنند سید المرسلین علیه السلام تبسم کرد

گویند من در لوح می دیدم که باری تعالی را حاجت نیست الا سعد بن
معاذ حکم خواهد کرد سید المرسلین علیه السلام فرمود تا کرباسها بیرون خندق
کافتند شش هزار مرد را بکشتند در خندق افکندند و فرزندان
ایشان را بنده کردند جف القلم بما هو کائن آنچه در لوح محفوظ
مسطور بود همچنان کردند و فرزندان ایشان و مال و منال و ملک
و اسباب همه میان مومنان قسمت کردند فصل دوازدهم
در حرب تبوک پنجم حرب تبوک بود دو حرب مرتفع کم گویند
در رجب و شعبان سنه خمسین و بروایتی سنه تسع و بروایت کشاف
در تفسیر سوره برائت در سنه عشر بود قصه آن در ثعلبی و تفسیر زاهدی
در تفسیر سوره برائت متفرق مسطور است و آن چنان بود که سید المرسلین
علیه السلام جعفر طیار را رضی الله عنه در شام بر بنو مرتفع و بنو
مصطلق که ایشان آنجا ساکن بود فرستاد تا دعوت کند
و بخدا خواند جعفر رضی الله عنه بر ایشان رفت و گفت حق
سبحانه و تعالی محمد را صلی الله علیه و سلم براستی میان
خلق پیغامبر کردانید و دین مسلمانی پدید آورد باید که خدا را یگانه
کنی بخوانید و محمد را صلی الله علیه و سلم براستی پیغامبر
دانید بتان را بشکنید زنار را ببرید نماز بر پای دارید زکات
مال بدهید این کلمه مدام بگویند لا اله الا الله محمد رسول
الله ایشان جعفر را و یاران که همراه او بودند همه را کشتند
حالا زمان که ایشان کشتند مهتر جبرائیل امین صلوات الله علیه
در رسید سید المرسلین علیه السلام آب در چشم کردانید و در خانه
جعفر رفت

[illegible] لطف بسیار کرده [illegible] دیگر در شرح
حالات در باب نهم [illegible] جنگ سید المرسلین [illegible] رسالت
فرستاده بود ایشان را کشتند بعده سید المرسلین علیه السلام
زید حارثه و ابن رواحه و جعفر طیار و خالد ولید رضی الله عنه
را لشکری داد برای جنگ بر ایشان فرستاد زید و ابن رواحه
و جعفر رضی الله عنه هر سه کشته شدند بعده رایت را خالد ولید
بگرفت او ایشان را منهزم کرد آخر باز کفار زور آوردند و خالد
رضی الله عنه و یاران منهزم شدند بر سید المرسلین آمدند سید المرسلین
علیه السلام وقت روان کردن این لشکر زید حارثه را امیر کرده
بود بر زبان او گذشته اگر او کشته شود ابن رواحه امیر بود اگر او هم
کشته شود جعفر امیر بود و اگر او هم کشته شود باید که یاران هر کسی
که از خود با امیری راضی شوند ایشان هر سه کشته شدند یاران با یکدیگر
خالد رضا دادند جبرئیل آمدن همان زمان که ایشان کشته شدند سید
المرسلین را علیه السلام از کشته شدن ایشان خبر کرد سید المرسلین علیه
السلام در خانه جعفر آمد اهل عیال و زن و فرزندان جعفر را مراعات
بسیار کرد اما ایشان را از این حال علم نداد و بیان شد خبر کرد که ایشان
هر سه کشته شدند خالد رضی الله عنه رایت بگرفت اول فتح کرده
بعد کفار زور آوردند منهزم شدند بر سید المرسلین آمدند علیه السلام
الحاصل القصه چون سید المرسلین علیه السلام فرزندان جعفر را رضی الله عنه
تلطف بسیار میکرد مادر ایشان گفت دانم جعفر کشته شد

[illegible] علیه السلام [illegible]
جعفر [illegible] امیرالمومنین علی رضی الله عنه [illegible] لشکر [illegible] سید المرسلین
علیه السلام آمد مقابله بایستاد سید المرسلین علیه السلام گفت
یا علی یکی برادر شهید شد برادر دیگر هم دست [illegible] گرفت گفت اگر
جعفر شهید شد من برادر تو ام اگر خواست حق پیش انتقام برادر تو
بکشم امیرالمومنین رضی الله عنه گفت من برادرم سید المرسلین
علیه السلام گفتی من بودم پس لشکر را استعداد کرد در [illegible] برای
تجهیز لشکر هیچ استعداد نبود عسرت کلی بود امیرالمومنین عثمان
رضی الله عنه صد شتر و ده هزار دینار در روایت مصابیح که در باب
مناقب امیرالمومنین عثمان است که سیصد شتر و ده هزار
دینار برای تجهیز لشکر سید المرسلین علیه السلام فرستاد
سید المرسلین علیه السلام استعداد کرد و در پانزدهم ماه جماد
الآخر سنه خمس و در روایتی سنه ست و در روایت کشاف که در سوره برائت
است سنه عشر بیرون آمدند پانزدهم روز آنجا رسیدند دو فرسنگ
از شهر فرود آمدند بنو مرتنع و بنو مصطلق نیز استعداد جنگ کردند
ماه جماد الآخر سنه خمس و در روایتی سنه ست بیرون آمدند
بنو مرتع و بنو مصطلق که امیر قوم بود نیز استعداد جنگ کردند
وقت چاشت هر دو لشکر بهم پیوستند امیرالمومنین علی
رضی الله عنه مقدم لشکر بود در روایت شرح مشارق امیرالمو

منین رضی الله

منین رضی الله عنه بخار بود در لشکر نبود سید المرسلین علیه السلام او
[از] خلق مخفیت کرده در خانه گذاشته بود و مقدم لشکر امیر المو
منین عمر رضی الله عنه بود بجنگ پیوستند جنگی شد عظیم و حربی
رفت قوی آخر روز باز گشتند در وثاق خود آمدند قریب به دو ماه
هر روز برین منوال جنگ می شد در لشکر سید المرسلین علیه السلام
عسرت سخت بود قحط و بی آبی و هوا تموز بعضی یاران از
سید المرسلین تخلف نمودند در مدینه آمدند و بعضی که در مدینه ماند
بودند چون حال سید المرسلین برین نمط شنیدند بر سید المرسلین
علیه السلام رفتند آخر مدد روم و حجاز و یمن بر سید المرسلین رسید
سی هزار مرد مقاتل جمع شدند روز دوشنبه بیست ششم ماه
شعبان سید المرسلین علیه السلام خود حمله کرد ایشان را بگرفت
کیفیت این جنگ اطناب دارد درین مختصر آورده شده است
آخر الامر بنو مرثد و بنو مصطلق طاقت نیاوردند شکستند در دیوار
پناه ساختند جنگی سخت بنیاد نهادند صحابه از هر طرف در آمدند
آتش نفت در خانهای ایشان زدند بعضی را بکشتند و بعضی را
نیز اسیر کردند و غنایم بیشمار و اموال بسیار بدست آمد سید
المرسلین علیه السلام با فتح و فیروزی باز گشت در ثعلبی و کشاف
در تفسیر آیه قذف و آیت افک مسطور است عبد الله ابی و مسطح
و حسان و زید بن رفاعه در محل ایستاده بودند هودج ام المومنین عایشه
رضی الله عنها صفوان که دم دار بود پس کرده می آورد ایشان
در باب دروغی افترا کردند ام المومنین عایشه را با صفوان قذف
کردند قصه پاکی حضرت عایشه رضی الله عنها درین جنگ بود

هژده آیت قرآن در باب پاکی حضرت عایشه رضی الله عنها نازل شد و آیت
قذف نیز فرود آمد فرمان شد تا آن عنتریان را در بازار مدینه هر یکی را
هشتادگان تازیانه حد قذف بزنند ایشان را حد قذف زدند

فصل سیزدهم در فتح خیبر ششم جنگ خیبر بود در واقدی و تفاسیر
دیگر در سوره فتح متفرق مسطور است و آنچنان بود که چند حصار اهل
کتاب بود و آن حصار را بزبان عرب خیبر گویند و این جنگ را
جنگ خیبر خوانند سید المرسلین علیه السلام را اتفاق دعوت
اهل خیبر شد با لشکر جرار آنجا رفته ایشان را دعوت کردند
ایشان نگرویدند باز ایشان را بجزیه خواندند بجزیه هم راضی نشدند
بضرورت کار بقتال کشید سید المرسلین علیه السلام رایت امیر المؤ
منین عمر خطاب را رضی الله عنه داد چند روز جنگ شد باز رایت با امیر
المؤمنین ابوبکر رضی الله عنه داد چند روز او جنگ کرد برین جمله چند روز جنگ
شد فتح در توقف افتاد بر زبان مبارک سید المرسلین علیه السلام
گذشت که بامداد رایت بکسی دهم که او خدا را و رسول خدا را دوست
دارد و خدا و رسول خدا او را دوست میدارد و این خیبر بر دست او
فتح کرد و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه درد چشم داشت بدین
سبب در خانه ماند اما بجهت سید المرسلین علیه السلام دل
او را قلقی تمام و اضطرابی کمال بود زیرا آنکه مدتی برآمده بود
که خبر سید المرسلین علیه السلام نیافته بود چشم بربسته هم بدان حال
روان شد در لشکر چون رسید سید المرسلین در نماز بامداد بود امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه در صف آخر اقتدا کرده بنماز پیوست چون سید المر

... علیه السلام

مرسلین علیه السلام سلام نماز داد گفت علی کجاست
یاران گفتند یا رسول الله علی درد چشم دارد در خانه است سید
المرسلین علیه السلام فرمود شما خبر کنید علی آمده است پس
سید المرسلین علیه السلام یا علی امیر المؤمنین علی گفت
لبیک یا رسول الله سید المرسلین علیه السلام گفت پیشتر آی
امیر المؤمنین علی پیش آمد سید المرسلین علیه السلام لعاب مبارک
خود در چشم او مالید فی الحال چشم او نیک شد سید المرسلین علیه
السلام رایت به او داد در حرب رفتند مرحب بادشاه خیبر بود
بیرون آمد خود بر سر نهاد و بالای خود یک پرکاله یاقوت بقدر
بیضه مرغ داشت بر امیر المؤمنین علی حمله کرد امیر المؤمنین زخم او رد
کرد و تیغ بر سر مرحب انداخت بر یاقوت آمد دو پرکاله شده تیغ
بر خود آمد و سینه بکند شکم در جهت زین نشست مرحب به دوزخ
رفت یار برادر او بیرون آمد زبیر عوام مقابل او بیرون آمد صفیه
عمه رسول الله عبد المطلب مادر زبیر گفت یا رسول الله پسر من کشته خواهد
شد سید المرسلین گفت بلکه این زمان پسر تو او را خواهد کشت همان
زمان زبیر او را بکشت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه سپر شکسته شد یهودی
بیرون حمله کرد تیغ بر سر امیر المؤمنین علی رضی الله عنه زد سپر از دست
امیر المؤمنین علی بیفتاد حضرت علی بی سپر شد تخته بر درکی دروازه
ساخته بودند آنجا افتاده بود حضرت علی رضی الله عنه بجست
آن تخته بجای سپر دست کرد و در جنگ شد ابو رافع رضی الله عنه
میگوید بعد فتح خیبر من و هفت نفر دیگر میبایست قوت آن تخته را

خواستم که بهر سه بتوانستیم [illegible] از جا بجهید [illegible]

این کیفیت بتمام شرح و مطول مسطور است الغرض چون سید علیه

و جنگی رفت قوی سخت آخر امیرالمومنین علی چهل گز عرض خندق بود

درمیان سوی خندق بیفتاد به دروازه خیبر رسید پاشنه در بگرفت قوت

کرد از زمین بجهید در رساله عجمی مسطور است مهتر جبرئیل صلوات الله علیه

آمد گفت یا سیدا اینچنین قوت که علی کرده است اگر یکبار دیگر بجنبد

ارکان قوائم زمین بشکند و خرابی عالم شود مرا با عالم کار بسیار است

علی را بگو ورد آهسته ترکند امیرالمومنین علی رضی الله عنه آهسته باب خیبر

برکند و بر لب خندق نهاد بعده تخته در بستند بطریق پل یکی

طرف تخته بر سر لب خندق نهاد و طرف دوم تخته خواست

تا بر طرف دیگر نهد تخته یک گز کم آمد خندق چهل گز بود

تخته سی ونه گز امیرالمومنین علی درون خندق در آمد آن سر

تخته بر دست گرفت لشکر را گفت تا بالای تخته بگذرد

لشکر تمام بگذشته باز سید المرسلین علیه السلام قدم بر تخته

نهاد دست امیرالمومنین علی رضی الله عنه بلرزید گفت یا سیدا

زود بگذر که علی طاقت بار نبوت ندارد الغرض بعده روز

متواتر جنگ شد بعده خیبر فتح شد خلق همه مستاصل گشت آخر

سید المرسلین علیه السلام ایشان را و اراضی ایشان را میان مسلمانان

قسمت کرد درون بلاد اسلام ظاهر گشت و بر ولایتی یک حصار

از جمله آن حصار را بود سید المرسلین علیه السلام خلق آن

[illegible]

حصار را زمین ایشان بشفاعت اهل فلک عزر دراعت
و با ایشان جزیه و خراج وضع کرد باز گشت و این جنگ در ربیع الاول
سنه سبعه و بروایتی سنه سبع از هجرت بود با جهودان درین سال
سنه سته حج فرض شد و گوشت حمار اهلی حرام گشت و صفیه
بنت حیی بن اخطب آنجا اسیر شد چون پیش سید المرسلین علیه السلام
آوردند سید المرسلین علیه السلام ردا مبارک خود بروی انداخت تا اسلام
تا بپوسید او زن کنانه بن ربیع یهودی بود و خواب دیده بود
که ماه در کنار او فرود آمد این خواب بر شوهر گفت شوهر او را
طلاق گفت و لگدی زد بروی و بیکرد و گفت برو پادشاه
حجاز ترا بخواهد خواست خدا آن روز سید المرسلین علیه السلام
او را بخواست در تفسیر سوره فتح این کیفیت تمام مسطور است
فصل چهاردهم در فتح مکه هفتم جنگ فتح بلد بود در [illegible] سال
عبهری متعرق مسطور است و در تفاسیر سوره فتح و محلها دیگر
متفرقه آورده آنچنان بود چون در سنه سته حج فرض شد سید المر
سلین علیه السلام گفت در مکه برویم زیارت کعبه کنیم و
بر عمره گذرانیم اگر با ما مسامحت کنند و حج کردن بدهند فبها و الا
ایشان را بزنیم سید المرسلین علیه السلام با جمعیت یاران هزار و پانصد
مرد مخلص مگر یک مرد در بیستم ماه ذی القعده سنه سته بیرون
آمد در حد حدیبیه در ذو الحلیفه بمیقات رسید نیت عمره کرده احرام
بستند چون نزدیک مکه رسیدند مشرکان تنگ در گشتند که در آیند گرب

سپس [illegible] ابو سفیان با جمع انبوه بمقابله ایستاده سید المرسلین
علیه السلام یاران را امر فرمود که تیر باران کنند ایشان بیکی حمله تیر باران
کردند ابو سفیان بگریخت در خانه‌ها مکه در آمد و خانه‌ها مکه را پناه ساخت
یاران سید المرسلین علیه السلام بازگشتند و از عمره ایشان محصور
الحصر شدند از افعال حج و عمره باز ماندند در تفسیر امام زاهد آورده است
سید المرسلین علیه السلام عمر خطاب را رضی الله عنه طلبید و گفت
نزد ابو سفیان برو رفت برسولی از من و خبر ده ایشان را که بجنگ نیامده
ایم احرام کرده ایم بعمره و قصد ما زیارت کعبه است عمر گفت
یا رسول الله عداوت قریش بر من داشته‌اند و دوستی من با ایشان
دیده‌اند کسی سخن بنیک صورت گوید و من نشنوند تیغ کشند گذشت
نباید سبب در شدن جنگ افتد اگر قابل باشد عثمان را فرستید که او
مردی حلیم است و او را با ایشان عداوت نیست سید المرسلین علیه السلام
قابل افتاد امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه برسالت بر ایشان فرستاد
گفت بگو که ما بجنگ نیامده‌ایم بلکه برای اقامت عمره آمده ایم
میان ما مواعده شد تا عمره ادا کنیم باز گردیم چون امیر المؤمنین عثمان
رضی الله عنه بر ایشان رفت آوازه برخاست که ایشان عثمان را
رضی الله عنه کشتند سید المرسلین علیه السلام و یاران متأمل
شدند و در زیر درخت جمع شدند و بر جهاد و صبر تجدید کردند
با سید المرسلین علیه السلام بیعت کردند و این را بیعت
رضوان گویند در این گفت گو ایام حج بگذشت بعد آخر الامر امیر المؤ
منین عثمان با سید المرسلین علیه السلام با ایشان مواعده
سر دو سال

کردو سال مهلت شد که میان سید المرسلین علیه السلام و ایشان
قتال نباشد و ایشان بدان قرار دادند و
و صلح کردند که سید المرسلین علیه السلام
در ماه رجب در کعبه آمد و طواف
و عمره آرد و بعضی یاران با او باشند چون
باز کردند یاران دیگر بیایند و اگر از یاران سید المرسلین
علیه السلام کسی مرتد شد بما بپیوندد ما بشما ندهیم و دیگر
و هر که از ما بشما بپیوندد شما او را بما باز دهید بضرورت بدین
صلح رضا افتاد سید المرسلین علیه السلام باز گشتند سالی
دیگر در ماه رجب سنه سبع در مکه آمدند مشرکان همه در کوه رفتند
مکه خالی کرده دادند سید المرسلین علیه السلام و یاران زیارت
کعبه کردند و عمره قضا بجا آوردند باز گشت و سید المرسلین علیه السلام
درین سال اول پیش از بیرون آمدن از مدینه خواب دیده بود
که حق در خانه کعبه با یاران تمام در آمد و حج کرد و بعضی یاران محلوق
شد و بعضی قصر کرد باز گشته و این خواب بر یاران گفته بود چون
آن سال حج نشد یعنی بی غرض باز گشتند عبد الله ابی و منافقان
دیگر گفتند حال آن خواب چه شد نه ما حج کردیم و نه محلوق شدیم
و نه قصر کردیم این آیت نازل شد لَقَدْ صَدَقَ اللّٰهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا
بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ
رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ در تفسیر سوره بنی اسرائیل در بیان آیت جَاءَ
الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ مسطور است در اکثر کتب احادیث نیز

اهل قریش سیصد و شصت بت درون خانه کعبه در آویخته بودند
کعبه را بتخانه ساخته چون دران وقت سید المرسلین علیه السلام
باز گشت خانه کعبه در حضرت مالک الملک تعالی و تقدس
بنالید و گفت حتی تعبد الاصنام فی و تلک خداوندا تا کی این
بندگان درین خانه خواهند پرستند جز تو حضرت وحدک لا
شریک لک جواب داد ساجدت لک تو بتها املاک
حدود مسجد الحرام ... تو بیت بیدا آدم که نزد بر کرده نم بر خاک
ساجدان که از کثرت ساجدان برای سجده در تو جای تنها نباشد
و از غلغله تکبیر موحدان و تهلیل حاجیان شور در ملکوت
و غوغا در جبروت افتد در واقدی مسطور است سید المرسلین
علیه السلام چون در مدینه رسید سو سبع اهل مکه را از نقض
مواعد خبر کرد در استعداد فتح مکه مشغول شد و از قبایل و شیرها
دیگر که در تحت ضبط اهل اسلام آمده بودند لشکر طلب کرد و نه قرار
حوالی مدد خواست دوازده هزار مرد مقاتل بر و جمع شد در شعبان سنه
ثمان من الهجره

تمامت بهم ایستاده سمت مکه زد لشکر خالد ولید رضی الله عنه را با ده هزار
مقاتل در میمنه داد و امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه را با ده هزار مقاتل بمیسره داد
امیرالمؤمنین عمر خطاب رضی الله عنه با ده هزار مقاتل مقدم کرد و امیرالمؤمنین
ابوبکر رضی الله عنه با ده هزار مقاتل ساقه ساخت و خود با چهار
هزار مقاتل در قلب نزول کرد چون قریب مکه رسید شور در مکه
افتاد که محمد صلی الله علیه وسلم با استعداد تمام رسید خلق
مکه بسیار ترسید خود را گرد آوردن گرفت مقدم اهل قریش
ابوسفیان بود با مادر خود در حجره در آمد سالی گذشته چنانچه
سی نوازنجی کردند در رساله عتبیه صحیح بلکه اصح آورده است
که با مردار ابوسفیان اسپی تازی چند داشت بر یک اسپ
سوار شد و بطریق تجسس بجهت خبر کردن لشکر سید المر
سلین علیه السلام بیرون آمد چون نظر اسپ او بر لشکر
افتاد بشک افتاد هر چند که ابوسفیان خواست عنان بگرداند
اسپ من الحیح وجه باز نگشت و در عین تک سمت لشکر
محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم میرفت چون قریب رسید تیر
امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه آمد امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه اسلحه
پوشید تا آن زمان از دیده امیرالمؤمنین عمر گذشته سمت قلب
را امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه تیغ کشید و عقب ابوسفیان دنبال
کرد سید المرسلین علیه السلام از خیمه بیرون آمده بود پیش در خیمه
نشسته بود شور افتاد که سفیان رسید خلق همه اسلحه می
پوشید و سید المرسلین علیه السلام هم بر جای خود مانده بود
همین که نظر اسپ ابوسفیان بر سید المرسلین علیه السلام افتاد

زمین بر جمله پای او تا بشکم فرو برد اسپ بر جای ایستاده
ماند بضرورت ابو سفیان فرود آمد و بتعظیم پیش سید المرسلین
علیه السلام دوید سید المرسلین برخاست بتعظیم تمام داشت در
کنار گرفت ردای مبارک خود از دوش فرود آورد بگسترد ابو
سفیان ردای مبارک بر سر و چشم مالید در خاک نشست سید المر
سلین علیه السلام گفت یا ابو سفیان بچه مصلحت آمدی
گفت یا رسول الله اهل قریش مرا برسالت فرستاده است مهتر
جبرئیل صلوات الله علیه در رسید گفت یا رسول الله دروغ میگوید
بپرس چگونه آمدی سید المرسلین علیه السلام گفت اهل قریش
سردار و مهتر تو باشی ترا دیگری نفرستند با دیگران ترا فرستند
راست بگو چگونه آمدی و اگر تو نمیگوئی من تو را گویم که چگونه
آمدی سید المرسلین علیه السلام کیفیت آمدن وی تمام
گفت ای ابو سفیان تو از خود نیامدی ترا آوردند ابو سفیان
گفت یا رسول الله صحت نبوت تو مرا معلوم شد قریب است
که قفل هدایت تو بگشاید اکنون حکایت دیگر از احوال من
از آنها که جز من دیگر پدادران وقوف نیست بگو تا مرا صدق
نبوت تو روشن شود و من ایمان آرم سید المرسلین علیه السلام
گفت امشب تو و مادر تو در فلان حجره در آن کنج چندین دینار
دفن کرده اید از آن هیچ کس جز تو و مادر تو دیگری نبود ابو سفیان
برخاست گفت یا رسول الله کلمه عرض کن سید المرسلین علیه السلام
کلمه عرض کرد ابو سفیان ایمان آورد امیر المومنین عمر رضی الله عنه

کنار گرفت صحابه مصافحه کردند ابو سفیان گفت یا رسول الله مصلحت
آنست که ایمان من مخفی داری که اهل قریش مرا بخیانت نسبت کنند
و دیگر که اهل قریش با سلام آوردن من دست از حرب بنخواهند
داشت با شما حرب خواهند کرد و خواهند گفت که برادران و قرابتان یکی
شدند همه ذریعی ابو سفیان بن حارث ابن عم حقیقی سید المرسلین
علیه السلام بود و بروایت صحیح ابو سفیان بن حارث نبود بلکه
ابو سفیان پدر معاویه خسر سید المرسلین علیه السلام و دختر او ام حبیبه
رضی الله عنها زوجه سید المرسلین علیه السلام بود و در حرب احد و حرب
احزاب سر لشکر جانب مشرکان همین ابو سفیان بود در شرح مشارق
همین نوع مذکور است الغرض ابو سفیان گفت که مکه را فتح
خواهند کرد اکنون مرا یک فضیلتی ارزانی دار بدان که مکه فتح کنی
هر که التجا بخانه من کند بعد از آن او را امان باشد سید المرسلین
علیه السلام فرمود من دخل دار ابی سفیان فهو آمن ابو سفیان
رضی الله عنه باز گشت در رساله عمیده مذکور است با مدد لشکر در مکه
آمد فوج امیر المؤمنین عمر که مقدم بود سید اهل قریش
قریب دوازده محل برای جنگ منتظر ایستاده بودند جوانان اهل
قریش قریب هزار نفر در قبضه کمان بردند و بر خم چوب تیر هوا
هوا را تا بستان ساختند علم امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه خواست
تا باز گردد خالد ولید رضی الله عنه از میمنه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
از میسره در آمدند اهل قریش چون دیدند که ایشان زور آوردند
یکدیگر گفتند ای بنو قریش وری این چه نیک باشد که محمد کاسه

کامیاب باشد اگر بزودی بمیرم او دلیرتر باشد آنکه بدست او
اسیر شوم سبب که پیوسته اسیر ما بوذ ما اسیر او چگونه شویم پس
هم یکدیگر سوگند خوردند که تا در تن جان باشد بجان بکوشیم پس
کمانها بیرون انداختند دست بقبضهٔ تیغ و دسته بردند و در
سر در پیش یکدیگر افتادند گوی قیامت قایم شد یا اطناب
زمین مگر بر هم خواهد شکست قریب شد که صفهای اسلام
باز پس خمیده علمها مومنان باز گردد این حال سید المرسلین علیه السلام
عرض داشتند سید المرسلین علیه السلام گفت هاتوا درعی
زره من بیارید پس زره بپوشید خفتان در بازو کرد و مغفر در سر
نهاد تیغ کشید روی باسمان کرد گفت یا رب أنجز وعدک
وانصر عبدک واهزم عدوک و با فوج قلب در آمد مهتر جبرائیل
صلوات الله علیه از فرمان خدای تعالی در رسید که دوست ما پوشیده
و تیغ کشیده و پا در رکاب بجنگ آورده تو نیز در رکاب او برو
مهتر جبرائیل با چهار هزار فرشته در رکاب سید المرسلین علیه السلام
راند غلغلهٔ تکبیر موحدان از هفت طبق آسمان بگذشت تا آن
زمان امیر المومنین ابو بکر رضی الله عنه از عقب از سمت بوقبیس
در آمد آتش نفط در خانها و اسباب و رخت ایشان زد
از این طرف سید المرسلین علیه السلام حمله آورد اهل قریش شکست
هزیمت خوردند در خانها مکه در آمدند جنگی شد عظیم و حربی رفت
بغایت سخت و مبارزان اسلام از چهار سمت مکه تیغها
کشیده در آمدند مردمان ایشان رنج دیده بودند شعلهٔ غضب
اشتعال یافت

اشتغال یافتند چون گرگان در رمه گوسپندان بر مشرکان در افتادند
جوی خون در کوچها روان کردند از بسیاری کشتگان اسپ را
جای پای نهادن بر زمین نبود مشرکان که باقی ماندند بر بامها بر آمدند
و فریاد بر آوردند که یا محمد خدا تو را بر ما دست داد و زنان ما هیچ
کاری نیامد آخر تو جزوی از مایی آنچه ما کردیم الان بگذر گنج از کرم
تو سزد آن نظر در ما کن و عورات از بامها فریاد میکردند ای محمد
ما ترا شیر داده‌ایم کسی میگوید باری که دانسته‌ایم بعضی میگوید که ما
عم و عم زادگان توایم بعضی از زنان و برادران ما شفقت کن
دار یعنی آنچه رفت معاف کن که خلق عظیم تر اصفت و عفو
از مجرمان صفت تر است سید المرسلین را علیه السلام بر حال ایشان
رحم آمد و آب در دیده گرد گفت مَنْ دَخَلَ دار ابی سفیان فهُوَ آمِنٌ
مردم در خانه ابو سفیان در آمدند چندان که در خانه او جای پا نهادن
نماند باز بعضی دیگر فریاد بر آوردند ای محمد در خانه ابو سفیان جای
نماند و یاران تو چون گرگان در رمه گوسپندان در افتاده‌اند و
پاره پاره میکنند امانی ده سید المرسلین علیه السلام فرمود مَنْ
تَعَلَّقَ بِاَسْتَارِ الْکَعْبَةِ فَهُوَ آمِنٌ فریاد بر آوردند در کعبه هم
جای نماند سید المرسلین علیه السلام فرمود مَنْ اَلْقَی السِّلَاحَ فَهُوَ
آمِنٌ همه یکبار سلاح بیرون انداختند سید المرسلین علیه السلام
شکر حضرت عزت بجا آورده هژدهم ماه رمضان سنه ثمان مکه
فتح شد مقاتل در حرم کعبه حرام است مگر همان روز یک ساعت
حلال بود آن روز سید المرسلین علیه السلام ده هزار مشرک را اسیر کرد

باز بازماند ایشان را آزاد کرد ازان جهت ایشانرا طلقا نام شد
این معنی در کشاف و در تفسیر مذکور است آن روز منبر بعید
بنده کردن جایز بود سید المرسلین علیه السلام در کعبه آمد در شام
و ثعلبی و بسیتی در تفسیر آیت فقد جاء الحق مسطور است مشرکان
سیصد و شصت بت که درون کعبه داشته بودند چنانچه این
کیفیت در فصل بنای کعبه آمده است و حزبهمه نام بت است
بر بام کعبه بود سید المرسلین علیه السلام بر در کعبه بایستاد چوبی
بر دست مبارک بود امیر المومنین علی رضی الله عنه یاران دیگر بتان
بیرون می آوردند پیش سید المرسلین سرنگون می افکندند آن
چوب بر سر ایشان می زد و میگفت فقد جاء الحق و زهق
الباطل ان الباطل کان زهوقا و عکرمه ابو جهل و عمر عاص بتان را
می شکستند پاره پاره میکردند تمام بتان از کعبه بیرون آوردند هیچ
سیاه در خانه کعبه هیچ نماند سید المرسلین علیه السلام گفت
نعوذ بوی خبث می آید چون تفحص کردند حزبهمه بت
بر بام کعبه بود امیر المومنین علی رضی الله عنه بر شست
بیرون انداخت بعد از چهار صد سال کعبه از لوث بتان پاک
شد در تفسیر امام ناصر غزالی رحمت الله علیه و بعضی تفاسیر دیگر
در سوره والنجم مسطور است در مکه درختی بود که کافران می
پرستیدندی و عزی نام کرده بودند هرچه ازان درخت پرسیدندی
از جواب شنیدندی درو دیوی بود با ایشان سخن گفتی سید
المرسلین علیه السلام نزدیک آن درخت رفت و خالد ولید را

رضی الله عنه فرمود

حضرت فرمود تا آن درخت را ببرد خالد ولید رضی الله عنه اندر رفت تا
ببرید زن عورتی بری سیاه روی پریشان موی بیرون
آمد بکشت خالد گفت حضرت سید المرسلین علیه السلام فرمود العزی ولا
عزی بعد چون مکه فتح گشت معاندان سید المرسلین علیه السلام از
قریش وغیر آن همه کشته شدند دین اسلام قوت گرفت کلمه علیا
دست استعلا یافت سید المرسلین علیه السلام بعد بیست یکسال
تحمل مشاق شد بر متاعب صعب وجد وافر وجهد متواتر بجمع
کوه برافراخت بر دشمنان کامیاب شد الحمد لله علی ذالک
در تفسیر سوره والنسا مسطور است چون مکه فتح شد سید المرسلین علیه السلام
بر در کعبه آمد عثمان طلحه خادم کعبه و کلیددار بود در کعبه قفل کرد
بر بام کعبه گریخت هر چند کلید طلبید نداد گفت اگر مرا تحقیق
معلوم بودی که تو پیغامبری کلید بتو میدادم امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه بر بام کعبه برآمد دست او بپیچید کلید بستد و سبب
امان که سید المرسلین علیه السلام خلق مکه را داده بود نکشت
سید المرسلین علیه السلام در بگشاد درون رفت دوگانه شکر و تحیه
کعبه بگذارد بیرون آمد امارت مکه بعتاب اسید داد و کلید
خانه کعبه از عثمان طلحه ستد بعباس داد مهتر جبرائیل صلوات
الله علیه از حضرت رب العالمین در رسید گفت سیدا خدا بتو
سلام میرساند و بعد سلام تهنیت فتح مکه میکند و میفرماید
که این دوست من ابراهیم این خانه بنا کرد کلید این خانه با جد

عثمان طلحه چون دیده دوست منست تو هم از عثمان طلحه
بازمستان هم با او باز بوده سید المرسلین علیه السلام کلید بعثمان
داد و عذر خواست چون عثمان را کیفیت این وحی معلوم شد
فی الحال ایمان آورد و برابر سید المرسلین علیه السلام در مدینه
هجرت کرد برادری داشت شیبه نام خادمی کعبه و کلید داری
با او داد امروز خادمی کعبه و کلید داری بنو شیبه دارد بر ال ایشان
مستقیم است چون سید المرسلین و خاتم النبیین از کار مکه فارغ
گشت روی بحنین آورد فصل پانزدهم در فتح حنین هشتم
جنگ حنین بود این قصه در ثعلبی و بسیط و کشاف در سوره
برائت مفصل مسطور است و آنچنان بود که چون فتح مکه شد بیشتری
خلق مکه گریخت در حنین رفتند و حنین وادیست میان مکه و طائف
و ابو ثقیف آنجا ساکن اند سید المرسلین علیه السلام با پانزده
هزار مرد مقاتل دوازده هزار که از مکه آمده بود و دو هزار طلقا
و یکهزار مرد یمن روی بحنین آورد چون ایشان خبر یافتند
که سید المرسلین علیه السلام بر سر ما می آید مستعد جنگ شدند
این خبر بسید المرسلین علیه السلام رسانیدند که بنو ثقیف و بنو
هارون استعداد جنگ میکنند سید المرسلین علیه السلام با امیر
المومنین ابوبکر رضی الله عنه گفت که امروز ما قابل آن نه ایم
که ایشان ما را منهزم کنند ما بسیار ایم ایشان اندک اند این
سخن عجب بر زبان مبارک یکی ازین دو بزرگ گذشت

چنانچه بار سب

چنانچ باری عزوجل در قرآن یاد کرد وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ این سخن
موافق رضای حضرت عزت نیفتاد چون سید المرسلین علیه السلام
غزو حنین نزول کرد یاران خبر آوردند که یا رسول الله این همه کوه با حوالی
پر از شتر و گوسپند و مواشی و غنایم اند سید المرسلین علیه السلام فرمود
بامداد این غنیمت بود مسلمانان را پس یاران را بطلایه
فرستاد و وصیت کرد که شب از اسپ فرود نیایند مگر برای قضا
حاجت یا نماز بامداد سید المرسلین علیه السلام بعد از نماز بامداد
برای جنگ روان شد چون نزدیک رسید ایشان بیرون آمدند
هشت هزار چهار صد تیر انداز پیش از خود فرستادند ایشان یک
تیر یکباره زدند چندان چوب بر هم انداختند که لشکر سید المرسلین علیه السلام
خود را یاد آوردن نتوانست هیچ سپری نبود که تیر باران نشده بود
یاران سید المرسلین علیه السلام بهر طرفی همه پانزده هزار منهزم شدند اهل
حنین دنبال کردند سید المرسلین علیه السلام تنها ماند بر جای خود بستاد
ابوسفیان و عباس رضی الله عنهما عنان اشتر سید المرسلین علیه السلام
گرفتند سید المرسلین علیه السلام ایشان را گفت یاران را آواز دهید تا
باز گردند سید المرسلین علیه السلام تنها است امیر المؤمنین عباس
گفت یا رسول الله آواز کرده ام ایشان تا حد مکه رسیده باشند سید
المرسلین علیه السلام گفت تو باری آواز ده امیر المؤمنین عباس
رضی الله عنه فریاد کرد یا بنی فلان یا بنی فلان باد این آواز در گوش
ایشان انداخت و سید المرسلین علیه السلام دعا کرد یا رب انجز
وعدک و نصر عبدک شانزده هزار ملائیکه بر اسپان ابلق سوار

نازل شد لاجرم چون آواز امیر المومنین عباس رضی الله عنه در گوش یاران
افتاد یاران همه باز گشتند پس جبرائیل صلوات الله علیه و سلم گفت
سیدا همه از شماست که بر شما است مثل این عجب و غرور بیشتر نباید کرد و
بقوت و شوکت خود مغرور نباید شد نظر در فضل سبحانی و فتح آسمانی
باید کرد پس جبرائیل گفت یا سیدا فرمان است که یک مشت خاک
از زمین برگیر و بجانب کفار فرست قدرت خدا را تماشا کن سید
المرسلین علیه السلام یک مشت خاک از زمین برگرفت بجانب کفار
فرستاد باد را فرمان شد این خاک در چشم کفار را از باد چشمهای
ایشان بخاک پر کرد هر یکی دو تو شده چشم مالیدن گرفتند از عقب
ملائک و یاران سید المرسلین علیه السلام رسیدند سر از ایشان جدا
کردند زن و فرزند مشرکان اسیر و بند ساختند شتر و گوسپند و اموال
بی اندازه غنیمت کردند و آن روز استرقاق رجال مشرکان عرب جائز
بود هنوز منسوخ نشده بود و آن همه غنایم که در کوه ها بود و یاران خبر آورده
بودند سید المرسلین علیه السلام فرموده بود که با موالان همه شتر و گوسفند
و مواشی غنیمت مسلمانانست همچنان شد فتح الهی در آمد و آن
قبایل در نیمه ماه شوال سنه ثمان در ضبط مومنان در آمد از آنجا سید
المرسلین علیه السلام باز بمکه آمد و غنایم حنین قسمت کرد بعده طایفه
از مشرکان حنین پیش سید المرسلین علیه السلام آمدند و ایمان آوردند
و از زن و فرزند و اموال خود و آنچه اسیر شده بود و در غنیمت مومنان آمده
بود التماس کردند سید المرسلین علیه السلام فرمود بهترین سخنی

سخن صدق است یکی از وجه تخصیص غنیمت یا اموال یا فرزندان و زنان
ایشان زنان و فرزندان اختیار کردند سید المرسلین علیه السلام فرمود
هر که از یاران بطیب نفس خود بدهد بدهد و آنکه بطیب نفس ندهد مرا
قرض بدهد که از غنایم محلی دیگر عوض آن بدهم بدهم یاران همچنان
کردند بعده سید المرسلین علیه السلام احرام بست عمره بجا آورده باز
گشت فصل شانزدهم در فتح طایف چون از مکه مراجعت شد و این
طایف آن کسانند که بعد وفات ابوطالب چون سید المرسلین علیه السلام
سبب ایذای اهل قریش از مکه با زید حارثه بیرون شده در طایف
آمد ایشان سید المرسلین را علیه السلام سنگ زدند و سر زید حارثه شکسته
بودند و عبد یالیل اغرا میکرد و سید المرسلین علیه السلام پناه دیوار
شیبه و عتبه گرفته بود و ایشان مزاحم را مانع شدند و عداس ملک
حبالی را دید و اسلام آورده بود و این کیفیت بتمام در فصل چهارم
مسطور گشت الغرض سید المرسلین علیه السلام چون از فتح حنین فارغ
شد در مکه آمد غنایم را قسمت کرد سرا پرده سمت طایف زد و در
طایف بنی کنده و بنی عبد یالیل و بنی شیبه و بنی عتبه ساکن بودند
چون ایشان خبر وصول سید المرسلین علیه السلام شنیدند استعداد
جنگ کردند و در مواقدیس و رساله حمیری این قصه برین نمط آورده
است که چون این خبر بسید المرسلین علیه السلام رسید که اهل طایف
استعداد حرب کردند بر زبان مبارک گذشت خدای که بنده خود را
در مکه فتح داد و در حنین ظفر بخشید می تواند که در طایف کامیاب

کامیاب کرد الله جنود لشکر سید المرسلین علیه السلام بطایف قریب
رسید اهل طایف پیش آمدند مقدم لشکر سید المرسلین علیه السلام
ابو سفیان با او جنگ شد یکی حمله جنگی عظیم بکردند و یکدیگر چند گاه
مبارز بر زمین زدند آخر الامر حصاری شدند سید المرسلین علیه السلام منجنیق
نصب فرمود و سنگ ها می زدند ابو سفیان گفت ای بنی عبد یالیل
امروز علم نصرت محمد صلی الله علیه وسلم سر بماه و آفتاب کشیده
است کسی را یاری آن نیست که با او دعوی کند تیغ خیال خام در
نیام کشید و چون موزه سر در پای او آورید ایشان گفتند سر ما و مهتر
قوم ما تویی هم تو پیش شو ما را بر محمد ببر و در پای مبارک سید المر
سلین علیه السلام انداخت بیشتر اهل طایف ایمان آوردند و اسپ و شتر
و گاو و گوسفند ایشان بیشتر در کوه حوالی بود آن همه غنیمت
مومنان شد و شهر غارت شد و بروایتی در جنگ شکست یافتند در
پناه شهر کردند یاران سید المرسلین علیه السلام قوت کردند منجنیق ها بپا
کردند و سنگ می زدند تا آنکه خاک دیوار ها کردند در کوه ضربین خزیدند شهر غارت
شد روز دوم ابو سفیان رضی الله عنه متوسط شد ایشان او را وسیله
ساختند او آورد در پای مبارک سید المرسلین علیه السلام انداخت
بعضی ایمان آوردند و بعضی را سید المرسلین علیه السلام امان داد
و در رساله عبدی آورده است چون طایف فتح شد سید المرسلین علیه السلام
علمهای اسلام افراخت با کام دوستان با پانزده هزار زیر آن دیوار
بنیه و شیبه رفت ایستاد و شکر حضرت صمدیت بجا آورد که این
همان دیوار

همان دیوار است که در آن روز این مرا سنگ زدند و زید حارثه را
سر شکست و شکستند شیبه و عتبه بالای خانه خود شده می دیدند حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بعد از ادای شکر دست
بر جای بر دو بر درگاه حق سبحانه و تعالی مناجات کرد گفت ملکا
بار خدایا چنانچ این یک مهم از پیش من بکفایت رسانیدی
و دین را استقامت دادی و کلمه حق را تعالی کردانیدی
و دین باطل مضمحل ساختی اصنام و عبدت اصنام برانداختی
113 و کعبه را از لوث بتان پاک کردانیدی مهم دوم مرا کفایت
رسان مشتی امت گناهکاران و عاصی را که آخر زمان بمن داده
پیام رسان جبرائیل امین از حضرت رب العالمین در رسید فرمان آورد
یا محمد تو بعد ازین هیچ غم امت مخور بعزت و جلال من هر که در
دنیا یکبار از صدق دل کلمه شهادت گفته باشد و بر آن ثابت مرد
من او را در بهشت فرستم اگرچه همچند کوه گناهان کرده باشد و
بشرف مغفرت و کرامت مشرف کردانم سید المرسلین علیه السلام
از آنجا بکام دوستان با فتح و ظفر و غنایم بی شمار بازگشت
و در مدینه آمد فصل هفدهم در کیفیت حج و ذکر وفات
سید المرسلین علیه السلام در واقدی مسطور است چون در سنه
تسع حج آمد امیر المؤمنین ابو بکر رضی الله عنه را در مکه فرستاد
تا خلق را حج تعلیم کند در آن سال خود نرفت امیر المؤمنین ابو
بکر رضی الله عنه امیر قافله کرد او با خلق حج کرده باز گشت و آن حج

در

در مذهب الفقه [illegible] و این معنی در شرح علایه و عوارف و کتب دیگر
مسطور است که در بست عشر چون وقت حج آمد بیست و پنجم ماه
ذی القعده سید المرسلین علیه السلام با اهل و عیال برای حج روان شد
عاشق مدینه تصور کرد که او مکه فتح کرد مگر اختیار کند سکونت در مقام
آبا و اجداد دارد از خانه روان شد نوح وزاری آغاز کردند
و فرزندان طفل را آموختند تا دامن سید المرسلین علیه السلام بگیرند در
پریشانی قول کرد که حج کند باز گردد و سکونت بهم میان ایشان سازیم
باشد چون در میقات رسید احرام بست در کعبه درآمد حج و وداع بجا آورد
در رساله عیسوی مسطور است که حج را حج وداع از آن میگویند که چون سید
المرسلین علیه السلام حج کرد خانه کعبه و مقام اجداد را وداع کرد مگر
بنور باطن معلوم شده باشد که رحلت سفر آخرت و وقت وفات
قریب آمده است باز درین مقام نحو آنچه آمد و این مقام را نخواهد
دید در رساله عیسوی در باب حج سید المرسلین علیه السلام مسطور است که در آن
سال حج بروایتی در نهم ذی الحجه بود و بروایتی دوازدهم القصه
روز عرفه در عرفات این آیت منزل شد الیوم اکملت لکم
دینکم و اتممت علیکم نعمتی در شافی و مصابیح مسطور است
صحابه شادی شدند امیر المؤمنین ابوبکر رضی الله عنه در گریه ایستاده
صحابه او را گفت امروز روز گریه نیست یا روز شادی امیر المؤمنین
ابوبکر گفت ای عزیزان چنین دانم محمد را علیه السلام میان ما یان
خدا ایشان نخواهد گذاشت که من در تعدیت مسطور دیده ام محمد را

صلی الله علیه و سلم

صلی الله علیه وسلم از دنیا برگیرند تا آنکه دین کژ و ملت باطل
بکلی مضمحل نشود و دین راست و ملت مستقیم کمال
نگیرد و استقامت نپذیرد و چون کمال گیرد و استقامت
پذیرد آنگاه برگیرند در اکثر تفاسیر مسطور است سیوطی رسایل جلد
آز آن روز هشتاد و یک روز زیست در رساله عیسی و در قدسی مسطور است
و از اینجا بازگشت در ذو الحلیفه سید را زحمت حادث شد که آن زحمت را
ذات الجنب گویند یعنی درد پهلو این زحمت روز بروز زیادت
میشد هر چند یاران گفتند که صحت خواه گفت او بحال من عالم است
خواست من مخالف خواست او نباشد چون بیماری صعب شد در ده روز
هر ده نماز امیر المؤمنین ابو بکر رضی الله عنه امامت کرد هر وقت
که سید المرسلین علیه السلام را قدرت بودی خود امامت کردی
و آن زمان که در سخت خاستن قدرت نبودی امیر المؤمنین
ابو بکر رضی الله عنه فرمودی در مصابیح مسطور است ام المؤمنین
عایشه صدیقه رضی الله عنها و ابن عباس روایت میکنند که چون
سید المرسلین علیه السلام را زحمت سخت شد و خود را بحالت
دیگر دید فرمود کاغذ بیارید ابو بکر و عبد الرحمن را بطلبید تا او
وصیت نامه بنویسانم بهتر است تا نباید که بعد من کسی جز ابو بکر
تمنای خلافت کند و گوید من اولی ام و آنکس را خدا و مومنان
نه بسندند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه چون شدت زحمت دید مانع
کاغذ آوردن نداد و این معنی در مشارق در فصل فضایل نیز مسطور است

ابن عباس رضی الله عنه میگوید اگر آن وصیت نامه بنوشتندی
چندین خلاف و قتال میان صحابه از جهت خلافت نشدی در دقایق
در رساله عبدالملک مسطور است بعضه بر روایتی دوم ربیع الاول و بر روایت
... جح آن سال دوازدهم ذی الحج میگویند دوازدهم ربیع الاول سکرات
شد و روایت اول اشهر اقاویل است میان مفسران و روایت دوم
مطعون و مهجور است آن ساعت که سکرات موت شدن گرفت بر
زبان مبارک گذشت لقمه زهرآلوده گوسپند خیبر که خورده بودم این زمان
اثر آن در من ظاهر شود اکنون وقت آنست که رگ دل مرا ببرد و ابهر نام رگی
است در دل که زهر آنرا ببرد و زهر خورده بمیرد مقصود ازین آنست که
سید المرسلین علیه السلام باثر آن زهر شهید مرده است در مصابیح و شرح
آن مسطور است روز دوشنبه بین الصلوتین سنه احدی عشر تکیه بر
سینه ام المؤمنین عایشه کرده بود که مهتر عزرائیل صلوات الله علیه
در ... سلام حضرت عزت بیاورد گفت یا نبی الله حق تعالی
ترا میان حیات و ممات مخیر گردانیده است سید المرسلین علیه السلام
جواب داد فی الرفیق الاعلی مع الذین انعمت علیهم من
من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین پس گفت
اصبر الی آن یاتینی جبرائیل بر سید همدرین میان مهتر جبرائیل
و میکائیل با هفتاد هزار فرشته رحمت طبقهای نور بر دست
کرده هر یکی و رضوان خازن بهشت و ارواح جمله انبیا که
روح محمد صلی الله علیه و سلم استقبال کرده در رسید

سید المرسلین علیه

سید المرسلین علیه السلام جبرائیل را گفت یا حبیبی عند الشدائد خلیلی عزرائیل نوبت من وقت سختی مرا تنها گذاشتی
گفت یا نبی الله من در فرمایش ملکوت بودم همین فرمان
رسید رضوان را گفتا بهشت را بیارائید حوران و غلمان زیور را بپوشند
مالک را بفرما تا آتش دوزخ فرو کشد جلا ههما ار کوه و ستان برکیرند از آن
جهت توقف از من بیفتاد یا نبی الله بهشت را آراشتند اهل بهشت
و سکان عرش و اصحاب سماوات و جمله ملایکه با حوران همه منتظر تواند
و تا در آسمان دنیا استقبال کرده اند گفت یا اخی من تر از این خبر سخت‌تر
است تعلم همی و غمی تو میدانی تا بعد من حال امت من چه
خواهد بود مهتر جبرائیل امین فرمان رب العالمین در رسانید گفت
یا محمد فرمان برین جمله است تا آنکه تو قدم درون بهشت نه نهی هیچ
پیغامبری در بهشت در نیاید و تا آنکه یک نفر از امت تو که بنده
لا اله الا الله محمد رسول الله بیرون باشد از امتان دیگر کسی
در بهشت نیاید فرمان است امت همین بسیار و شور و شب بدار آخر
بدار الاخرت کر سید المرسلین علیه السلام با استماع این مژده
خوش شد گفت اهل اسراع یا عزرائیل الان طالبت نفس
محمد للموت مهتر عزرائیل صلوات الله علیه دست بر کف پای
مبارک سید المرسلین علیه السلام نهاد گشت ام المومنین عائشه
رضی الله عنه روایت میکنند مطهره آنچه پیش سید المرسلین علیه السلام
هر بار دست خود را آب تر میکرد و بر روی مبارک میمالید و دست

و دست بالا کرد میگفت لا اله الا الله [illegible]
مبارک قبض شد و دست [illegible] و این معنی در صحاح [illegible]
و در [illegible] مسطور است آن روز که روح سید المرسلین علیه السلام بهوا
بهشت عالم را فراخت شصت و سه سال بود و در بعضی مسطور است
شصت و دو سال یازده ماه و دو روز عمر گذشته بود که بجوار رحمت
ایزدی پیوست در رسالهٔ بعضی مسطور است و واقدی نیز مسطور است سر
مبارک بر سینهٔ ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها بود یک شب چون عایشه
دید که سید المرسلین علیه السلام رحلت کرد سیلی بر خاست سید
المرسلین علیه السلام را بغلطانید همین قدر گفت ای رفیق
نه سال عایشه را تنها گذاشتی فاطمه رضی الله عنها چون بشنید گریستن
گرفت از دیوار آواز خاست لا صباح و لا [illegible] علی نبی الله
فاطمه جواب داد بر محمد نمیگریم بلکه بر انقطاع ملایکه و جبرا
ییل از خانه خود میکنم چون این خبر بر امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه رسید
و امیر المؤمنین ابو بکر رضی الله عنه در مدینه نبود و امیر المومنین عمر
رضی الله عنه در رسید جامه از روی مبارک دور کرد باز پوشید تیغ
بکشید بر در ایستاد گفت هر که بگوید محمد مرده است من
او را بدین تیغ هلاک کنم محمد صلی الله علیه و سلم نمرده است
روح او را معراج شده است [illegible] و وقت چاشت امیر المؤ
منین ابو بکر رضی الله عنه در رسید شنید که در مدینه شور است
بعضی میگویند معراج شده است چون خبر در رسید امیر المؤ

پس عمر رضی الله عنه پرسید کیفیت الحال گفت قد عرج روح
النبي روح محمد را صلی الله علیه وسلم معراج ست امیر المؤمنین
ابو بکر رضی الله عنه در آمد و در سرها بر آن پیغامبر صلی الله علیه وسلم به
ایستاد جامه از روی مبارک دور کرد میان دو ابرو بوسه داد و آنگاه
تمامت از دست بر رفت در گریه ایستاد گفت یا محمد خلیتني فريد
ای محمد مرا تنها گذاشتی وداع آخرین ابو بکر را میسر شد فاطمه رضی الله
عنها و حرم رسول علیه السلام در گریه شدند ابو بکر رضی الله عنه بیرون
آمد گفت یا عمر انه قد مات و تیغ از دست عمر بستد و در نیام کرد
و بلند این آیت بخواند و ما محمد الا رسول قد خلت من
قبله الرسل افاين مات او قتل انقلبتم على اعقابكم
ومن ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئا وسيجز
الله الشاكرين گفت ای مردمان هر که محمد را بخاطر
رضای حضرت صمدیت آورده بود بداند که خدا باقی است
هست و هرگز نمیرد و هر که برای روی محمد صلی الله علیه وسلم
ایمان آورده بود رضای الهی مطلوب نداشته بدانکه محمد
صلی الله علیه وسلم از این عالم سفر کرد شور در مدینه افتاد
و غریو از هر خانه برخاست بعضی نو مسلمانان که در دین چندان
اعتماد و استواری و شوق نداشتند از دین برگشتند و مرتد
شدند و گفتند اگر او پیغامبر بحق بودی نه مردی و انصار با
مخالف و زبیر و سعد عباده برآن بودند تا در خلافت بنشانند ابو بکر

رضی الله عنه چون این حال بدید اهل بیت را بحوالی تجهیز و تکفین ٦٩
رسول علیه السلام نصب کردند و خود با عمر رضی الله عنه برای دفع
این شور بر انصار باز رفت و بیشتر این کیفیت عرض جوابه
افتاد در مصابیح بروایت عایشه صحیح مسطور است که امیر المؤمنین
ابو بکر و امیر المؤمنین عمر و امیر المؤمنین علی رضوان الله علیهم برای
غسل متفکر شدند که جامه از تن مبارک بیرون آرند یا نه حق ٣
تعالی بر همه خواب غالب کردانید همه در خواب شدند آواز شنیدند
اغسلوا النبی صلی الله علیه بقمیص بشویید پیغامبر خدای را با پیراهن
در قصص و اقدس و رسالهٔ عبد مسطور است که اسامه و انس
و صهیب و عمار و علی و بلال رضوان الله علیهم در شستن سید المرسلین
علیه السلام قیام نمودند و بستند کفنی و جنازه برافتند و پیش
در مسجد بیاوردند فوج فوج صحابه و یاران خلق قرای حوالی آورشند
می آمدند و نماز میگزاردند تکرار نماز جنازه جز بر نبی بر غیر
نیامده است اول ملایکه بر او روح انبیا نماز گزاردند بعد خلق
و در نهم شب چهارشنبه در حجره ام المؤمنین عایشه رضی الله
عنها دفن شد فصل چند بهم در خلافت خلفا راشدین در
کیفیت اصول مسطور است در مصابیح نیز بعده خلیفه
امیر المؤمنین ابو بکر رضی الله عنه باجماع صحابه و امت رضوان
الله علیهم اجمعین شد دو سال و سه ماه و چند روز او خلیفه
بود چون بیمار شد صحابه جمع شدند گفتند برما کی را ولی
عهد میکنی گفت که را میدانی یکی میباید باید که عمر باشد که او مردی

ضعف و سخت است امیر المؤمنین ابوبکر رضی الله عنه گفت
شما با خبر کردید من با اندیشم کاغذ و دوات و قلم طلبید و
عهد نامه بنام امیر المؤمنین عمر نبشت مهر کرد صحابه را طلبید
گفت هر که نام او درین عهدنامه است با او عهد کنید و بیعت
بجا آرید صحابه متامل شدند تا بدانکه نام عمر است میان این حال امیر
المؤمنین علی رضی الله عنه پیش شد گفت بایعت و ان
کان فیه اسم عمر گفت من بیعت کردم اگرچه درین نامه
بعده صحابه دیگر بیعت کردند چون بگشادند نام امیر المؤمنین
عمر رضی الله عنه بود صحابه گفتند قد ولیت علینا فظا غلیظا
ای ابوبکر بر ما مردی سخت و درشت و غضوب حاکم کردی
نبودی امیر المؤمنین ابوبکر رضی الله عنه رو بقبله آورد گفت
یا رب قد ولیت علی خلقک خیر خلقک و در بیستم جماد
الاخر سنه ثلاث عشر امیر المؤمنین ابوبکر رضی الله عنه وفات
یافت عمر شصت و سه سال بود و هم در حجره ام المؤمنین
عایشه دفن شد در واقدی مسطور است بعد [illegible] امیر المو
منین عمر را شده ده سال و شش ماه و پنج روز بروایتی چهار
روز خلیفه بود و در عهد خلافت او مصر و شام و عراق و جبال
و خراسان و روم و قسطنطنیه فتح شد و اکثر بلاد در ضبط اهل
اسلام آمد و احکام اسلام ظاهر گشت و ملک عراق
مستاصل گشت در فواید الفواد مسطور است ملک عراق را

پیش امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه آوردند امیر المؤمنین عمر رضی الله
عنه او را فرمود ایمان آر تا ملک عراق بتو مسلم دارم [illegible]
آورد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه فرمود تیغ بیارید جلاد تیغ
برهنه او ایستاد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت اگر ایمان نیارد
بکشش باز ایمان عرض کردند اعراض آورد جلاد تیغ برگرفت
او گفت یا عمر تشنه ام بگو آب بخورم بعد بکشند
امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت آب بدهید چون کوزه
آب بدست او دادند گفت یا عمر جلاد تیغ کشیده بر سر
ایستاده است آب در حلق نمیرود بفرما تا آنکه من این
آب نخورم مرا نکشند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه فرمان داد
تا آنکه این آب نخورد نکشند همین که سخن از زبان امیر المؤ
منین عمر رضی الله عنه بیرون آمد او کوزه آب بر زمین زد آب
بریخت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و صحابه تعجب کردند
گفتند هیچ نوع امان نبرد و کشتن او در توقف افتاد بلکه
حرام گشت او را در خانه [illegible] عمر رضی الله عنه حبس
کردند چون عبادت [illegible] و شب خیزی و مناجات با
گریه و زاری بر دین محمد صلی الله علیه و سلم از مصاحبت
صحابه معاینه کرد و دانست که اگر دین هست این است بطوع
و رغبت ایمان آورد عمر رضی الله عنه شاد گشت و گفت اقطاع
عراق ترا مسلم دادم [illegible] اقطاع خود ببر [illegible] داد من
ایمان بردم

بجای آن بیرا بر اقطاع بنا آورده است مطلوب دارم که باقی عمر به
صحبت صحابه بکنند نیز ما امیر یک کیهه خراب بعد عراق بده
تا آبادان کنم و ملک احیای من کرده قوت من از آن باشد
عمر رضی الله عنه بر عامل خود حذیفه بنوشته که یک کیهه خراب
بین تا او احیا کند حذیفه در تمام عراق تفحص کرد یک
کیهه ویران نیافت با امیر المؤمنین عرض نبشته که او عراق
استمالت و عدل و انصاف انجنا در رسیده است که در تمام
عراق یک دست زمین نامزروع نیست کیهه خراب از کجا باشد
چون این مکتوب حذیفه در جمع صحابه بخواندند او برخاست
گفت الحمد لله مطلوب من کیهه خراب نبود مطلوب
من آن بود تا صحابه همه گواه شوند که امروز عراق چنان
آبادان و معمور با امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه تسلیم کرده
ام که یک کیهه خراب در وی نیست اگر بعد از آن خراب شود
عهده جواب آن در حضرت خدا جل جلاله امیر المؤمنین عمر
باشد نه مرا همه صحابه بر وی بگریستند و آفرین کردند و در
نوبت خلافت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه کوفه و بصره
بنا شد اسلام باقصای بلاد عالم رسید و کفر باطل مضمحل
شد و در عالم رونق و طراوتی ظاهر گشت و او در سنه تسع
عشر دیوان نهاد و در سنه اثنی و عشرین عمرو عاص رضی الله عنه
قسطاط مصر بنا کرد بعده روزی ابو لؤلؤ غلام مغیره

سعید را شست پیش امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه آوردند گفتند
خمر خورده است گواهان گواهی دادند چون هوشیار شد امیرالمؤ
منین عمر رضی الله عنه او را حد فرمود او را حد زد غصه کرد امیرالمؤمنین
عمر رضی الله عنه در محراب دشنه زد و ده نفر دیگر را که گرد او
بودند همه را بکشت آخر خود را در شکم دشنه زد بمرد امیرالمؤمنین
عمر رضی الله عنه هنوز زنده بود گفت الحمد لله باری خود را
خود کشت از جهت ما قصاص نشد در رسالهٔ کبیر است
فواید الفواد برین مضمون مسطور است اما ذکر حد زدن ابو
لولو نیست در قصص واقدی نیز همین قدر مسطور است
که او را روز چهار شنبه بیست و ششم ماه ذی الحجه سنه ثلاث
و عشرین ابو لولو که غلام مغیره بن شعبه در محراب دشنه زد
چون زخم کاری دید برای خلافت بدین شش تن وصیت
کرد تا هر که را مصلحت بینند خلیفه کنند امیرالمؤمنین عثمان
و امیرالمؤمنین علی و طلحه و زبیر و سعد وقاص و عبدالرحمن عوف
و همان روز مذکور نقل کرد و در شرح مشارق مسطور است
سه روز زنده بود روز جمعه نقل کرد هفتاد و سه سال بود او را در
حجره ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها دفن کردند در روا قد کتب
اصول دین مسطور است روز سیوم از وفات او خلافت بر
امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه قرار گرفت یازده سال و یازده
ماه و پنزده روز

وده روز خلیفه بود و در عهد خلافت او قهستان و طبس
رشتا و در سنه تسع و عشرین فتح شد و در سنه ثلثین سرخس
و کلهت و مرو و بلخ فتح شد روز آدینه اهل مدینه و خیل امیر المؤمنین
ابو بکر و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنهما بر وی خروج کردند و خلق مصر که بر نیت
حج آمده بودند با خود یار کردند امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه گفت
گناه من چیست که قصد کشتن من دارید گفتند طال مکثک
دیر ماندی میان ما ما خلیفه نو خواهیم زود زود و در رساله طبری
مسطور است که امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه بنی امیه را که اقارب
او بودند بنواخت هر یکی را والی ولایت گردانید و عمال
بلاد ممالک هم کسان خود کرد و اساس کارها همه بر عدل نهاد
فضل را اصلا مساغ نداد و اموال بیت المال را نگاه میداشت
و جز در محل ضروری صرف نمیکرد و عمال او نیز در ممالک بر همین سیرت
او میرفتند و متابعت او میکردند و جوانب او همه با نوا شدند
خلق همه عذر کردند تا عثمان را از خلافت دور کنند و بیعت
خلافت با دیگری کنند اهل مصر و کوفه و بصره و بعضی اهل
مدینه یکی شدند چهار هزار سوار مصر در موسم حج به بهانه حج
بیرون آمدند و تقریب مدینه نزول کردند و چهارگان هزار سوار
از کوفه و بصره و بعضی خلق مدینه بدیشان پیوست خبر
شایع شد و در مدینه شور افتاد که ایشان برای خلع کردن امیر
المؤمنین عثمان اجتمع شدند امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در میان آمد

گفت خروج بر خلیفه جایز نیست بعثمان چون ناحق چه بعضی
که بر برند عیوب امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه از جنس بیان
کردند و گفتند خلاف شرع کرده است در موسم سفر بمکه نماز
چهارگانی امامت کرد و پیغامبر صلی الله علیه وسلم دوگانی گزارده
و بیست جلد مصحف سوخته است امیرالمؤمنین عثمان رضی الله
عنه جواب داد که پیغمبر صلی الله علیه وسلم مسافر بود که و من
چون بمکه رفتم نیت اقامت کردم نماز چهارگانی گزاردم
و مصاحف جمله جمع کردم دیدم همه مخالف یکدیگر اند یکی
بیکی نمی ماند بهر یکی در او صحت یافتم بتمام جمع کردم یک
مصحف صحیح ساختم و آن مصاحف دیگر را بسوختم تا در مصاحف
در عالم اختلاف نباشد الغرض بعد تطویل بحث امیرالمؤمنین
علی رضی الله عنه اصلاح داد و بران قرار افتاد که امیرالمؤمنین عثمان
رضی الله عنه عمال خود را معزول کند و مردم نیک عمال کند و هم
اموال بیت المال بعدل و بفضل قسمت کند و امیرالمؤمنین
عثمان رضی الله عنه بهمین جمله نبشته خود بدیشان داد و باز گردا
نید چون ایشان باز گشتند در اثنا در راه بریدی را سوار دیدند
که از عقب در آمد بسمت مصر بسبیل تعجیل [تیز بدو] رفتن گرفت ایشان
دیدند در گمان شدند بدویدند او را گرفتند تفحص کردند در مطهره آبی
داشت در آن بحکمت نامه پنهان کرده بود برکشیدند مکتوب
امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه بخط مروان حکم وزیر او در آن بجانب عمال
مصر مسطور بود

مهر مطهر بود رجع اهل المصر کتابنا فاذا بلغ ذلک الیکم
فلا تقبلوه و قتلوا کلهم یعنی اهل مصر را مکتوب ما مراجعت
کرده اند چون بشما رسد باید که قبول نکنند و ایشان همه
بکشند چون ایشان آن مکتوب مطالعه کردند باز گشتند
و در کوفه و بصره نامه فرستادند همه باز گشتند و در مدینه آمدند سرای
امیر المؤمنین عثمان گرد گرفتند این بخون چندین هزار مسلم
و صحابه مثال داده است ما اینرا بکشیم یا خود بوار خلافت خلع
کند و مروان حکیم را گرفته بما دهد امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه
رضا نداد مروان حکیم با پنج هزار سوار مسلم برد را امیر المؤمنین عثمان
رضی الله عنه مستعد جنگ شدند امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه گفت
ای مروان جنگ مکن که امشب پیغمبر صلی الله علیه وسلم را در
خواب دیده ام مرا میگویند عثمان بامداد بما میرسی پس
بتحقیق کشته خواهم شد شد چون مسلمانان بر ایشان حمله بردند
او نشنید بحرب شد حربی رفت که مثل آن در جهان نشان
نداد هر طرف چون جوی خون روان شد خلق مروان همه کشته شدند
مروان با زخم گریخته شد ایشان درون در آمدند امیر المؤمنین عثمان
رضی الله عنه در مسجد قرآن میخواندند محمد بن ابو بکر محاسن مبارک
امیر المؤمنین عثمان گرفت خواست تا کارد زند امیر المؤمنین عثمان
رضی الله عنه گفت یا ابن اخی لو کان ابو بکر حیا و رآک اتک تاخذ
لحیتی هل یتمالک محمد بن ابو بکر را بدین سخن شرم آمد محاسن

مبارک بلند داشت کارد از دست بیفگند کرد پس کسان باز گشتند
بنی مضر در آمدند کارد بستد امیر المؤمنین عثمان را بکشت
در واقعه کبری مسطور است امیر المؤمنین علی رضی الله عنه امیر المؤمنین حسین
رضی الله عنه را فرستاد طرف امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه امیر المؤ
منین حسن رضی الله عنه رفته است تا قتال کند امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه
مانع شد امیر المؤمنین حسن کسی نزد امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرستاد
و گفت که امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه مرا قتال کردن نمیدهد
جناب امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفته فرستاد قتال مکن اگر چه او
نمیفرماید مخالفان زور آوردند درون در آمدند امیر المؤمنین عثمان
رضی الله عنه را زنده گرفتند سه روز درون خانه او بحبس داشتند بعد چهارم
بکشتند و بیک روایت همان روز در مسجد جامع بکشتند
شصت سال بود بعضی گویند سه روز افتاده بود جماعتی
میان شام و خفتن او را بگرفتند و بر دامن نهادند بجانب بطحی بردند
که میدان گورستان جهودان و ترسایان بود و دفن کردند در
تاج القصص و واقعه کبری مسطور است خلق بر امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
اتهام کردند که در باطن موافقت با مخالفان داشته و خود
برای اعانت و مدد امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه حاضر نشد
پس سه فرستاد امیر المؤمنین علی رضی الله عنه تا هر چه سوگند در حکم
شریعت است بر کاغذ نبشت و بر منبر بر آمد آن همه سوگندها
بخورد که نه من عثمان را کشانیده ام و نه بکشتن او رضا داشتم

و نه زر بمن خروج

و نه از دین عمر ثانی مر اعلم بود بعده خلافت با میر المؤمنین
علی رضی الله عنه مقرر شد چهار سال و نه ماه خلیفه بود طلحه
و زبیر با او بیعت نکردند و بمکه رفتند و ام المؤمنین عایشه
رضی الله عنها که از تعصب امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه
در مکه سکونت کرده بالکلی بود با خود یار کردند بعراق رفتند
و لشکر جمع کردند و با امیر المؤمنین علی رضی الله عنه جنگ کردند
روز پنجشنبه دهم ماه جمادی الآخر سنه سبع و ثلثین طلحه و ز
بیر رضی الله عنهما کشته شدند و شتر ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها
پی کردند و این را حرب جمل خوانند قصه معروفست بعده چون
معاویه سبب ام المؤمنین عایشه و قتل امیر المؤمنین عثمان
رضی الله عنه خلاف کرد و انچنان بود معاویه امارت دمشق از
دست امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه داشت چون امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه خلیفه شد و با ام المؤمنین عایشه این ماجرا گذشته
معاویه بر امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیامد امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه خواست او را معزول کند موسی اشعری
گفت مصلحت آنست این زمان او را مثال ولایت
فرستی بعده به بهانه کاری بطلبی چون بر دست تو آید هر چه
دانی بکنی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نشنید بر و نبشت
متن و آیات علینا بهم ازین زیادت شد هر دو لشکر جمع کردند
و روی بیکدیگر آوردند در موصل آن بر لب آب با صفین

ملاقی شدند و جنگ شد قریب بیست هزار مسلم کشته شدند و این حرب را
حرب صفین گویند معروفست و بعاقبت در سنه تسع
و ثلثین از جهت امیر المومنین علی رضی الله عنه موسی اشعری
و از جهت معاویه عمرو عاص حکم شدند ایشان ولایت
تقسیم کردند نصف بمعاویه دادند نصف برای امیر
المومنین علی رضی الله عنه حکم کردند از جانب عمرو عاص خیانتی
ظاهر شد که از معاویه چیزی رشوت گرفت امیر المو
منین علی رضی الله عنه بحکم او رضی نشد دوازده هزار نفر
از یاران امیر المومنین علی رضی الله عنه بسبب این معنی
که بتحکیم رضا داد و موسی اشعری را از جهت خود حاکم
ساخت امیر المومنین علی رضی الله عنه مخطی نام کردند و بیرون
آمدند در حرار همه آن جمع شدند و گفتند اگر تو خلیفه برحق بودی
بتحکیم چرا رضا دادی و اگر نبودی چرا اقدام بر خلافت چرا کردی
و با معاویه و مسلمانان دیگر تیغ چندین مسلم چرا کشتی و
استعداد حرب کردند و با امیر المومنین علی رضی الله عنه جنگ کردند
هشت هزار نفر کشته شدند و چهار هزار توبه کردند در آمدند
بعده در سیزدهم ماه رمضان سنه اربعین عبد الرحمن ملجم
او بود در محراب تیغ زد شب آدینه بود امیر المومنین علی رضی الله
عنه برحمت حق پیوست شصت و سه ساله بود دفنوا
بدار الخلافه در مسجد رحبه

بیاض الفواد مسطور است عبد الرحمن ملجم دشمن امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه بود معاویه او را بفریفت مبلغی مال قبول کرد
گفت علی را بکشم بعد از نماز جمعه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
بزیارت از کوفه بیرون آمده بود با او کسی پوشیده تنها هیچ
سلاحی نداشت عبد الرحمن ملجم مستعد با سلاح دنبال
کرد امیر المؤمنین دریافت احتیاط کرد و او در دنبال شد امیر
المؤمنین علی رضی الله عنه لبیا پیش آمد گذر ندید آن سو که
لبیا لشکری بود امیر المؤمنین علی رضی الله عنه او را آواز داد یا فلان
آن لشکر مختصر نفر همدان نام لبیک گفتند بار امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه گفت یا فلان بن فلان نام پدر مذکور کرد
هفتاد نفر همدان نام جواب داد بار امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
گفت یا فلان بن فلان جدا یاد کرد همان یک نفر بدان نام
آواز داد امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت پایاب کجاست
او گفت فلان محل امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آنجا رفت
تا آن زمان عبد الرحمن ملجم در رسید امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
فرود آمد در نماز شروع کرد او در آمد تیغ زد امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
گفت فزت برب الکعبه و جان بحق تسلیم کرد او را بر شتر
داشتند بسمت مدینه روان کردند شتر چنان دوید که کسی اثر او
نیافت معلوم نشد که کجا برد بعضی گویند در مشهد آورد
خلق آنجا دفن کردند از زبانی حضرت نظام الدین یا شنیده ملسی
شنیده ام که قبر امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در زمین نجوه است والله اعلم

فصل شانزدهم در خلافت معاویه و خلفای که چون امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه شهادت یافت آنروز خلافت کوفیان بیک کرد
امیر المؤمنین حسن بن علی رضی الله عنه بیعت کردند و اهل شام با معاویه
بیعت کردند امیر المؤمنین حسن بدو بشام آمد معاویه بعزم عراق
آورد و در موصل ملاقات شد میان ایشان صلح شد امیر المؤمنین حسن
رضی الله عنه از خلافت خود بو خلع کرد تا خون مسلمانان ناحق
ریخته نشود و بمدینه باز گشت این ماجرا [illegible] بود
معاویه خلیفه شد دار الملک دمشق گشت بیست سال کم [illegible]
ماه خلیفه بود در سال [illegible] سال [illegible] زیارت
روضه مطهره سید البشر علیه السلام بمدینه آمد امیر المؤمنین
حسن و امیر المؤمنین حسین رضی الله عنهما بعد ضا استقبال کردند
او بعد زیارت ایشانرا بر جنیبت خاص سوار کردی و غاشیه
برداشتی و بر دوش خود بگرفتی پیش اسپ ایشان پیاده شده
بیامدی تا خانه ایشانرا برسانیدی خلق مدینه گفتی این [illegible]
قبل [illegible] پدر ایشانرا کشانید در ملک ایشان خود خلیفه شد
و آخر خود [illegible] می نماید در منتصف رجب سنه ستین
معاویه نقل کرد هشتاد و هشت ساله بود امیر المؤمنین حسن
رضی الله عنه بن علی رضی الله عنه و ام المؤمنین عایشه صدیقه در
روزگار معاویه نقل شد امیر المؤمنین حسن بن علی رضی الله عنه
در سنه تسع و اربعین و ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها شب

دوشنبه

و شنبه نیمه ماه رمضان سنه ثمان و خمسین بعده خلیفه
یزید بن معاویه بنشست سه سال و هشت ماه خلیفه بود در روزگار یزید
امیر المؤمنین حسین بن علی رضی الله عنهما را اهل کوفه استدعا کردند بعراق
... امیر المؤمنین حسین با اتباع بعراق روان شد چون
نزدیک کوفه رسید یزید بر عبیدالله که امیر مدینه بود بروایتی امیر کوفه
نامه نوشت تا لشکر بر امیر المؤمنین حسین فرستد او عمر سعد وقاص
و عبیدالله بن زیاد را با لشکر جرار مع عمر بر امیر المؤمنین حسین فرستاد در
موضع جا بر دشت حسین کربلا لب آب فرات بهم پیوستند
2 عمر سعد لب آب و پس پشت اهل اخشته فرود آمد لشکر او در
آب لطویل گرد آب ایشان گرفتند امیر المؤمنین در ریگستان لب
فرات نزول کرد فرمود سه فرسنگ از آب دورتر نزول فرمود
جا چاهها بکنند و بعضا دکان رسن بکافتند آب نیافتند میان
ایشان هشت روز جنگ شد امیر المؤمنین حسین و یاران و اتباع او
آب نداشتند به سه روز نماز پیشین هم گذاردند و از تشنگی همه عاجز
و لبی تاب گشتند لب و کام خشک شد چنانچه قدرت سخن
گفتن نبود با اشارت میگفتند چون از بی آبی بیهوش شدند
و نیم جان ماندند میگفتند بی آبی و طفلان دیگر هم از تشنگی
بمردند روز چهارشنبه دهم ماه محرم سنه احدی سر مبارک
امیر المؤمنین حسین رضی الله عنه ببریدند و عشیره او را بکشتند و زن
و فرزندان او را اسیر کردند و پیش یزید فرستادند یزید سر مبارک

او بود بر نیزه سنانی که لعین بکه دیکله مبارک او بیفشرد نهاد در مرو
بیع و شرح او مسطور است آن شب که امیرالمؤمنین حسین
کشته شد ام سلمه حرم رسول علیه السلام رسول را بخواب
دید کوی که غمگین و حزین آمده است بر سر و محاسن مبارک
او خاک آلوده است ام سلمه پرسید یا رسول الله چه بوده
گفت شهید الی امت من فرزند دلبند و جگر گوشه مرا در زمین
کربلا بکشتند بتعزیت آمده بودم در دواقد کرام الصابنام
مسطور است چون امیرالمؤمنین حسین رضی الله عنه کشته شد
عبدالله بن زبیر عوام بر یزید بعصبه امیرالمؤمنین حسین
رضی الله عنه بیرون آمد و از مدینه به مکه رفتند و اهل مکه
و مدینه با او بیعت کردند بعده باز کشت در مدینه آمدند
یزید عقبه مسلم را فرستاد چون بمدینه رسید یازده جنگ
شد پنجهزار و پانصد تن از فرزندان صحابه کشته شدند
روز چهارشنبه و بیست و هشتم ماه ذی الحجه ثلاث و
ستین عبدالله زبیر رضی الله عنه بگریخت مدینه غارت شد
تا سه روز غارت میکردند و دست در حرم رسول صلی الله
علیه و سلم دراز کردند رفت و اسباب ام المؤمنین حفصه
و ام المؤمنین ام سلمه که آن روز زنده بود در غارت شد خلق
مدینه همه خط به بندگی یزید دادند تا اگر خواهد بفروشد و با او
بیعت کردند عبدالله زبیر سمت مکه بیرون آمد و حصین
بن سماین ثقاف عقب او کرد و در مکه ملاقی شد ... چهار روز جنگ شد
در میدان

درین میان خبر آمد که یزید در هفتم ماه صفر سنه اربع وستین
بمرد و حصین دست از جنگ بداشت و بشام رفت
معاویه و یزید بخلافت نشست چند سال او خلیفه بودند
در سال عمر بسر می آورد بعده خلافت بمروانیان رسید
عبدالملک مروان خلیفه شد حفصه رضی الله عنها در عهد
او بهشت خرامید او مرد کشتی بود بعده مروانیان
دیگر همه خوارجی شدند امیرالمؤمنین علی را رضی الله عنه تراب
کنیت کردند بر سر منبرها برو لعنت فرمودند و جهان از خوارج
پر شد تا آنکه خلافت بمروان حمار رسید در نوبت او مرد سپاهی
خراسانی سنی بیرون آمد ابو مسلم نام نصر سیار خوارجی
که از جهت او پادشاه خراسان بود چند گاه با او جنگ کرد
آخر بدست ابو مسلم کشته شد کار ابو مسلم علیه الرحمة
بالا گرفت او پادشاه خراسان و عراق شد از آنجا روی
بمروان حمار آورد در دمشق با او جنگ شد مروان شکست
خورده سمت مصر گریخت او تعاقب کرد در مصر دریافت
باز جنگ شد باز مروان شکست خورده سمت مغرب گریخت
او حسن قحطبه شیبانی بود و پسران حارث را در شمشیرها در
تعاقب او فرستاد ایشان سر او بریدند و منابر از لوث لعنت
پاک کرد و تخم خوارج از جهان برانداخت خلافت بعبیدالله
سفاح داد که ... امیرالمؤمنین عباس بود از آن روز باز خلافت
در خانه عباسیان استقامت یافت و تا امروز در خانه ا[illegible] (۸۰)

ایشان بشت فصل بیستم بنای خانه کعبه بود اما باید دانسته
در تفاسیر در آیت و إذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت
مسطور است چون مهتر آدم صلوات الله علیه بزمین آمد فرزند
شد اساس خانه برای عبادت ما بنا کن او اساس خانه بنا کرد
بران اساس که بیت المعمور از یاقوت سرخ بود و دو در
داشت یکی شرقی و یکی غربی فرشتگان از بهشت فرود
آورده برداشتند مهتر آدم صلوات الله علیه فرمان شد این خانه
حج کن مهتر آدم صلوات الله علیه از سراندیب پیاده چهل حج
بجا آورده در نوبت مهتر نوح صلوات الله علیه چون طوفان
خواست این خانه را باسمان چهارم بردند بعده چون مهتر ابراهیم
صلوات الله علیه مهتر اسماعیل و هاجره را در حرم ساکن کرد
و آن روز حرم گورستان شده بود عمالیق که از فرزندان نوح
بودند اهل خیمه و بیابان بودند با مواشی بسیار در کوه عرفات
نزول کرده بودند و در محل خانه کعبه پشته بود بلند و جای خانه کعبه
ایزد تعالی پیش از خلقت زمین بچهل سال آفریده بود و مانند
کفی بر روی آب داشت زمین باهم از و منبسط شد بدین بنا مکه
ام القری خوانند مهتر ابراهیم را صلوات الله علیه [فراز] فرمان شد خانه
کعبه را بنا کن گفت در چه محل کنم حق تعالی ابری سکینه نام
که در و قدرت سخن گفتن داده بود فرستاد او بیامد سایه
محل خانه کعبه کرد همان مقدار که بیت المعمور بود سایه
انداخت

وقت این روایت در روضة الاحباب مسطور است و در کشاف در سوره حج
مسطور است حق سبحانه وتعالی بادی فرستاد خجوج نام آن مقدار
زمین که بیت المعمور بود بروفت و بهم در کشاف در سوره
بقره در بیان آیت واذ یرفع ابراهیم القواعد مسطور است
ابری فرستاد و همان مقدار زمین که کعبه است سایه کرد و در
رساله جبهر مسطور است که جبرائیل صلوات الله علیه جای نمود
و بر خود سایه کرد حضرت ابراهیم و اسماعیل بر مقدار سایه او بر
زمین بشکافتند آن روز حضرت اسماعیل بیست ساله بود
حضرت ابراهیم صد بیست ساله بود که اساس خانه کعبه ظاهر
گشت سی گز طول و بیست گز عرض همبدان اساس
همان قدر عمارت خانه کعبه مرتب کردند نه گز رفعت ساختند
و از چهار کوه سنگ خرج کردند حرا و ثبیر و جودی و طور حضرت
جبرائیل صلوات الله علیه حجر اسود آورد حضرت ابراهیم آنرا بجای
که امروز است بنهاد و حجره بعرض هفت گز در میان خانه بساخت
برای رخت آن روز کعبه بو سقف نبود چهار دیوار بود
بعده حضرت اسماعیل چاه زمزم مرتب کرد در کشاف و ثعلبی
در تفسیر این آیت ان اول بیت وضع للناس مسطور است
این عمارت تا هنگام بنی جرهم بود چون بسبب طول
مدت سوهن گشته باز در نوبت عمالیق بسبب طول مدت
سوهن گشت ایشان هم فرود آوردند باز عمارت تازه کردند در
روضة الاحباب مسطور است بعده اهل مکه کعبه تو بتخانه ساختند و به یکی

بت بخانه بوده و داشت سیصد و شصت بت در درون خانه
کعبه بعد و منی بپرستیدند و بعد هنگام چهار صد و چهل الفصه بعده
در نوبت نجاشی حبشی ابرهه حبشی امیر یمن شد و هنگام حج ام
خلائق بود دید استعداد سفر کردند پرسید که ایشان کجا میروند گفتند
بزیارت خانه کعبه میروند ابرهه پرسید برای چه میروند گفتند
حج آنجا میکنند گفت آن خانه از چیست گفتند از سنگ
است گفت من عمارتی غدیر خانه از رخام و از زر با حلیها بسیار بنا
کنم تا همین جا حج کنید در هر سال بی آب شوید و در جهت نه بینید
پس خانه در صنعا از رخام و زر با حلیها بسیار بساخت و آنرا
صلیب نام کرد فرمود تا آنرا حج کنید چون موسم حج آمد مردم
همچنان از بلاد و قریه متوجه مکه شد و هیچ کس برای حج در
صلیب او نیامد هرچند که او ندا کرده بود هر که مطلوب
حج دارد در صلیب حج کند بکعبه نرود همه در کعبه رفتند و آن
صلیب را آتش زدند در بار از چوب بود بسوختند در
رساله عبیه یست بعضی مردم طاق صلیب سو نجاست
آلودند ابرهه در خشم شد و بتعصب قصد خراب کردن خانه
کعبه کرد و قبطیان مصر که فرعون را مجدی کرده بودند و بعد
غرق شدن فرعون موسی علیه السلام ایشانرا از مصر بیرون
کرده و جلا کرده بود ایشان در کوه سلیمان ساکن بودند
و در بلاد هند ایشانرا افغان خوانند ایشان از هند فیلان
آوردند

آمدند و با ابرهه یار شدند و قصد خراب کردن خانه کعبه کردند
ابره با لشکر حبشه و افغانان با دو بیست فیل بر و ایشی مقصد
و فیل انجا آمد عبد المطلب جد سید المرسلین علیه السلام
بپیشتر رفت و ملاقات در مکه کرد چند شتر عبد المطلب
از چراگاه در غارت حشم او رفته بود عبد المطلب آن شتر ابرا
از وی طلبید او جواب داد گفت من میدانستم که تو مرد کیا
بزرگی اما این چه بزرگی است که شفاعت خانه کعبه بر من
نمیکنی شفاعت شتران خود میکنی عبد المطلب گفت
خداوند شتران منم کیفیت شتران خود میگویم خداوند
خانه کعبه غیر است او تدبیر کار آن خانه خود کند بعده عبد المطلب
گفت مطلوب از خرابی آن خانه چه در سبب گفت من صلیبی
بنا کرده ام هر چند مردمان را میگویم در ین صلیب حج کنید نمیکنند
در ین خرابه میروند آمده ام تا اینرا خراب کنم تا خلق بعد از ان
در ین صلیب حج کنند عبد المطلب گفت این دار الامان
است وحوش و طیور اینجا ایمن باشند کسی بر خراب
کردن آن دراشت نباید گفت بامداد تو به بین من او را
چگونه خراب کنم و این سنگ در خانه نجاشی فرستم و این
معنی پیش از ولادت سید المرسلین علیه السلام به پنجاه
و پنج روز بود بامداد ابره سوار شد قصد خراب کردن خانه
کعبه کرد صنادید عرب چون عبد المطلب و ابو مسعود

ثقفی و بوحذیفه و ولید مغیره همه گفتند این زمان اینجا بلاء عظیم
نازل خواهد شد الا یعنی باید رفت همه بیرون رفتند تماشا قصد
ابره و دفع آلهی میکردند ابره محمود نام پیلی داشت او را پیش
کردند و بزدند تا دیوار های خانه کعبه بیرون اندازد او خود پیلی
بود که کوه رو توانستی بیرون انداخت پیل بنشست و جا گیر
شد هرچند بزدند برنخاست پیل دیگر آوردند همین حال بود پیل
دیگر آوردند عنان حکم داشت گفت کلنگها بیارند و لشکر را گفت
پیاده شوید خراب کنید درین میان از طرف دریا طلعه
کله مرغان پیدا شدند خوردتر از کبوتر سرها سیاه شکم و پشت
سفید و بعضی زرد پایها سرخ عبدالمطلب رو نظر بران مرغان
افتاد بگفت ابومسعود ثقفی چیزی می بینی گفت آری
بلا رسید هر یکی ازین مرغان سه سنگ داشت یکی
در منقار و دو در چنگل هر سنگ مقدار کنار کرد بر لشکر
ابره در آمدند چون سنگ ژاله باریدند بر سر سوار میزدند
از شکم اسپ میگذشت و فرود می افتاد با حشم ابره همه
لشکر رو کعصف ماکول ساختند مگر فیلان سلامت
ماندند بعده سیلی از دریا بیامد و آن همه مردار به برد در تفسیر
سوره الم ترکیف در کشاف مسطور است ابو یکسوم
وزیر ابره سوی حبشه بر نجاشی گریخت مرغی ازان مرغان
دنبال او شده میرفت چون در حبشه بر نجاشی رسید

کیفیت

کیفیت حال پیش نجاشی تمام تقریر کرد او متعجب
شد تا آن زمان این مرغ بر سر او بود همین که این کیفیت
تمام کرد آن مرغ سنگ از منقار خود گذاشت بر سر او آمد
از طرف و بر بیرون افتاد پیش نجاشی این معنی معاینه
کرد آن مرغ باز گشت در سال عمری [illegible] بیست بعد عبد
المطلب چاه زمزم که بعلی انباشته شده بود و کسی نمیدانست
کجا است باز از سر مرمت کرد در آن سال که سید المرسلین علیه السلام
سی و پنج ساله شده سیلی که از دریا بیامد دیوارهای از خانه کعبه
بشکافت ماری عظیم و سهمناک از دریا بیامد در آن خانه
قرار گرفت اشتران خلق را میخورد و میبرد و کسی را قدرت دفع
او نبود اهل قریش در حضرت بنالیدند و گفتند مدتی است
بتان ما درون این خانه کعبه مانده اند ما بسبب این مار
پرستیدن نمی توانیم اگر این مار دفع کرده ما این خانه را تجدید
عمارت کنیم و بتان خود را چنانچه پرستیدیم باز پرستیم
ولید مغیره دعا کرد گفت خداوندا عمارت این خانه موهن شده
است ما میخواهیم از سر تازه کنیم تو این مار دفع کن در حال
مرغی عظیم در رسید بقیاس اینگشت سیاه شکم سپید
پا زرد آن مار را در منقار گرفته سمت دریا رفت اهل قریش
کس در روم فرستادند تا قوم بنا را بیاوردند دیوارها خانه
کعبه خالی کردند چون باساس رسیدند سنگها سبز دیدند

بر مثال انگشتان برهم تافته و ولید مغیره یکی ازان بر
گرفت زیر آن چیزی معاینه کردند نوری دیدند که چشم بسوخت
شدند بگریختند خواست که رجف خسف شود سنگ
از دست ولید بیفتاد در محل خود قرار گرفت ازان احتراز
کردند تا هم بران نهادند عمارت آغاز نهادند جمله قبایل چهار
فریق شدند هر رکنی فریقی را بطریقه تعیین کردند عمارت میکردند
چون بمحل حجر الاسود رسید همه اختلاف کردند هر یکی گفت
که در رکن من باشد قریب بود شد مقابله شود آخر همه سید المرسلین
علیه السلام حکم ساختند گفتند امروز میان ما محمد
در صلاح و سداد و دیانت و امانت و راست گویی و صدق
ورزی و کم آزاری و امانت داری و درویش نوازی و غریب
پروری و بیمار پرسی و عبادت ورزی عدیم نیست همه
حکم او بزبان مبارک او گذشته است هر جا که او
مصلحت افتد بر او همه بحکم او راضی شدند و بیکی روایت
بران قرار دادند که هر که این زمان ازین راه اول در آید این سنگ
برود نهد هر جا که او خوش آید بدارد اول سید المرسلین علیه
در آمد حجر الاسود برو دادند سید المرسلین علیه السلام ردای مبارک
فراز کرد حجر الاسود در میان نهاد از هر یک از فریق چهار نفر
طلب کردند هر یکی گوشه ردا بگرفتند در محلی که
صلوات الله علیه السلام داشته بود برداشتند همه آفرین کردند
درین حالت

درین حالت شیطان لعین بصورت شیخ نجدی بیدا شد گفت
قوی میهمان نادانید بودن چندین اکابر و بهره‌وران عصر اصحاب
شرف و منزلت ارباب جاه و عظمت این جمعیت که علم کرد کی
یتیم و بی مال و بی منال و بی تبع و عیال که هنوز تجربه روزگار نکرده
واقف شد بنا و سنگ غیر محل داشت همه گفتند ای پیر بطال امروز
میان ما یکی همچو او نیست جوانان بسیار گشتم ازین سخن که سید
مرسلین علیه السلام سو باهانت یاد کرد بشوریدند سنگ در سر
بطال زدند سنگسار کردند گرفتند بر میان جا نا پدید شد همه
دانستند که شیطان لعین بود از آن روز لعین نجدی خوانند
و در عهد حضرت ابراهیم صلوات الله علیه در خانه کعبه از زمین برابر بود
حذیفه مسلمت دیده چهار گز از زمین بلند کرده و آن حجر که بر
ابراهیم صلوات الله علیه درون کعبه افتاده بود و امروز آن مقام
عظیم گویند بیرون آوردند و شش ستون و یازده ... پوشیدند
و سقف مطبق کردند و شرایط تعظیم بجا آوردند علی ما یبوشا
شید شد بعده هر فریقی بت خود آورده درون خانه کعبه در بستند
و هر قوم بت خود بر بام داشت و آن زر ... که دو ... شد چنانچه
در صدر ذکر افتاده است در شرح مشارق و مصابیح و سقناقی
شرح هدایه مسطور است چون سید مرسلین علیه السلام بجهة
حج در سنه عشر بکعبه آمد ام المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله عنها
عرض داشت که من نذر کرده ام چون مکه فتح شود یکدو

که اندرون خانه کعبه بگذارم بفرما تا در خانه کعبه باز کنند
تا من بدرون روم بنماز پس سید المرسلین علیه السلام دست
عایشه رضی الله عنها بگرفت و در درون حطیم آورد و گفت این
جای بگزار که این مقام درون کعبه است و داخل کعبه است
در ایام جاهلیت بیرون آورده اند و کعبه را این قدر
کم کرده اند اساس حضرت آدم و حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل
صلوات الله علیهم تا اینجا بوده است اگر ای عایشه قوم تو نبودی
و مرا فرصت وفا کردی درین زمان این عمارت فرو می آوردم
و اساس حضرت ابراهیم صلوات الله علیه ظاهر کردم و کعبه
چنانچه عمارت حضرت ابراهیم بود یک در شرقی یک در غربی
بنا می کردیم و حطیم درون خانه کعبه در می آوردم اما اگر عمر وفا
کند و خواست حق باشد سال دیگر چنین کنم بیشتر از آنکه
که این سخن بشنیدند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم همدران
سال سفر آخرت کرد این اندیشه بوفا نرسید و چون در
عهد معاویه عبدالله زبیر امیر مکه شد ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها
زنده بود او بگواهی معاویه و عایشه صدیقه و بیشتری صحابه
که این سخن سید المرسلین علیه السلام شنیده بود باذن
معاویه آن عمارت فرود آورد چنانچه سید المرسلین علیه السلام
فرموده بود بنا کرد و دو در ساخت یکی شرقی و یکی غربی
و حطیم بود درون خانه کعبه در آورد باز در نوبت بنی امیه امیر
مکه حجاج یوسف گشت او بتعصب عبدالله زبیر آن عمارت
دشمنی
باز فرود

باز فرود آورد و چنانچه در جاهلیت بود بنا کرد و حطیم را بیرون آورد
و حالی در سلطنت روم امروز آن عمارت بر جا است و مقدار طول
طول خانه کعبه در تعریف ابن الاثیر شش بیست و هفت گز بود
و عرض سیزده گز بود و امروز طول دیوار شمالی و جنوبی از
بیرون بیست و چهار گز بیست و دو چهار غربی بیست
گز و دیوار شرقی بیست و یک گز و چهار انگشت و در میان
رکن یمانی و رکن شامی نوزده گز و یک بدست و میان دو رکن
عرض چهارده گز بیست و نوزده انگشت و از رکن اسود
تا رکن که نزدیک حجر است و آن را رکن عراقی گویند هژده گز
و از در تا ناودان پنج گز و عرض در چهار گز و ارتفاع هفت گز
و در سغناقی شرح هدایه متفق است تفاوت الذراع بالید
موازنه مسطور است اما این گز از سر انگشت وسطی تا استخوان
آرنج است از گز رایج هفت انگشت نقصان است
گز عرب این است و در هند ذرع بود است میگویند و صحن
کعبه فرش سنگ است و ستون سه ستون است و از
چوب صنوبر است و ستون میانگی از چوب ساج و در
سقف هژده تیر ساج است و اندرون حلیها فراوان است فصل
بیست یکم در بیان احوال آخرت و ذکر سوال گور و مقام
ارواح در مصابیح و مشارق و صحیحین مسطور است چون مرده را
دفن میکنند دو فرشته می آیند و او را می نشانند و از وی سوال

میکنند که خدای تو کیست و دین تو چیست و پیغمبر تو کیست
میگوید اگر جواب نتواند داد که ربنا رب السموات والا
رض ودینی الاسلام ونبی محمد علیه السلام وانه عبده ورسوله که
خدای من پروردگار زمین و آسمان است و دین من اسلام است و پیغمبر
من محمد است صلی الله علیه وسلم که او است بنده خدای ورسول
خدای همه را فرستاده است روضه از بهشت در گورش نهاده و در
اخبار الآخرت مسطور است چون بنده مومن متقی در گور کنند
بعد از جواب و سوال روضه از بهشت بدان گور بگشایند و از
از روضه قدح شربت دست کرده بروی در آیند او بآن حور در
ملاحظه مشغول شود با او بکنند مروارید چند در زمین فرود
افتند آن حور گوید مروارید من بده او در چیدن مروارید مشغول
شود که قیامت قایم شود و چندین هزار سال بروی همچنین
از آن بگذرد و اگر جواب نا صواب و برخلاف آن گوید
علم و دین آتشین بر سر او زنند که از او جمله جانوران جز آدمی
و پری همه بشنوند و زمین تو بگوید اینرا بگیر او چنان بگیرد
و استخوانها پهلوی راست در چپ بیرون آید و پهلوی
چپ در راست آید و در از دوزخ در گور او بدید آرند و عذاب
کنند تا قیامت در تفسیر آیت ان کتاب الابرار لفی
علیین مسطور است جانهای مومنان در علیین باشند و این
علیین مرغزاری است در بهشت بروایتی بدر در بهشت
وررو رح

ارواح شهیدان درون قالب پرندگان سبز شوند هر روز در
مرغزار بهشت پرواز کنند و شب در قنادیل عرش قرار گیرند
هر ایشان فرمان رسد چیزی آرزو برید گویند چه آرزو بریم هر روز
در بهشت پرواز میکنیم و شب در قنادیل عرش جای میگیریم
باز فرمان رسد چیزی آرزو برید گویند والهنا این چه نعمت دیگر
خواهد بود که آرزو بریم باز فرمان رسد البته چیزی آرزو برید
چون چاره نبینند آرزو برند گویند خداوندا ما را بار دیگر بدنیا
فرست تا یکبار دیگر در راه تو کشته شویم و جانهای کافران
در سجین بود و این سنگیست بر ادی دوزخ و در وی سوراخها
هست مانند سوراخ سوزن جانها کافران بعد از مردن می آرند و در
آن سوراخ می کنند کشاف مسطور است سجین سنگیست مخوف
... در دوزخ نامها و جانها کافران بعد مردن در وی آرند
در شرح او بود مسطور است جانهای فاسقان و گناهکاران که گناهان
کبیره کرده اند بخبر از پیغامبر صلی الله علیه وسلم ما را به تحقیق معلوم
نیست که کجا شوند اما اگر بهلوی جای کافران بود
دوزخ در سجین شوند ولی عذاب نیست عذابی
که بر جان کافران هست از آن کمتر بود این معنی در شرح او بود
هم از تفسیر زاهدی آورده هست در مصابیح و اخبار الاخرت آورده
است تا آنکه مومنان بسوال شود روح برابر قالب هست
بر سر جنازه میرود میداند کیان بشستند و کیان جنازه بر سر گرفتند

وکیان بر این جنازه اند بعد از نماز کیان باز گشتند کیان تا سر گور
مرافقت نمودند وکیان دفن کردند وکیان بعد از دفن باز گشتند
و آواز خفق نعلین بازگشت ایشان می شنوند در شرح الصدور
مسطور است و در اخبار الآخرت نیز بتغییر عبارت یکدیگر و حاصل
معنی این که در هر شب جمعه ارواح مومنان بخانهای خویش می
آیند بعضی خانهای خود را بطریق دیگر می بینند خصم خانه غیری
معاینه میکنند زنان شوهران دیگر فرزندان رو بخاک
خاک یتیمی بر سر نشسته دختران بآزار عجز و محنت پیش آمده
ایشان غمگین شوند بر در خانهای خود بایستند و بزبان حال
به آواز اند و بکشند گریان بگویند ای کسانیکه در خانهای ما
قصرها و منزلهای ما ساکن شده اید و زنان ما را بخواسته اید و مالهای
ما را در تصرف آورده اید و ما غریب خانهای لحد تنگ و تاریک
ببیت الاغتراب یعنی گور و زندان اجسام ما سست خسته
خام فرو مانده بسته تنها و حیران بی رفیق و یاران جدا مانده
از دوستان و هم نعمتان محروم گشته از دیدار فرزندان
دور مانده مالهای ما در تصرف شما و ما در محاسبه آن
عاجز و حیران نامهای اعمال ما پیچیده اند و نامهای شما
باز است از حال ما یکی اعتبار گیرند و به نیکی گردانید و بدنیا
مغرور شوید تا با شما دنیا آن بسازد که با ما ساخت از کردنا قصد
فتنه او بدعای یاد آرید و توانید نان دهی کنید بخیل و نامرد
نباشید

جوابش داد این مال اینها که در تصرف شماست اگر ما خود دین و در
راه حق صرف کرده می‌بود بسیار مرو سعادت و حسرت و حیرانی
پیش نیامدی در لطایف و قصص مسطور است بازر
گانی مال و منال بسیار داشت و اسباب بیشمار زنی
صاحب جمال و کوشکی بی مثال داشت اما بخیل بود
چون وفات یافت جسد در آن کوشکی دفن کردند بعد
او زنش شوهر دیگر کرد روز غریبی برای خرید متاعی بر در آمد
درون طلبید آن کوشکی آراسته و مقامی پیراسته با انواع
لطافت بساطها لطیف گسترده و میان صحن خانه گوری
غلاف کرده و دره نزدیک گور داشته و قریب آن مردی
خوبصورت خوب جمال نشسته از شما که معدن شکر کام او
و آب بحر الحیوان در بسته بادام او پاسخ حور و حتی ببام
او ماه وحشی غلام او رباعی هر خط عنبر زلفی که ماه در
خبر او دست خط شیرین سخن که شهد در شکر او ست خط حد
شاهی که شاهان بنده فرمان دهند خط ماهی که طلوع مشتری بر روی او ست
چون غریب در آمد بتعظیم تمام بنشانیدند و از هر جنس طعام
و شراب پیش آوردند جام بلورین شراب که چون آفتاب
بود که جوان چون دور بدان زن رسید جام بخورد و زن برخاست
آن دره که داشته بود یکی محکم بر آن گور فرود کما شنت غریب
معاینه کرد با خود اندیشیده این معنی خالی از حکمتی نخواهد بود

اما هیچ نگفت بعد زمانی باز دور کردن نغمه همین نوبت بسر من
رسید جام محمود جام بنفشه بسته یکی با علم بسته کرد
کرد گفت من غریب الغایت عجب نمود و تحیر گشت که این
رسم هست چون همه نوبت برهم زد بنجیبی کرد پیش [illegible]
طاقت نماند هر سه این چه ماجرا است [illegible]
[illegible]
چه راست آن زن گفت ای خواجه این کوشش [illegible] ولیکن [illegible]
این خانه و این مال و منال تمام ملک او بود [illegible] بود خود
خوردی و بسر افسوس [illegible] حسرت [illegible] کرد من
این جوان را نصیحت و این اموال بتمامه صرف این جوان
مرد آمد هم میخورد و هم میخورانند من را قسم یاد [illegible] بر ین [illegible]
[illegible] اقامت [illegible] ای [illegible] حاشا اگر این اموال
پیش از آن میخورد [illegible] امروز برغم شود [illegible]
ندامت نبود [illegible] ذکر دوم علامات قیامت [illegible]
الاخرت [illegible] چون وقت رسد قیامت قائم شود [illegible]
اغلبی فاسق کردد [illegible] شود [illegible] بیرون [illegible]
کسی نیستان [illegible] زلزله ها [illegible] ظاهر شوند [illegible]
بیرون آید شخصی نبود محمد عبدالله نام باشد [illegible] روشن پیشانی
از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و سلام از اولاد فاطمه رضی الله عنه
خلق را بر ین محمد دعوت کند عدل و انصاف [illegible]
محمد [illegible] ظلم بر اندازد [illegible]
زمین [illegible]

خلق آسمان و زمین خشنود شوند بعد خروج هفتم سال او و
باید بعد ده چیز علامت قیامت پیدا آید یکی طلوع آفتاب
از مغرب شود آن شب [illegible] دراز شود بامداد آفتاب
از جانب مغرب بر آید و [illegible] با ماه یکجا هر دو قریب یکدیگر
بر آیند تا ربع آسمان برسد بعده مراجعت کنند و [illegible]
[illegible] روز بشرق طلوع کنند آن روز [illegible] و دیگر
[illegible] هول [illegible] شوند و در [illegible] بند شود [illegible]
[illegible] پیدا شود از مشرق تا مغرب بگیرد [illegible]
تمام [illegible] آید و در کافر حالت سکر ظاهر شود [illegible]
[illegible] دود بیرون آید سیوم آتشی [illegible]
[illegible] پیدا شود [illegible] مغرب [illegible]
[illegible] بود [illegible] در مغرب شود ششم [illegible]
مغرب ظاهر شود هفتم دابة الارض پیدا شود [illegible]
دجال خروج دجال [illegible] عیسی [illegible]
[illegible] یاجوج ماجوج باشد ذکر خروج دابة الارض [illegible]
[illegible] در باب خروج دابة الارض [illegible]
صورت او چون صورت [illegible] باشد [illegible]
[illegible]

[illegible] علیه

[illegible] رسول خدا [illegible]

بآیاتنا لا یوقنون مسطورست طول او شصت گز باشد و برا
سر او پا برساند او را چهار دست و پا باشد او بود و بازو و پر
بود سر او چون سر ماهی و چشم او چون چشم خنزیر و گوش او
چون گوش فیل و سرون او چون سرون گاو کوهی و گردن او
چون گردن شتر مرغ و سینه او چون سینه شیر و رنگ او چون
رنگ پلنگ و دم او چون دم گوسفند و سم او چون سم
شتر چون بیرون آید مهتر عیسی صلوات الله علیه و مردمان
در طواف کعبه باشند زمین زیر ایشان بجنبد صحن مسجد
حرام پاره پاره شود دابه از قریب رکن بیرون آید و با وی عصا
مهتر موسی و خاتم مهتر سلیمان علیه السلام باشد بر پیشانی هر
عصا و خاتم نهد در پیشانی مومن نقطه سپید پدید آید از آن
روی او چون کوکب روشن نماید و نقش خاتم بر آید بر
مومن و در پیشانی کافر نقطه سیاه پدید آید که از آن تمام روی
چون دیگ سیاه گردد و نقش خاتم بود به الله در پیشانی کافر خاتم
مهار اندازد بعده مومن را گوید انت مومن اهل الجنة
و کافر را بگوید انت کافر من اهل النار و در روایت از کوه صفا
که پیش در مسجد بیرون آید و سخن با زبان عربی گوید چهار
جهت پس گرد خود آواز کند جمله دنیا باطل است جز دین اسلام
آواز چهار سمت تا افق آسمان بشنوند ذکر سیوم در خروج
دجال در مصابیح مسطور است دجال یهودی کنجه است و یک
روایت

روایت ابن صیاد است مولد و منشا او در مدینه بود امیر المؤمنین
عمر خطاب رضی الله عنه بخدا سوگند خورده اند و فرموده دجال ابن
صیاد است ابو بکره رضی الله عنه میگوید سید المرسلین علیه السلام
فرموده بود که پدر و مادر دجال سی سال فرزند نشد بعد از
سی سال دجال زاده شد با دندانها بزرگ یا یک چشم کور چشمها
بخسپد لیکن دل او نخسپد پدر ... و ابو بکره رضی الله عنها میگوید
ما شنیدیم که در میان یهود کودکی بدین صفت مولود
گشته است رفتیم و معاینه کردیم عین آن بود که سید
المرسلین علیه السلام فرموده بود پدر او را پرسیدیم شما را
فرزندان دیگر هست یا نه گفت سی سال فرزند نشده بود
این زمان فرزند شده است او را دیدیم قطیفه پیچیده در
آفتاب افتاده بود چون او از جنبش خواب میکرد عین
که سخن ما شنید در حال روی بگشاد گفت چه می گفتند
گفتیم تو می شنیدی گفت آری چشم من میخسپد اما دلم
نمیخسپد روزی سید المرسلین علیه السلام با امیر المؤمنین
عمر رضی الله عنه بیرون رفت دید در میان کودکان بازی میکند
دست بر پشت او بزد و گفت گواهی میدهی که من رسول
خدایم گفت آری که تو رسول امیانی و رسول امیان بنا بر
گویند که اکثر اهل عرب آن روز امی بود بعد از او سید المرسلین علیه
السلام و گفت تو هم گواهی میدهی که من رسول خدایم

سید المرسلین علیه السلام گفت آمنت بالله وملائکته وکتبه
ورسله و مشتبه شد او و بو بکر رفت و بشلید و گفت من چیزی
اندیشیده‌ام آن بگو سید المرسلین علیه السلام در دل این آیت
اندیشیده بود یوم تأتی السماء بدخان مبین او گفت
دود دود اندیشیده سید المرسلین علیه السلام گفت خوار بمان خاموش
باش تا روزی سید المرسلین علیه السلام و امیر المؤمنین عمر رضی الله
عنه در کوچه او را بدیدند سید المرسلین علیه السلام او را گفت
چه می بینی گفت عرشی می بینم بر آب سید المرسلین علیه السلام
فرمود آن تخت ابلیس است بعد از او پرسید سید المرسلین
علیه السلام و خاک بهشت چه خواهد بود سید المرسلین علیه السلام
فرمود آردی سپید از مشک خالص گفت راست گفتی باز
روزی ابن عمر رضی الله عنه او را بدید در کوچه میکرد پر چیزی بدو گفت
که او بدان در غضب شد و باماسید و بزرگ شد چنانچه کوچه
بتمام پر شد و طرف دیوار بگرفت در مصابیح است امیر المؤمنین
عمر رضی الله عنه از سید المرسلین علیه السلام اجازت خواست
تا او را بکشد سید المرسلین علیه السلام منع فرمود در مصابیح
و صحیحین مسطور است او از مدینه غایب شده است
و در بعضی کتب مسطور است که دجال غیر ابن صیاد است
و این روایت اصح داشته است در مصابیح در مشارق و شرح مشارق
مسطور است که در آخر عمر سید المرسلین علیه السلام روزی یاران را
جمع کرد و بر سر منبر بنشست و فرمود ای یاران جمیع پیغامبران امت
خود را

شنودند از دجال بیم کرده اند و من نیز شما را بکرات بیم کرده ام
و کیفیت او بتمام گفته ام عین آنکه گفته بودم تمیم انصاری
معاینه کرده و پیش من آمد ایمان آورد و گفت که من با سی نفر
از یمن بالا جهاز بدریا بودیم موج بزد ما را و یکماه در دریا بگردانید
در جزیره ما افکنده ... بدرون جزیره رفتیم دابه دیدیم بسیار
موی که بتمام اعضا یا مادر موی پوشیده بود و پیش از پس
معلوم نبود که گفتیم هلک یعنی تو کیستی گفت من جساس
ام یعنی جاسوس ام دجال رو نبیس ما رو گفت مردیکه از رسن
دیر منتظر شما است برو بیا بعد ما ترسیدیم مبادا که شیطان باشد
چون بدیره در آمدیم شخصی عظیم درشت و مهیب دیدیم
که هیچ وقتی مثل او ندیده بودیم از شتالنگ تا جیب گردن
غرق در آهن دربند و زنجیر دستها با گردن بسته گفتیم ویلک
تو کیستی گفت من از حال علم میدهم باز شما بگوئید که کیستند
گفتیم ما مردم از عرب باد جهاز ما را در این جزیره افکنده گفت
خبر دهید بغیر ما بستان هنوز بار میگیرد یا نه گفتیم بسیار میگیرد گفت
قریب شده است که نگیرد گفت خبر دهید بحیره و طبریه آب
دارد یا نه گفتیم آب بسیار دارد گفت قریب است که آبش دریا خشک
شود گفت خبر دهید چشمه زمزم که در عرب است آب دارد یا نه
گفتیم دارد و خلق از آن زراعت میکنند گفت قریب است
که خشک گردد گفت خبر دهید از پیغامبر امیان که از عرب
با او مقابله کرده یا نه گفتیم کرد گفت او بر [illegible] غالب

خواهد آمد از ایشان بعد از آن پادشاهی که طاعت او کنند گفت
اکنون من خبر میدهم شما را از حال خود بدانید که من مسیح دجالم
قریب شده است که مرا اذن شود تا بیرون آیم و بگردم بر روی
زمین چهل روز هیچ شهری و آبادانی نگذارم که خراب نکنم مگر مکه
و طیبه که در وی در نتوانم آمد هر بار که خواهم در آیم فرشته با تیغ
برهنه از پیش پیدا شود مرا بقهر باز گرداند سید المرسلین
علیه السلام دست مبارک بر منبر زد و گفت طیبه اینست
مدینه گفت او در جزیره دریای شام است یا دریای یمن گفت
نی بلکه طرف مشرق است که تا این سخن فرمود در مشارق و
شرح و در مصابیح مسطور است که دجال از زمین خراسان بیرون آید
و بروایتی میان شام و عراق بیرون آید یک چشم او کور بود
و بر خر سوار باشد بعضی چشم راست کور بیند و بعضی چشم
چپ و میان دو چشم او نبشته باشد کافر یک کوه احد
فرود آید چند روز آنجا باشد خواهد که در مکه و مدینه در آید نتواند
هر بار که قصد کند فرشته پیدا شود بر سینه او چنان بزند که
باز پس رود چون از آن نومید شود سمت شام بر آید
یک طرف او باغی و آبی انرا بهشت گویند و آنرا در
حقیقت دوزخ خوانند و یک طرف او آتش آنرا دوزخ
گویند و آن بحقیقت بهشت او خود را خدا گوید و خلق را بخود
دعوت کند پیش از خروج آن سه سال امساک باران بود
و قحط شود چون بیرون آید با ما انرا بگوید بیارد در حال بیارد

زمین کو

مدینه

زمین بو بگوید نعمتها خود بیرون ده زمین انواع نعمت بیرون دهد
بفراخی [illegible] میوه ها بیاید به طالبه بگذرد ایشان را دعوت کند
ایشان بدو ایمان آرند و متابعت کنند و باران را بگوید تا بر ایشان
بباره و زمین را فرماید تا نعمتها خود بیرون دهد بر قومی دیگر گذرد
ایشان را دعوت کند ایشان گویند تو کذابی مسیح دجال از
ایشان روی بگرداند باران از ایشان منقطع شود و میان ایشان
قحط افتد و در خرابها در آید زمین را گوید که گنجهای خود بیرون ده
و زمین مانند زنبور شهد بیرون دهد شخصی جوانی را بیارد و بگوید
و تیغ از میان دو پرکاله کند باز او را بگوید برخیز او زنده شود و خندد
پیش او بیاید عظیم فتنه او آن باشد که گوید اگر من پدران و برادران
و فرزندان مرده شما را زنده کنم بخدایی من معترف آئید یا نه بگویند
زنده کن او گوید زنده شو فی الحال شیاطین بصورت آن
مردگان پیدا شوند بعضی نادان او را استوار دارند و بدو ایمان
آرند و بخدای زمین و آسمان کافر شوند بیشتری اهل عقل او را
تصدیق دارند و بعضی از [illegible] بیعت او کنند
و یار او باشند بروایت اسماء بنت یزید چهل سال که در روی زمین
بگردد و چون بر بیرون آید اگر من زنده بودمی با او حجت کردمی
بعد من خدای خلیفه زمین هست بر امت من باید که هر یکی
از نفس خود با او محجت پیش آید و رد کنند ذکر چهارم نزول
عیسی صلوات الله علیه در مشارق و مغارب بیم می آورد

دجال همه بوی باشد که حضرت عیسی بن مریم صلوات الله علیه نازل باشد
نزدیک مناره بیضا در مشرق دو حله زرد پوشیده سر دو بازوی خود
بر کتف دو فرشته دمشق فرود آید در کشاف [illegible] ورده نعرف
می آورد بیک روایت در زمین قدس فرود آید [illegible] نیق گویند
بر دست او کشته شود در بیت المقدس [illegible] ید مردمان در نماز
بامداد باشند امام بر ایشان او پیشتر آید او [illegible] س کند او پیش
نشود امام او پیش کند او اقتدا کند بدین بار الله بشریعت محمد
رسول الله صلی الله علیه و سلم نماز گزارد در رساله عیسی آورده امامت
مستقل معترض آید در مصابیح در باب مذحم مسطور است که لشکر
مومنان بشام باشد که دجال بیرون آید مومنان قتال صفها راست
کنند در این تکبیر نماز گویند حضرت عیسی علیه السلام نازل شود امامت
کنند در مشارق و مصابیح مسطور است هر کافری که بوی نفس او
برسد دجال هم دبوی نفس او تا آنجا که نظر کار کند برسد حضرت
عیسی صلوات الله علیه بطلب دجال شود دجال از خوف بگریزد
و از مهابت او چون موم بگدازد حضرت عیسی صلوات الله علیه
باب لد آن کوهی است در شام که آنرا کوه زیتون خوانند
دریابد بزخم کشته باشد و آن دشنه خون آلوده بخلق نماید
گوید این دعوی خدای میکرد بعده گروهی که از فتنت او
سلامت مانده باشند بر حضرت عیسی صلوات الله علیه
آیند حضرت عیسی صلوات الله علیه ایشان را بنور معرفت
و بشرف

ونشر صفت کرامات و علو درجات به یکی و بشارت شده بعد ذکر بعثیم
خروج یاجوج و ماجوج در مشارق و مصابیح مسطور است که مدتی میان
بعثت عیسی صلوات الله علیه وحی نازل شود من که روایتی
از بندگان خود بیرون آورده ام که هیچ کس را طاقت محاربه ایشان
نیست تو این مومنان در کوه طور رو و مخفی شو پس عیسی
صلوات الله علیه با این قوم در طور رود سد سکندر که در عالم مشرق
است پاره پاره شود و از پس او یاجوج و ماجوج بیرون آیند و
تمام عالم از ایشان پر شوند در کشاف و تفاسیر دیگر در تفسیر
آیت وهم من کل حدب ینسلون ایشان فرزندان یافث بن
نوح علیه السلام و بهره ایشان یاجوج از ترک اند و ماجوج از دیلم
و ایشان دو صنف اند یکی در غایت کوتاهی قد هر یکی به مقدار یک
بدست و ماجوج در غایت درازی قامت هر یکی به قیاس
شصت گز و صد گز فر سید المرسلین علیه السلام فرموده است
هیچکس از ایشان نمیرد تا صد فرزند نرینه نزاید چون بیرون
آیند شهرها خراب کنند و هر چه پیش ایشان افتد از آدمی و چهار
پایه و درختان و گیاها همه بخورند در مشارق و مصابیح مسطور است
آبهای دریای طبریه به تمام خالیش ببینند گویند وقتی اینجا آب
نبوده است ایشان خلایق نو بکشند و عالم نو و شهرها و عمارت ها خراب
کنند تا آنگاه در بیت المقدس برسند گویند اهل زمین را
کشتیم اهل آسمانرا بکشیم تیرها سوی آسمان فرستند حق تعالی

آن تیرها خون آلوده بر ایشان رد کنند ایشان بغاد... خلایق
آسمان را کشتیم و مهتر عیسی علیه السلام و قوم او که محصور کرده
باشند برای قوت روزی در مانند و حیوانات مضطر گردند تا بهشت
یکسر گاو میان ایشان بصد دینار گردد ایشان مناجات کنند
حق تعالی هلاک کردن یاجوج و ماجوج کند بپدید آرد تا ... علت بیک بار
بمیرند مهتر عیسی صلوات الله علیه و قوم او فرود آیند یک بدست
زمین از گند کشتی ایشان خالی نباشد که پای بنهند باز مناجات کنند
حق تعالی پرندگان مهیب بفرستد تا همگی را که بمیرند ببرند در موضع
که جای برآمدن آفتاب است بیرون اندازند و باران بیارد و همه زمین
را بشست و پاک گردد و خلق جهان پنج سال از تیر و کمان ایشان
هیزم سازند ذکر ششم در ذکر وفات مهتر عیسی علیه السلام در اخبار
الآخرت مسطور است مهتر عیسی صلوات الله علیه با این قوم در مکه
نزول کنند و بدین محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم دعوت کند عدل
و انصاف بگسترد صلیبها بشکند و جهودان و انصاریان و
صابیان را بکشد زمین برکتها خود باز بپدید آرد و نعمتها فراخ گردد
میان خلق آسایش باشد چنانکه سید المرسلین علیه السلام میفرماید
مردمان انارها بخورند پوست بیرون اندازند از آن پوست
آن قدر تودها شود که در سایه تودها بنشینند در بستانها برکتی
پدید آید در جهان همه خلق با خوشی و خوری باشند بروایت مصابیح
هفت سال و بروایت اخبار الآخرت چهل سال مهتر عیسی صلوات علیه

حال ... سرآن

علیه بماند بعده برحمت حق پیوند در کشاف در سوره نسا

مسطور هست چون عیسی علیه صلوات الله علیه بجمله نزول کند

جمله ملتها بغیر دین یک ملت اسلام باشد و بدنیا امن

و امان بود مشابه پیدا شود که شیران و پلنگان و گرگان

و بلنگان با گاوان و گوسپندان یکجا بچرند و کودکان با ماران

و کژدمان بازی کنند چند سال بدین نمط باشد بعده عیسی

صلوات الله علیه السلام وفات یابد در مصابیح آخر فصل

فضایل سید المرسلین علیه السلام مسطور هست عیسی صلوا

ت الله علیه بود در روضه مقدسه رسول صلی الله علیه وسلم دفن کنند

و امروز آنجا همین یک تربت و جایگاه خالی هست ذکر

هفتم نفخ یاجوج و ماجوج و نفخ فی الصور و احیا اموات

و حشر اجسام در مصابیح و شرح مشارق و تفسیر مسطور هست که بعد

وفات عیسی صلوات الله علیه حق تعالی بادی

خوشبوی تر از مشک سمت یمن پیدا آرد همه مومنان

متقیان از غایت فرحت آن باد جان دهند و همه بمیرند

که بدترین مردمان از کافران و فاسقان بمانند ایشان میان

خود در معادله و مقاتله و فسق و فجور و خواب و خور طریق کافر

خران مشغول باشند که ناگاه قیامت قایم شود نفخه صور

بدمند در شرح مشارق در باب آن مسطور هست مدت صد سال

بعد مهدی علیه صلوات الله علیه بگذرد و جبر شرار قوم غیری

نماند وایشان از دین و دیانت هیچ ندانند که قیامت قایم
شود پس اسرافیل صلوات الله علیه صور بدمد و تمهید الموت
فنت مسطور هست که در نفخ بگوید کل من علیها فان
و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام همین که صور بدمد
اهل زمین و آسمان همه بیهوش افتند قال الله تعالی یوم
ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض زمین
و آسمان همه در جنبش آیند چنانچه گهواره کودکان بجنبانند
اطباق آسمان و زمین بجنبند کوه ها و قصرها و درخت
مانند محلوج نداف در هوا پران شوند و بر هم زنند چون
سرمه کرده و آسمان چون آسیا بگردد پاره پاره شوند ماه
و آفتاب و ستارگان سیاه گشته و زره زره شده چون
جلاجل دمنه فرو دافتند و زمین هموار گردد چنانچه اگر بیضه
در مشرق باشد از مغرب بنماید هیچ جانوری زنده نماند خلایق
و ملایکه سموات همه جان داده باشند الا ما شاء الله قال
الله تعالی و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من
فی الارض الا من شاء الله فرمان رسد میکاییل عزرائیل را که
جانهای بندگان من بتمام قبض کردی اکنون جان
خود بده جان بدشواری سخت و اضطراب بسیار قبض
کند در عالم کسی زنده نماند مگر مالک الملک القدیم
تعالی و تقدس و ما شاء الله و در بعضی تفاسیر در میان فصعق
من فی السموات مسطور هست که هفت طبقه علیهم مانند
حاملان عرش شد

حاملان عرش واهل جنت واهل دوزخ وجبرائیل ومیکائیل
واسرافیل وعزرائیل ودر تفسیر امام ناصر فخرالدین عدرین محل
مسطور است که بیک قول ملک الموت روح مهتر جبرائیل
ومیکائیل اسرافیل وروح خود بعد نفخه اول قبض کند وباید
که ازین نفخه همه بیرون آنکه جمله اجزای جانوران مرده که در عالم
متفرق شده همه یکجا فراهم آید در مشارق وتمهید المعر
مسطور است که آدمی را استخوانیست
وصابیح اخبار الآخرت مسطور است
هست نزدیک سرین که آنرا عجب الذنب خوانند همه اعضاء
مردم خاک میگردد مگر همان استخوان میماند از آن مردم را
ترکیب صورت مرتب ومرکب گردد وطریق گیاه بروید
در اخبار الآخرت آورده هست که آن همه خاک اجزاء آدمی گرد
آن همه استخوان جمع شود چنانکه اجزاء هیچ عضوی بعضوی دیگر
نیامیزد وخاک لب بخاک بینی نیامیزد وخاک چشم
بخاک گوش نیامیزد بهمین منوال خاک تمام اعضا در محلها
خود فراهم آید چهل سال همین صفت بگذرد در تمهید المعر
مسطور است پس حق تعالی بیکام وبی زبان ندا کند که
انا الملک این المتکبرون واین الجبارون همه پادشاهان
عالم وعالمیان کجا اند امروز متکبران وجباران که خود را پادشاه
جهان می انگاشتند وطبل خود بینی بر روی زمین میکوفتند
لمن الملک الیوم امروز ملک کراست هم خود گوید

لله الواحد القهار بعده دنیا چو زیر عرش که آنرا بحر الحیوان
خوانند ازان دریا بدنیا باران فرستد چهل شبانروز مدام
ببارد آن آب باران مانند سیماب باشد اما [illegible] سحر
آدمیان و حیوانان آن باران چنانکه [illegible] و بها جنان
اجسام ایشان برویند و بهم ازان استخوان [illegible] عجب الذنب
و خاک اجزاء صورت جسم چنانکه بود بقیه [illegible] بان او مترکب
کردد و همه اجزای استقامت یابد و تمام زمین از خلایق
پر شد و هر جنس صورت حیوانان و کالبد مستقیم بیجان
به بلندی چهل گز در تمام صحن دنیا توده شد و هر توده
هر توده افتاده پس بفرمان ذی الجلال و قادر بر کمال
خدای عز و جل مهتر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل صلوات
الله علیهم زنده شوند مهتر اسرافیل صلوات الله علیه زیر
عرش آید و یک روایت است بر صخره بیت المقدس
ایستد صور بدهن گرفته بدمد و در صور بعدد جمله جانوران
سوراخ است جانها جمیع خلایق دران صور نهاده
بود و درین نفخه بگوید یا ایتها الاجسام البالیة والعظام
النخرة والجلود المتمزقة والاعصاب المتفرقة والعروق
المنقطعة قوموا فان الله الدیان قد اقام القیامة جمله
ارواح جانوران ازان سوراخ بیرون آیند و در هوای مانند
ملخ پران شوند جانهای مومنان چون ستاره درفشان و جانهای
کافران چون

کافران چون انکشت سیاه نماید پس مالک تعالی و
تقدس بی کلام و بی زبان ندا کند ایتها الارواح یعنی یا کل روح الی
جسده یعنی ای ارواح باز گردید هر یک جان سوی جسد خویش
جانها در قالبها شود در آید بعضی جان غذا یعنی نسیم زنده کردند
و برخیزند و متحیر ایستند و حیران بر سعت هم نکرند ثم نفخ
فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون سر ستان کل نفس ذائقة
الموت بیدا شوند و سر از لحد بر دارند السعت خشت خاک فرو
گذارند سر و پا برهنه برخیزند تا جزا و کرد ار خویش بیابند یحیی
الله من یحیی العظام بعد موتها و بیک روایت میان
دو نفخه عذاب گور بر گرفته شوند چون بیدار شوند محمد علیه
السلام و بندارند مگر از خواب دنیا بیدار شده اند و عذاب
گور فراموش کرده باشند تعجب کنند دیر خفتیم تا آنکه آفتاب
بر آمد و اشرق شد لیتم یلبثوا الا ساعة من النهار لم یلبثوا
الا عشیة او ضحیها چون عالم را هیبت دیگر بینند یا ویلنا
این روز قیامت است کافران گویند وای بر ما حال
ایمان آن بود است که پیغامبران می گفتند و ما استوار نمی داشتیم
و این روایت در تفسیر کشاف و در سوره کورت در آیت
و اذا الوحوش حشرت مسطور است جمیع حیوانات عالم
بعث شود تا بدین حد که جنس مگس هم بعث شود
بعد محاسبه ظالم یکدیگر و قصاص جز آدمی و پری

و شیاطین دیگر همه حیوانات را حجاب نشوند مگر چیزی که بدان
چنانکه آدمیزاد را الفت بود آن بماند چنانکه طاوس و کبوتر چنانکه
در مشارق و مصابیح مذکور است که پیغامبر ما محمد صلی الله
علیه و سلم همین که من بر خیزم چه بینم موسی صلوات الله
علیه بر جای سه پیش از من و قوایم عرش گرفته ایستاده
است مگر این منزلت او را از آن جهت باشد که در کوه طور
ببیند نور تجلی او را صعقه شده بود و او کسی که آن روز
را حله پوشند ابراهیم صلوات الله علیه باشد او را این منزلت
سبب آن بود که نمرود میان جامه برهنه کرده بود در پله
نهاده در آتش افکنده در رساله عبرت مسطور است بعده پیغمبر
جبرئیل صلوات الله علیه سید المرسلین علیه السلام آید و دو
حله آورد سید المرسلین علیه السلام بپوشد و بگوید یا اخی جبرئیل
خدای بر امت ما چه کرد او گوید کسی هنوز برنخاسته است
همین که شود ابراهیم و موسی برخاسته اند پس ملائکه
در این حد ندا دهند یا ایها الموالی باریکم و قفوا انکم مسئولون
ای بندگان بشتابید سوی پروردگار خویش و بایستند در
موقف در عرصات که این زمان وقت است که با شما حساب
بردارند ما الیوم تجزی کل نفس بما کسبت امر و آن
وز است که بساط عدل بگسترند و ترازوی عمل را بیاویزند فمن
یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره یک

ذره نیکی

نه نیکی بو پاداش دیدیم و نه بدی بو عقاب فرماییم
پس حق سبحانه و تعالی زمین سفید مانند نقره بگسترد و
حساب آنجا کنند در مصابیح و رسالهٔ ... مسطور است بعضی پیکان
نفر بر یک شتر سوار شوند بعضی دو کان بر یک شتر سوار همچنین
تا هفت نفر بر یک شتر سوار بعضی پیاده بعضی بر زانو
و بعضی بسرین و بعضی بشکم و کافران بر روی برانند و عمل خود
بر پایی روان شوند و در بعضی کتب اصح روایات آن آورده
که همه پیاده بیایند که کسی سوار نشود الغرض همه در عرصات
آیند در صفحه عبارات الآخرت می آرد قلاشان باده نوش و کبود پوش
و پادشاهان با خروش که بطبل و علم مشغول بودندی و ظلم
و ستم پیشه داشتندی آن روز رودهای ایشان بینی از شکم
بیرون آمده و در زمین لقان و کشان می آیند و ماه رویان پری
پیکر که خود را سیاه لشکر عشق بند اشتندی رودهای نغمات
گردن بریده رودهای دیگر در گردن افکنده کشان می آیند لبهای
لعل باده نوشان و رویها سپید مجرمان و عاصیان زرد
سیاه گشته کافران را بینی رویها سیاه شده چشمها سیخ
گشته و بیرون آمده چنانچه بخفه کردن بیرون آیند گوشهای
آتشین حلقه کرده بر رویی دوند مشرکان را بینی زنجیرهای آتشین
بگردن کرده و غلها سوزان در حلق افکنده و در پشت و شکم
قلابهای آتشین افکنده حیران و پریشان سمت

عرصات ایشانرا مکر کشند در شاهد در سؤاله بنا بصورت
پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود بعضی صورت بوزنگان
وبعضی صورت خوکان وبعضی سر زیر و بالا وبعضی
کور وبعضی گنگ و کر وبعضی زبان می خایند وبعضی و
ریم از دهن سیل زده و عرصات از گند ایشان ستوه آمده
وبعضی دست و پا بریده وبعضی بر دار آتشین کرده
وبعضی جامها قطران پوشیده بیایند در سراج القلوب
و در رساله عبهر مسطور است یوم ینفخ فی الصور فتأ
تون افواجا آن روز مردمان بیست فوج شوند نوزده
فوج گناهکاران باشد و یک فوج متقیان بود گروه گروه
بیایند گروهی بیایند روده ها از شکم بیرون آمده بر زمین افتاده
کشان می آیند منادیان ندا کنند این آن گروه اند که در دنیا
دروغ گفتن عادت ساخته بودند گروهی دیگر بیایند شکم
چون کوه بر آمده ماران و کژدمان بر سینه پیچیده و پیک
و گوشت ایشان میخوردند گویند این آن قوم اند که زکوة
مال در دنیا ندادند گروهی دیگر بیایند دست و پا بریده اند
ندا میکنند این آن قوم اند که همسایگان را رنجانیده اند گر
گروهی دیگر بیایند زبانها ایشان از قفا بیرون کشیده و آتش
از زبانها بیرون می آید گویند این آن قوم اند که گواهی بدروغ
میدادند گروهی دیگر بیایند جویها آب منی از فرج ایشان
روان شده

روان شده و از گند کن ایشان عرصات گشوده آمده و اکثر
فرزندان در رنج ایشان آویخته گویند اینان آن قوم اند که در دنیا
زنا کرده اند و از زناه فرزندان بما الحق نموده اند گروهی دیگر بیایند
رویها ایشان سیاه و پایها و چشمها ایشان سبز و زبانها
بر شکم افتاده و پلیدی از شکم بیرون آمده گویند این آن قوم اند
که در دنیا خمر خورده اند گروهی دیگر بیایند رویها ایشان سیاه
و مردار یاد در دهن گرفته گویند این آن قوم اند که در دنیا غیبت
برادران کرده اند گروهی دیگر بیایند بصورت خوکان گویند
این آن قوم اند که لقمه حرام خورده اند گروهی دیگر بیایند شکمها
زنان و از زبان چشم و گوش و بینی دود آتش بیرون می آید گویند
این آن قوم اند که در دنیا ربا میخوردند گروهی دیگر بیایند لنگان و
لنگان گویند این آن قوم اند که در دنیا تکبر میکردند گروهی دیگر
بیایند کوران گویند این آن قوم اند که قرآن خوانده اند و فراموش
کردند و بدان عمل نکردند گروهی دیگر بیایند با نامها خود می خوانید
گویند این آن قوم اند که عمل نیک مردمان را میفرمایند و خود
نمیکردند گروهی دیگر بیایند خصمان دامنها ایشان گرفته
گویند این آن گروهی اند که حقها مردمان میخوردند گروهی دیگر
بیایند بر سینها سنگها غلطانیده گویند این آن گروه قاضیان
است که بر رشوت حکم میکردند گروهی دیگر بیایند بر دارها
آتش‌نشین کرده گویند که ایشان غمازان اند گروهی دیگر بیایند
جامها قطران پوشیده و از ایشان بوی مردار که عظیم تر آید گویند
سیاه

این آن قوم اند که در دنیا مادر و پدر می رنجانیدی گروهی دیگر باید
موی پیشانی با پاشنه پا سرهنه گویند این آن قوم اند که نماز
از وقت فوت میکرد گروهی دیگر بیایند روی‌ها ایشان
سیاه بود ماری ایشان در گردن افکنده و بر رویها نهند ایشان
کافران و مشرکان و منافقان اند گروهی دیگر بیایند رویهای ایشان
چون چهاردهم ماه شب چهاردهم بر بهره‌ها سوار و جامه‌ها
سپید پوشیده و تاجها بر سر نهاده گویند ایشان مومنان و
متقیان اند اللهم اجعلنا منهم در اخبار الآخرت مسطور است
در آن حال مهتر ابراهیم صلوات الله علیه آزر پدر خود را ببیند
گوید یا ابت من نمی گفتم که این روز پیش است با خدای
عصیان مکن او گوید امروز باز عصیان نکنم از خدا بخواه تا مرا
نجات دهد مهتر ابراهیم صلوات الله علیه گوید خداوندا پدر مرا
خوار مگردان و مرا از وی نومید مکن فرمان آید که ما نجات
و رحمت خود بر کافران حرام گردانیده ایم بعده آفتاب سوزان
در عرصات طلوع کند و قریب سر مردمان بود هر یکی در خوی
خود غرق شود بعضی تا شتالنگ بعضی تا ساق بعضی تا زانو
بعضی تا کمر بعضی تا حلق بعضی تا لب ذکر هشتم در معاینه
و مجادله با مومنان و امتیاز مومنان از کافران و حساب
در اخبار الآخرت مسطور است بعده تا دیر خلق ایستاده مانند
هیچ فرمانی نرسد بعد هر چی محمد را صلی الله علیه و سلم طلب شود

انبیاء دیگر

انبیا دیگر بعده فرمان رسد شما انبیا هم رسالت ما کرده اید بانه
همه گویند کرده ایم باز دیگر بگذارند بعده فرمان رسد شما ایشان را
از مومن و کافر پیش آرید همه بو سمعت عرش پیشتر برند همه
حیران و متحیر بمانند تا چه فرمان خواهد رسید همه بودند درین میان
فرمان رسد الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان
انه لکم عدو مبین و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم ای
فرزندان آدم با شما ان عهد نکرده بودیم که شیطان را نه پرستند
و متابعت او مکنید که او دشمن شما هست و مرا به پرستید
که این دین حق و راه مستقیم هست چرا برخلاف این کردید که
امروز مستحق عقاب و عذاب گشتید هیچ جواب نگویند
همه مرود کرده شوند باز فرمان رسد یا معشر الجن و الانس
الم یاتکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی و ینذرونکم
لقاء یومکم هذا ای گروه آدمیان و پریان نیامدند بر
شما پیغمبران فرمانهای ما بشما نرسانیدند و بیم نکردند
شما را ازین روز گویند خداوندا پیغمبران آمدند و بیم کردند و ما
گواهی میدهیم بر نفسهای خویش که ما گناه کاران ایم و نیز
کامرانی دنیا و زینت آن ما را مغرور کردانید و کافران گواهی
دهند بر خویشتن بکافری کما قال الله تعالی قالوا شهدنا علی
انفسنا و غرتهم الحیوة الدنیا و شهدوا علی انفسهم
انهم کانوا کافرین بعده فرمان رسد و امتازوا الیوم ایها المجرمون

ای گناه کاران و ای بیچارگان و ای عصیان داران و ای مجرمان
وای کافران جدا شوید امروز از متقیان ای بدبختان از
نیکبختان علاحده گردید ای دوزخیان از بهشتیان جدا
ایستید فرمان رسد آدم را بطلبید [illegible] آدم صلوات الله
علیه حاضر آید فرمان رسد ای آدم اهل دوزخ را از اهل بهشت
جدا کن پس آدم صلوات الله علیه گوید خداوندا چند را از چند
جدا کنم فرمان رسد از هزاری نهصد و نود و نه اهل دوزخ اند
یکی اهل بهشت بیرون آر آن وقت وقتی باشد که جوانان
از هول پیر شوند و عورتان حامله حمل بنهند خلایق
از هیبت مست نمایند اما مست نباشند قال الله تعالی و
تضع ذات حمل حملها و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری
در مشارق و مصابیح مسطور است درین یاران از سید المرسلین علیه السلام
پرسیدند یا نبی الله آن یکی از هزار که باشد فرمان شد آن یکی
از امت من باشد و نهصد و نود و نه یاجوج و ماجوج باشند من امید
دارم نصف اهل جنت امت من باشد در تمهید المعرفت
می نویسد پس ملایک صلوات الله علیهم در آیند کافران را موی
پیشانی و پای ایشان گرفته بیرون آرند و فاسقان و گناهکاران
بر اندازه گناه کسی را زنجیر بگردن کرده کسی را شکم پاره کرده
و روده را بیرون آورده و در گردن افکنده کسی را دست گرفته
بر اندازه گناه هر یکی را بیرون آرند و علاحده کنند سید المر
رسلین علیه

سلیمن علیه السلام معجز ما ببرد اهل طایفه را ببینم که از
امت محمد میان دوزخیان چه بهتر زیاد کنم اصحابی
اصحابی و [illegible] که ایشان بعد تو مرتد شده اند و از دین
گشته چون میان دوزخیان و بهشتیان امتیاز حاصل
آمده بشد اهل بهشت نور استار عرش ایستاده اند و اهل
دوزخ دو خبای ایشان بهشتیان بخدای تعالی سجده کنند
و گویند الحمد لله الذی نجانا من القوم الظالمین کما
فرمان خواهند تا سجده کنند نتوانند پشته ایشان
یک طبق گردد و خمیدن ممکن نبود بعده فرمان رسد
که هفتاد هزار نفر از امت محمد صلی الله علیه و سلم ما و را
بالیشان حسابی نیست ایشان را سوی بهشت برانید
دیگران را در حساب گاه آرید اول محاسبه نماز شد بعده از
خونهای ناحق پرسند و اذا الموءودة سئلت بای ذنب
قتلت بعده از چیزهای دیگر پرسند دران حالت مردم
راست و چپ نظر کنند همان عمل خود ببینند پیش نظر کنند
همان عمل خود ببینند در عقل العقول مسطور است دران [illegible]
دو بنده را پیش آرند یکی که در دنیا مرد متدین و مصلح بوده باشد
و طاعت بدنی و مالی از و در وجود آمده و دیگری که مفسد و بد
کردار بوده باشد و او را هیچ عمل نیک نبود فرمان رسد نامه اعمال
هر دو بدیشان دهند نامه بدیشان دهند مرد مفسد در نامه خود
همه حج و غزا و صلوات و صوم و زکوة ببیند و مرد مصلح جریده اعمال

بخود چه بدی بیند از نیکیهای و طاعتهای که کرده باشد خالی
یا به هردو منازعت کنند این گوید آن نامه منست او گوید
این نامه منست خطاب آید که ای زاهد تا تو طاعت
میکردی اما این برادر مسلم تو غیبت کردی هرچه او معصیت
بود بدل هر غیبتی او تو ماده نیکی از دفتر تو بیرون نوشتیم
در دفتر او نوشتیم و ماده بدی از جریده او در میکردیم در
جریده تو ثبت میفرمودیم تا کار بجدی رسید که تمام نیکیهای
تو او برد و تمام بدیهای او بر تو باز شد تا امروز دست
تهی در حضرت ما آمدی اکنون بفرمائیم میخ آتشین بر
دهان تو زنند تا معلوم عالمیان گردد که عاقبت غیبت
و بال است در مصابیح است بعده بنده دیگر را پیش آرند فرمان
رسد فلان گناه میدانی بگوید بارخدایا میدانم باز فرمان رسد
فلان گناه میدانی بگوید آری میدانم همچنین همه گناهان
خود اعتراف کند که او و تحقیق شود که اهل دوزخ است
باز فرمان رسد اگرچه گناهان میکردی اما از ما میترسیدی [illegible]
خلق بشرم گناه میپوشیدی از برکت آن در دنیا گناه
ترا پوشیده داشتیم و امروز [illegible] آمرزیدیم پس نامه حسنات
بدو دهند و سیات محو کنند ان الحسنات یذهبن
السیات بعده کافران و منافقان را پیش آرند [illegible]
ندا دهند هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم این آنکسانند
و پیغامبران خدا را دروغ گفتند و تکذیب کردند و [illegible]

و ازین روز که بودند تا امروز لعنت خدای بر ایشان واجب شد
الا لعنة الله علی الظالمین ایشان تا حج کرده و گفته اند
منکر شوند که گویند ما جاءنا من بشیر و لا نذیر انبیا را طلب
شود فرمان رسد تبلیغ رسالت ما کرده اید یا نه و فرمان ما
بدیشان رسانیده اید یا نه ایشان گویند بلی یا رب فرمان
رسانیدیم فرمان رسد ایشان منکر اند گواه شما کیست گویند
مومنان امت محمد علیه السلام امت محمد را صلی الله علیه و سلم
حاضر کنند و گواهی ایشان همه گواهی دهند خداوندا رسل
و انبیا همه تو تبلیغ رسالت کرده اند و فرمان تو همه رسانیده
این خلایق سخن را قبول نکرده اند کافران گویند ما گواهی ایشان
نمی پسندیم گواه از ما باید در حال مهر بر دهان ایشان نهند
الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد
ارجلهم بما کانوا یکسبون دست و پای و سر و گوش
و پشت و ران و دیگر اعضای ایشان را فرمان رسد در سخن
آیند هر عضوی در سخن آید و هر چه کرده اند گواهی دهند بعده
مهر از دهان ایشان بردارند ایشان گویند سحقا لکم
و بعدا لکم خواری و دوری باد مر شما را آخر این همه که میکردیم
از بهر راحت شما میکردیم امروز خصم ما گشتید گواهی
میدهید. تمهید المعرفت مسطور است صابیان و نصاری
پیش آرند فرمان شود از نصاری و صابیان بپرسند

که عیبی و مرا بسیم لا اسما بجلالی بپوشید و عیبی [illegible] فرمان شود
تو گفته خلق را که مرا و مادرم را بخدایی گیرند بجز خدای آسمان
و زمین کما قال الله تعالی ءانت قلت للناس اتخذونی
وامی الهین من دون الله ازین خطاب هیبت از شرم
ذوالجلال بخواهد که بگدازد و گوید که نگفته ام اگرچه روا است
باشد ولیکن ادب بندگی نگاه دارد گوید ان کنت قلته
فقد علمته و اگر این سخن من گفته باشم تو بعلم خود
دانسته باشی اگر این کلمه از زبان من بیرون آمده باشد
تو بسمع خود چاره شنیده باشی در مصابیح مذکور است بعده
نام بنام هر کسی را فرمان رسد ای فلان بن فلان آخر
من ترا بزرگ و مهتر قوم ساخته بودم و معظم و محتشم
بگردانیده بودم و ترا زن و فرزند دادم و اسپ و اشتر مسخر تو
کردم او گوید بلی یا رب همه بکردی فرمان رسد چندین کرم
که در حق تو کردم آخر تو چندین کفر کردی و ز بنده چه آکردی
نمیدانستی که این روز پیش است گوید نمیدانستم فرمان
رسد چنانچه تو چندین روز ما را فراموش کردی ما هم امروز
ترا فراموش کردیم قال کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها
وکذلک الیوم تنسی دیگر مر ایشان را برین منوال بجمع جمله را
فرمان رسد ایشان گویند خداوندا بتو و کتابهای تو و بفرشتگان
تو ایمان آوردیم نماز و روزه و زکوة و صدقه بر پای داشتیم فرمان
رسد این همه نفاق بود و ریای تو دیدیم چون با اخلاص نکردیم

امروز همه

امور نهد بها کرده شیم اولئک حبطت اعمالهم ذکر
نهم کتاب دوم ... در تمهید ملعونت مسطور است پس
فرمان شد بملائکه نامه اعمال بیرون دهند نامها بپران شوند
ملائکه ندا در دهند ها و معنا و کتابیه خلایق نامه ... کنند
گردند و بلرزند که آن زمان نامها بکدام دست خواهند داد
نامه مومنان و نیک بختان بدست راست دهند
و نامه کافران و مشرکان و منافقان بدست چپ دهند
ایشان دست ... استوار کنند ...
بر سینه ایشان ... سینه بشکافند ...
سمت پشت بیرون آرند نامه بدان دست چپ دهند
مردمان نامه خوانده گیرند ... ملائکه میزان ...
میزان بیارند یک پله او از نور ... دیگر
دوم از ظلمت شد بقدر مشرق و مغرب ... میکائیل
صلوات الله علیه فرمان شود ...
ترازو در حسابگاه بدست ... میکائیل صلوات الله علیه
بیاویزند ملائکه ندا در دهند و الوزن یومئذ الحق
فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و
من خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم
فی جهنم خالدون ... اعمال هر یکی چنانچه حکمت حکیم
تقاضا کند بر سنجد طاعتی هر کرا معتذر اسپندان دانه

از معصیت زیادت آید و او برای وی دهند از آتش دوزخ
و بر سر از و نقوبان ... ایستاده فریاد کنند زمانیند آنکه
نقیبان در دنیا پیش سلوک و سلاطین را یاد میکنند
چنانچه همه اهل عرصات بشنوند فلان بن فلان نیک
بخت شد فلان بن فلان بدبخت شد در اخبار آلا
آمده است آورده است درین میان بنده را بیارند نوزده
نامه اعمال او بدست او دهند هر یکی بدرازی آن قدر شد
که نظر کار کند و این همه پر از گناهان او باشد فرمان رسد از بین
چیزی منکری شوی او گوید نه یا رب همه کرده ام فرمان
رسد هیچ عذر بیاری و هیچ عملی نیک داری گوید نه دارم
خداوند فرمان رسد بلی تر نزدیک ما یک حسنه هست
پس یک رقعه کاغذ مقدار دو انگشت بیرون آرند در آن
نبشته باشد که این بنده یکبار در دنیا گفته است بصدق
دل اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد
عبده و رسوله فرمان شود این جمله بدیها در یک پله نهند
و این رقعه در پله دوم الا گوید خداوند این رقعه با این طو
مار ها چه نسبت ... بدی متفاوت خواهد کرد و مرا معلوم شد
که من اهل دوزخ گشتم ... همه بدیها او و آن
نوزده طومار در یک پله نهند و این رقعه در پله دوم نهند
پله که در آن این رقعه باشد از گرانی بر زمین رسد و مقدار
سنجد سر شعیره

صفیر برنخیزد ملایک نقیبان فریاد کنند فلان بن فلان نجات یافت سعید شد
اهل عرصات همه بر جانب او بنگرند [illegible] از آتش دوزخ
مصابیح [illegible] علیه السلام [illegible] دو دفعت
مردمان را پیش آرند معاقبه و مجادله شود بعد دفعت سیوم که پیش
آرند نامها پیدا شوند و میزان بر پا کنند چون وزن اعمال کرده شود
گناهکاران نیک بدیهای ایشان زیادت آمده شود متحیر السعاده
شوند در اخبار الآخرت و مصابیح مسطور است در آن میان فرمان
رسد که هفتاد هزار نفر از امت محمد صلی الله علیه و سلم که برابر
هر یکی هفتاد نفر تبع باشد بغیر حساب اعمال در بهشت
داخل شده دیگران متحیر مانند چون تحیر ایشان زیادت گردد صاحب
مالک الملک تعالی و تقدس سه دفعت [illegible] قدرت خود
در میان گناهکاران امت محمد صلی الله علیه و سلم اندازد
مشت قدرت پر کنند گناهکاران را که سوی بهشت
اندازد معلوم نیست که در دست قدرت باری تعالی چند آید
شمار آن در وهم آدمیان و فهم عالمیان نمی‌گنجد در [illegible]
مسطور است در [illegible] یاد کنند [illegible] آن زمان
که فرمان رسد و امتازوا الیوم ایها المجرمون همه مردمان متحیر شوند
که این زمان از کدام قبیل خواهد گردانید [blot] زمان که فرمان
رسد [illegible] کتابیه خلایق مدهوش گردد که این زمان
نامه بکدام دست خواهند داد سیوم آن زمان که میزان بیا
ویزند خلق جهانیان اولیان و آخریان بیهوش شدند که این

٩ زمان کدام پلها که خود پیدا آمد و بسوی بهشتی محل سیوم پل صراط
نشنید سسته کن هم دوزخ و پل صراط رهکذر بهشتی مومنان
ازان و افتادن کافران بدوزخ و احوال ایشان در اخبار الآ
خرت و مصابیح مسطور ست دوزخ بجوشش آتش دوزخ
فریاد کند چنانچه اهل عرصات بشنوند یارب اکل بعضی
بعضا خدمنی بعضی از من بعضی از مرا خورده تا کی منتظر
خواهیم بود انتظار من از حد گذشته کجا اند آن عاصیان
کجا اند آن مشرکان که از من منکر بودند و بسوی عصیان و بی
فرمانی میکردند ایشان را بمن تسلیم کن فرمان رسد
بملایکه دوزخ بسیار سید دوزخ زیر هفتم طبق زمین هست
و هفت دوزخ زیر یکدیگر هست ملایکه بروند هفتاد هزار
طناب در حلقهای دوزخ اندازند هر طنابی هفتاد هزار
فرشته بکشند دوزخ را حاضر آرند در اخبار الآخرت مسطور است
چون مالک دوزخ سوی بدمد ماران و کژدمان سرها بیرون
ارند و از دهنهای ایشان آتش بیرون اید و اذا الجحیم
سعرت و این دوزخ از خشم خدا آفریده شده هست هفت
دوزخ هست فرو بالا هر کدام که فروتر هست سخت تر هست
یکی را جهنم نام هست دوم را لظی سیوم را حطیم چهارم را
جحیم پنجم را سعیر ششم را سقر هفتم را هاویه و در هر یکی

هزار ا

عذابها گوناگون ست از آتش سوزان و ماران و کژدمان و آنکه
عذاب او اندک ست او زبهم در هفتاد هزار وادی ست
از آتش در هر وادی هفتاد هزار کوه ست از آتش و در هر کوهی
هفتاد هزار دره ست در هر دره هفتاد هزار شهرستان ست
از آتش در هر شهرستان هفتاد هزار کوشک ست از آتش
در هر ایوانی هفتاد هزار حجره ست از آتش در هر حجره هفتاد
هزار صندوق ست از آتش و در هر صندوق هفتاد هزار
نوع عذاب ست اگر یک روزن او در دنیا به مقدار
سر سوزن بگشایند عالم همه بسوزد و دوزخ را چهار دیوار
ست بلندی هر دیوار صد ساله راه ست و در دوزخ هفتاد
هزار وادی زمهریر ست و هر وادی هفتاد هزار کوه ست
از برف و ژاله در هر سالی دو کرت دوزخ نفس بیرون دهد
شش ماه بعالم گرما شود و یک کرت نفس سرد بیرون دهد
شش ماه بجهان سرما بود و چون دوزخ حاضر آید فرمان رسد
بر شکم دوزخ پلی بود که صراط نام ست برکشید درازی
آن پل سه هزار ساله راه ست هزار سال آنکه بلندی باید
رفتن چنانکه با شیب با هزار سال آنکه برابر ست هزار
سال آنکه فرود می آید چنانکه از با شیب بالا می آیند و
صورت پل همین ست و عرض آن پل باریکتر از موی
باشد و تیزتر از تیغ و تر و دار و عمق دوزخ باشد و عمق دوزخ آن

مقدار ربعی که روز آفرینش عالم سنگی از لب دوزخ فرود ۱۰
انداختند آن رونده بهل هیچ نشده در بهشت قرار گیرند
واهل دوزخ در دوزخ آوازی بر آید فرشتگان گویند امروز
آن سنگ در قعر دوزخ رسید و بالا ی پل صراط فرشتگان
عمودهای آتشین دست کرده ایستاده باشند در مصابح
واخبار لا تحصی در سطر بیست فرمان رسد بفرشتگان که
خلایق را از مومن و کافر همه را سوی این پل برانید و از
پل مومنان را بگذرانید و ان منکم الا واردها کان علی ربک
حتما مقضیا و فرشتگان در آیند و چون شبانان که رمه گو
گوسپندان برانند خلایق را سوی پل برانند فرمان رسد ندا در دهند
هر که چیزی برای پرستیدند امروز بسوی او کنید و دنبال معبو
معبود خویش کافران و مشرکان همه زیر علم ابلیس آیند ابلیس
دیوان را و بتانی را که می پرستیدند همه گوش کنند و کافران
و مشرکان دنبال ایشان روان شوند و مومنان ایستاده مانند
فرمان رسد شما چه تاملید چرا نمی روید پس روی معبود خود
چرا نمی کنید گویند ما منتظر معبود خود ایستاده ایم فرمان
رسد سجده کنید همه سجده کنند فرمان رسد عفو ما حافظ شما
بهشت بسم الله الرحمن الرحیم بگوئید و روان شوید و از
پل بگذرید

پل بگذرید و [illegible] یک فرمان بشود یکهان نفر از یهود و نصاری
فدای یکهان نفر از مسلمانان از امت محمد صلی الله علیه وسلم در دوزخ
دهید نصاری و یهود [illegible] با جمعهم فدای مؤمنان امت
محمد صلی الله علیه وسلم به دوزخ دهند و امت او فرمان
شود تا بگذرند محمد صلی الله علیه وسلم بسم الله الرحمن الرحیم
بر زبان راند بر پل در آید و امت او در عقب او در آیند
بعده پیغمبران دیگر و امتان ایشان مؤمنان هر یکی بر اندازه
عمل خود بگذرند بعضی چون برق بعضی چون باد بعضی [illegible]
و بعضی چون مورچه بعضی چون پیاده [illegible] ابلیس لعین و
شیاطین و کافران و مشرکان هرگاه که خواستند قدم بر پل نهند
سرنگون به دوزخ افتند ملایکه فریاد بر آرند خذوه فغلوه ثم الجحیم
صلوه ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه مسطور است خازنان
دوزخ و زبانیه و دو شاخها آهنین گرم کرده بدست گرفته از فرود عاصیان
و مجرمان و گناهکاران هر امت [illegible] و چون غیر پل سپارند و بعضی را
سرنگون به دوزخ می اندازند و بعضی زخم خورده و مجروح شده بگذرند
و بعضی سوخته و بعضی نیم سوخته بیرون لب پل افتند در آن
حالت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در گوشه صراط با مهتر جبرائیل صلوا
ت الله علیه ایستاده دعا و زاری میکنند در اخبار الآخرت
مسطور است که گروهی از عاصیان چون قدم بر پل نهند پا بسوزند
باز بر [illegible] بدست بسوزند باز بدندان گیرند و [illegible]
بعضی از پل خیزند بر دوزخ افتند و بعضی پل بدست گرفته

آویزان شوند همچنین که مانده شوند بدوزخ افتند اگر جماعتی
بعضی افتند ملایکه خازنان دوزخ ایشانرا باز[illegible] حبس کنند
عاصیانرا بجهنم اندازند یهودیانرا در حطمه نصارانیانرا در لظی
صابیانرا در جحیم مجوسیانرا در سعیر مشرکانرا در سقر منافقانرا
در هاویه و کسانیکه آن روز بدوزخ افتند آن کافر و مشرک ابد
الاباد بدوزخ بمانند و از عاصیان کسی باشد بیست پنج هزار
سال بمانند کسی باشد پنجاه هزار سال بماند درازی آن روز
همین پنجاه هزار سال بدوزخ بماند بعضی از عاصیان تا آخر روز
همین آن پل محبوس مانند چون روز آخر شود بعضی
ایشان هنوز در کرانه دوم نرسیده باشند و بعضی تا نیم پل نرسیده
باشند و بعضی هنوز در کرانه اول محبوس باشند در رساله عمیر
مسطور است چون کافران در دوزخ افتند در قعر روند فی الدرک
الاسفل من النار باز بالا آیند در قعر روند همچنین چنانچه
بادنجان در روغن پخته میشوند همچنان برشته شوند و آتش دوزخ
گوشت و پوست جهنمیان ببرند مغز و استخوان دوزخیان
در گداز آید گوشت و پوست همه بریزد بفرمان خدای
باز گوشت و پوست تازه شود باز می سوزد کلما
نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها تا چنین ابد الاباد
بدین صفت هر بار بگدازد و باز تازه شود دوزخیان فریاد کنند
یا اصحاب الجنة افیضوا علینا من الماء ای بهشتیان

اندکی آبی سرد بدیشان بریزید فرمان رسد که نعمتها بهشت بر
شما حرام است اگر شما را مقامی [illegible] باید در دوزخ مقامی
سرد آفریده ام [illegible] ایشانرا در وادی زمهریر
فرود آرد و این وادی زمهریر از برف و سرما است که در
سردی آنچنان بگدازند که استخوان هم در گداز آید بعد از
که بگدازند باز گوشت و پوست تازه شود از [illegible] سرمان
چنان بلرزند که ارکان دوزخ همه در لرزه آید فریاد کنند
ای مالک باز همدران آتش انداز مالک باز ایشانرا
بآتش اندازد و همچنین علی الدوام ایشانرا عذاب
نماید بآتش گاهی بزمهریر در اخبار الآخرت [illegible] است
حق تعالی در ایشان تشنگی و گرسنگی پیدا آرد فریاد بر آرند
که ای مالک بگرسنگی و تشنگی حیران شده ام در دوزخ [illegible] است
از زقوم در دوزخ از انها که اگر ذره در دنیا ازان آرند تلخی آن
تمام دنیا خراب شود و اهل دنیا جمله هلاک گردد مالک
اشارت بدین درخت کند ایشان از شدت گرسنگی
آن درخت را خوردن گیرند چون بخورند بر [illegible] خوانند
لَآكِلُونَ مِن شَجَرٍ مِّن زَقُّومٍ فَمَالِئُونَ مِنْهَا
الْبُطُونَ باز از تشنگی فریاد کنند و در دوزخ دریا [illegible]
است از آنها که اگر قطره ازان بدنیا آرند تمام جهان
گنده شود و از بدی گند [illegible] جهان خراب شود

وکوهها عظیم که هر یکی بقیاس گنبدی باشد
از آن ریسمان در حلق ایشان سر نهند بر آنکه شکم تا گلو
پر شود هذا فلیذوقوه حمیما و غساق و بعضی
بخوران آبهای گرم سوزان بر ایشان ریزند در روده‌ها که در شکم
باشد بگدازد و فرود افتند و این در یستغیثوا یغاثوا بماء کا
لمهل یشوی الوجوه در تمهید المعرفت آورده است
بعضی زبانهای ایشان از قفا بیرون آورده و قفلهای آتشین
کرده بدوزخ آویخته باشند و بعضی در رود با کشیده و بعضی را
آویخته باشند و بعضی عورات بود در پستانها چاک
کرده قلابهای آتشین در آورده با آتش آویخته باشند
و بعضی سوماران و کژدم فرو کرده چنانچه در مصابیح
و مشارق آورده است اندک‌ترین عذابی که بود
باشد آن باشد که ابوطالب بود خواهد بود نعلین آتشین
آتشین در پای او کنند چنانکه از گرمی آن مغز در گذرد
در اخبار الآخرت مسطور است رویهای دوزخیان بعضی
سیاه باشد بعضی زرد و بعضی سوزان چون الکنه
و دندانهای ایشان مانند کوه شبیر و زبانهای ایشان
آویزان تا دو فرسنگ اهل دوزخ پایمال میکنند
و لب بالینه از بینی تا نیم سر باشد و لب فرودینه
فرو هشته باشد تا ناف و منظری بوسیت جهل دو

تیز شود و یک روایت که در مشارق است سطر او
بوست ایشان همچو نمد باروزنه شود یعنی بزده
فرسنگ و در دوزخ هفتاد هزار کوه آتشین هست بران
کوه سوار کنند هفتاد هزار سال راه بالا برند باز فرود
آرند هفتاد هزار سال دیگر فرود آیند هر بار که چنین سوار کنند
باز فرود آرند و روغنها گرم و سوزان بر سر و روی هر یکی بریزند
بجهد و ریختن گوشت روی بگدازد و استخوان سپید
بنماید همان روغن در شکم ریزند هر چه در شکم هست بگدازد
از راه دبر بیرون افتد باز همچنان کنند که بود هم گریان
شوند و نوحه کنند و فغان برآرند از گریه ایشان جویها
آب شور تلخ در دوزخ روان کردند و آن آبها همه گرم و سوزان
شود همه دران غوطها زنند چشمها و ایشان از گریه گرم
بار بگدازد علی الدوام همین حال شوند خازنان دوزخ
گویند ای خاکساران بر شما پیغمبر نیامده بود که ازین
حال علم دهند سألهم خزنتها ألم يأتكم نذير
گویند بلی قد جاءنا نذير فكذبنا پیغمبران آمده بودند
و بیم کرده ما استوار نداشتیم ایشان را دروغ گو گفتیم
تکذیب کردیم خازنان دوزخ گویند دعا شما و فریاد شما
در گمراهی هست شما را ازین حال خلاصی نیست باز فریاد
کنند گویند ای پروردگار ما بفرما تا اسلاف

و بهشتیان بما ندهند عذاب کنند کم ایشان ایمان نیاوردند
و ما بودین کفر تلقین کردند و در شاهد ما نعتش کافر ساندند
فرمان رسد لِکُلٍّ ضِعْفٌ بر هر یا یکی بدو بلک یکی به
و یکی بهزار در عذاب خواهد بود باز فریاد کنند ای مالک
لِیَقْضِ عَلَیْنَا رَبُّکَ بگو تا خدای ما را بمیراند قال اِنَّکُم
مَاکِثُونَ فرمان رسد بعد ازین مرگ نیست شما دایم همچنین
باشید باز ناله و زاری کنند و هزار سال بنالند گویند خداوندا
غَلَبَتْ عَلَیْنَا شِقْوَتُنَا وَکُنَّا قَوْمًا ضَالِّیْنَ شقاوت
بر ما غلبه کرد و ما ندانستیم خداوندا ما را ازین عذاب بیرون
آر و بدنیا فرست اگر وقتی طرفة العین بیفرمانی تو
کنیم ازین یکی بصد بر ما عذاب کن فرمان رسد خوار
مانید بدوزخ و سخن با ما مگوئید پس نومید شوند و در
دوزخ وادیست هبهب نام جباران را در آن وادی اندازند
فرمان رسد بدوزخ هَلِ امْتَلَأْتِ پر شدی یا نه دوزخ خروشید
گوید هَلْ مِنْ مَزِیْدٍ هنوز چیزی زیادت هست حق تعالی
کافران این باشد یکی از صد هزار گفته نشده است
آنچه در تفاسیر است اگر جمع کنند صد دفتر شوند و مختصر
درین مختصر از مصابیح و صحیحین و تمهید المعرفت
و تفسیر است

وتهليلات درست ذكر يازدهم تعذيب عاصيات
مومنان ونجات عاصيان چون عاصيان امت را وگناهكاران
ملت را بدوزخ آورند زبانيه مالك را بفرمايد بدوزخ زند گويد بگير
ايشانرا آتش گرد ايشان درآيد دران هول همه بگويند
الله الله وآتش از ايشان بگريزد بهفتاد فرسنگ
دور رسد ودر خبر بود مالك باز بانگ بر آتش زند
گويد بگير اين عاصيانرا باز آتش قصد ايشان كند وگرد
ايشان درآيد باز همه گويند الله الله آتش بگريزد
بهفتاد فرسنگ پستر رود مالك در قهر وغضب شود باز
بانگ بر آتش زند وگويد اي آتش بي فرماني ميكني
فرمان خدا بجا نمي آري آتش گويد اي مالك آن قوم
كه مرا آفريده اند با من شرط كرده اند اي آتش اگر گوينده
كلمه الله را كي اسيبي رسانيدي بفرمايم تا بهفتاد هزار
سال ترا عذاب كنند وخاك نهاد ترا بباد قهر انتقام
دهند مرا چه زهره باشد كه من بگرد گويندگان كلمه الله درآيم
طاقت عذاب ندارم مالك باز در غضب شود بانگ
زند زبانيه بهم بشنوند ماران وكژدمان همه سر بر زنند وبيكبار
بانگ كنند وحمله آرند از آن هول اين بار ايشانرا گفتن
كلمه الله فراموش شود آتش بر ايشان درآيد وهر يكي را

درگیرد غریو از اهل عرصات [illegible] ... چند [illegible] در مادران
و پدران و فرزندان طفل بر آید مادران و پدران و فرزندان خود را
که از آفتاب [illegible] در حجاب [illegible] میداشتند و بصد ناز پرورده
امروز بدوزخ ببینند فریاد کنند و پسران و دختران طفلان
مادر و پدر خود را که یک زمان از سینه ایشان فرو نمی
آمدند آن زمان در آتش معاینه کنند فغان بر آرند و بگویند
وا پدرا و امادرا دختران که آن طفل بودند خود را در آتش افکنند
بر سینه و پای پدر و مادر در آویزند آتش ببینند ایشان سی
ساله راه بگریزند ایشان فریاد کنند و گویند خداوندا اگر پدران
و مادران به دوزخ می اندازی ما را نیز بهلوی ایشان بدوزخ
انداز خداوندا اگر ما را در دنیا از ایشان جدا کردی و هم
در طفولیت بمیرانیدی و دیدار ایشان بما روزی بکردانیدی
در عقبی ما را جدا مکن که ما امروز طاقت جدائی ایشان
نداریم و هر یکی پدر و مادر خود را گرفته زاری و فریاد کنند از
ناله و زاری ایشان غریو در ملکوت و شور در جبروت افتد
ملایکه عرش و کرسی همه در گریه شوند و خلایق زمین و آسمان
جمله زاری کنند و همه فریاد و فغان بر آرند و گویند ای خداوندا
اگر برین گناهکاران قهر میکنی برین طفلان رحم کن در عین
این نوحه و زاری مهتر جبرائیل صلوات الله علیه از حضرت
جبار در رسد و دوات بیاید خلایق همه دو چشم در وی نهاده مگر
فتح یابی پیدا آید او چند شیشه آب از زیر عرش بیرون
آورد ...

آورده بودان آن دید و گفت بدرستی این آب سمت دوزخ اندازند
آن آب سوی دوزخ اندازند آتش از خوف این آب بگریزد
و قطرات چون شهاب دنبال آتش میکنند تا بتمام کشته شود
خلایق همه متحیر بمانند که این چه آب است مخبر جبرائیل علیه السلام
عرض کند حاجیه گوید این آب گریه گناهکاران است این آب
گریه معصیت زدگان است این آبی است که مردمان بدنیا
از خوف گناهان خود گریسته اند این آبی است که مادران
و پدران در مصیبت مرگ فرزندان بعد از خسارت تعذیب خود روان کرده اند
فرزندان جوان و کودکان طفل که هر یک چون یک دانه مروارید
در نظر ایشان میگشتند ناگاه از کمینگاه تقدیر عقاب اجل
بر سر وقت ایشان پرواز کرده و هر یک به پنجه مرگ گرفتار
کشته آتش فراق شعله زده و سینه های مادران و پدران
کباب و دلهای ایشان خراب کرده ایشان سوخته و از آهی
جگر بر آورده و جوی آب از چشم چشمه روان کرده این آب
است فرمان بود آن آب در شیشه میکردند و زیر عرش میدا
شتند تا امروز دست گرفته وقت این درماندگان کرده
در اخبار الآخرت در فصل قصه فاسقان و فاجران و گناهکاران
و بدکرداران و خمر خواران و زانیان و رباخواران از پل صراط بدوزخ
افتند اصحابی که از ایشان در دنیا نعمتها مغرور بوده باشند
که ایشان را یکی غوطه در دوزخ دهند و دیگران را بعضی تو آتش
تا بسته النگ شد بعضی تو تا ساق و بعضی تو تا زانو مومنان

امت محمد صلی الله علیه وسلم تا که گنهکار عاصی باشند
ازین زیاده نباشد و عاصیان امت دیگر تا که بعضی تا
سینه و بعضی تا حلق و بعضی تا لب آتش بود
اما مواضع سجود را قدرت نی که در وی ذکر وحدانیت خدا و تصدیق
رسالت محمد صلی الله علیه وسلم رفته باشد آتش را استطاعت
نبود و قدرت سوختن آن موضع نباشد در اخبار الآخرت
مسطور است که بعضی از گناهکاران عمر بر صراط محبوس
شوند و مومنانی که از پل گذشته اند در کرانه دوم استاده
شوند و ایشان برین بگذرند ... چیزی نگویند و هیچ فرمایی
نرسد بعده گویند ... شفیع آریم تا شفاعت ما
کنند در مصابیح و مشارق و تمهید المعرفت مسطور است
پیش مهتر آدم صلوات الله علیه آیند گویند
ای آدم تو پدر ما ... خدا ... قدرت
آفریده است و مسجود ملائک و محبوب خلایق کرد الله
و در بهشت اعلی مقام تو تعیین کرد امروز تو شفاعت
ما کن مهتر آدم صلوات الله علیه گوید من نتوانم گناهی
عظیم کرده ام گندم منع بود خوردم ولیکن بر نوح بروید
بر مهتر نوح صلوات الله علیه آیند او هم امتناع آرد گوید
من گناه کرده ام و گفتم ان ابنی من اهلی و او را اهل
من نبود که کافر بود نتوانم بر ابراهیم روید بر مهتر ابراهیم

صلوات الله

صلوات الله علیه و سلامه آیند او هم امتناع کند گوید از سه
دروغ گفته آید یکی گفتم انی سقیم دوم گفتم انها اختی
سیوم گفتم بل فعله و این هر سه بر خلاف بود نه من مریض
بودم نه ساره خواهر من بود و نه بتان را بت بزرگ شکسته بود
بلکه من شکسته بودم من امروز دیان چیز نتوانم شفاعت
دیگران را کی توانم بر موسی روید بر موسی صلوات الله
علیه آیند او هم امتناع آرد گوید من قبطی را کشتم در آن هراسم
بر عیسی روید بر عیسی صلوات الله علیه آیند او هم امتناع
آرد گوید مرا کافران اله گفته اند مرا و مادر مرا ثالث ثلثه گفتند
من در آن شرم میدارم من نتوانم بر محمد روید محمد صلی
الله علیه و سلم آیند و گویند یا محمد پروردگار تو ما را
شورد میکند و هیچ اکرم بر تو دارد ... دارد شفاعت
امتان بکن آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیامة
ای محمد صلی الله علیه و سلم قبول کند ...
خواهد گوید خداوندا میخواهم که در حضرت تو گستاخی
و قصه حال درماندگان امت بموقف عرض ... رسانم
در تمهید المعرفت ... فرمان ... ای محمد ما دنیا و آخرت
بمحبت تو آفریده ایم که ربوبیت خود بدوستی تو اظهار کردیم
اگر ... نبودی افلاک ... نشان نبودی

واگر مقصود ذات تو نمی بودی از عرش و کرسی لوح و قلم
بهشت و دوزخ و آسمان و زمین نبودی پس من بهشت و دوزخ
بعلت تو آفریده‌ام و عالم و آدم بمحبت تو بوجود آورده‌ام
امروز روز تو است دریافت مراد تست و وقت پادشاهی
تو بخواه از من هر چه میخواهی چنان خواه که دوستی تو
خواهد تا هر چه خواهی بشنودیم در مشارق و مصابیح مطول ست
بر سبیل اطناب که چون سید المرسلین را علیه السلام از زیر
کنند تا آنکه اذن نشود دست از آستین شفاعت بیرون
نتواند کرد قال الله تعالی من ذا الذی یشفع عنده
الا باذنه پس سید المرسلین علیه السلام بعد از اذن زیر
عرش آید و خدای را سجده کند دیر در سجده بماند فرمان
رسد ای محمد سر بردار سید المرسلین علیه السلام سر بردارد
خدای را حمد و ثنا گوید بدانچه او را الهام شود پس گوید
خداوندا امتی که نابکارند و جمعی سرو ما ما نیدار کرده
و لغزش پشیمانند اگر چه امت من اند اما بندگان
تواند اگر شان را بیامرزی سزای آنی و اگر عقوبت کنی
سزای آنند ان تعذبهم فانهم عبادک و ان
تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم چون حق
تعالی میان فراق خلایق کند فوج فوج خندق بر سبیل مکس
مانند حدم

کنند چون بسیار آید فرمان رسد این مقدار شفاعت تو
آمرزیدیم محمد صلی الله علیه و سلم بار دوم سجده کند دیرتر
در سجده ماند گوید امتی امتی یا رب اغفر امتی باز
فرمان آید محمد سر بردار پیغامبر صلی الله علیه و سلام سر برداشته و ز
خدا را حمد و ثنا گوید باز همان جمله حدی دیگر بسیار آید
ایشان جمع آن مقدار بیرون آرند باز پیغامبر صلی الله علیه و سلم
دفعه سیوم سجده کند گوید امتی امتی دیرتر در سجده
باشد فرمان رسد محمد سر بردار باز حق تعالی حدی بسیار
فرمان شود این مقدار دیگر آمرزیدیم پس طایفه گناهکاران
بمانند که در قران در باب ایشان ذکر خلود نار است بعده
بعضی مومنان که از اهل صراط گذشته اند و در کرانه دوزخ
ایستاده بعضی مومنان که برادران خود را در دوزخ بینند زار
زار گویند خدایا ایشان بدنیا با ما روزه داشتند و نماز گزاردند
و حج کردند خداوندا ایشان را بیامرز فرمان رسد ای مومنان
کسانی را که شما می شناسید بیرون آرید ایشان آن طایفه را
بیرون آرند درین میان یکی از دوزخیان بهشتی را
شناسد گوید ای فلان مرا نمی شناسی من آن
کس ام که ترا آب خورانیده ام دیگری شناسد او گوید
من آن کس ام ترا آب وضو داده ام یک مومن ایشان را
شفاعت کند پیغامبر ایشان را به بهشت فرستد باز

[illegible] محمد که مومنان شفاعت [illegible]

هر که مقدار [illegible] ایمان هست بیرون

آرید در تمهید المعرفت مسطور هست بار دیگر [illegible] رسد

انبیا شفاعت کردند مومنان شفاعت کردند بحق محمد

ایشان من طایفه از گناهکاران بیرون آورده‌ایم شما هم شفا

عت کنید تا بشفاعت شما هم طایفه بیرون آریم

بعد جبرئیل و اسرافیل و میکائیل دیگر فرشتگان و حاملان عرش

صلوات الله علیهم هم شفاعت کنند فرمان رسد در دل

هر که مقدار سپند یک دانه ایمان هست بیرون آرید بیرون آرند

در مشارق الانوار و مصابیح مسطور هست کرت چهارم پیغمبر صلی الله

علیه و سلم سجده باز کند و بنالد و بگرید و زاری کند و دیر در سجده

ماند فرمان رسد محمد سر بردار که امروز ترا خشنود خواهم کرد

محمد صلی الله علیه و سلم سر بردارد و خدا را حمد گوید فرمان رسد

هر که یکبار بدنیا کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله را از اخلاص

دل گفته هست بیرون آرید در مصابیح مسطور هست مالک

دوزخ گوید خداوندا در دوزخ کسی از آنها که در دل او ذره

خیر باشد نمانده هست فرمان رسد ای خازنان دوزخ با شفاعت

انبیا و اولیا و ملایک و مومنان طایفه گناهکاران را از دوزخ

بیرون آوردید اکنون [illegible] تا تمام [illegible]

[illegible]

باقی مانده اند باشند جز کسی خدای که خدای [illegible] همه ام والله
علیه السلام من رحمت خود را شفیع حال ایشان کردم
آنکسانی که از شفاعت تو محروم مانده اند بیرون بیارم
پس حق تعالی بید قدرت قدیم از دوزخ آنکسانی که
وقتی از ایشان چیزی از نیکی در وجود نیامده باشد و همه
بری کرده باشد بیرون آرد ایشان سوخته و سیاه گشته
چون انگشت بیرون آید جوی هست زیر عرش بیرون آمده
آنرا نهر الحیات گویند ایشانرا در آن جوی غوطه دهند ایشان
از آن جوی چون گیاه سبز و تازه که از زمین روید بیرون آیند
ایشانرا عتقاء الله نام نهند در تمهید للعرفت مسطور است
باز دفعت دوم حق تعالی بید قدرت خود در اندازد و طایفه
دیگر را که جا بجای در درکات باشند چنانچه مرغ میان خاک دانه دانه
تفحص کنند بچیند همچنان تبع کنند بیرون آرد در نهر الحیات
بشویند ایشانرا جهنمیان نام کنند در بهشت باز فرمان رسد
بملایکه تفحص کنند کسی از گویندگان کلمه طیبه در دوزخ
نمانده باشد گویند خداوندا جبار تو فرموده اند فرمان شود بیرون آرید
چون بیرون آرند باز فرمان شود که در دوزخ بر بید ایشان بجهت
ایستند گویند خداوندا انبیا تو فرموده اند هر که را از دوزخ
بیرون خواهید آورد باز [illegible] خواهند شد ستاده فرمان رسد بدوزخ
راست [illegible] ایشان [illegible] بهشتیان برد در اخبار الاخرت ایشانرا
مسطور است باز فرمان [illegible] تفحص کنند کسی نو کرده [illegible] شود نقفه

[illegible]

[illegible] هزار بار [illegible]

[illegible] سو هفتاد کان هزار بار [illegible] قصاص [illegible]

فرمان شود مقتول را بدین سبب [illegible] کنند [illegible]

[illegible]

[illegible] هفتاد کان [illegible] قصاص [illegible]

و باز بروز [illegible] و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه

جهنم خالدا فیها ملایکه بروند مقتول را حاضر آرند در آن محل

فاطمه زهرا رضی الله عنها امیر المؤمنین حسین رضی الله

عنه دست گرفته و خون از رگهای گردن و جامهای

خون آلوده بدست گرفته در [illegible] حاضر آید فریاد

کند خداوند داد [illegible] سلطان علیه السلام برابر

فاطمه رضی الله عنها حاضر شود گویند ای فاطمه کشندگان

حسین را همین بخش فاطمه گوید ای پدر بعد از وفات تو

این فرزند غریب مرا در دشت کربلا [illegible] حلق

و سر از تن جدا کرده و چندانی [illegible] که [illegible] در

[illegible] این جگر گوشه من [illegible] امروز داد خود [illegible]

ملایکه گویند ای فاطمه در بین پنجاه هزار سال

[illegible] یزید و عبید الله و عمر سعد و عبید الله زیاد و [illegible]

[illegible] کشندگان فرزند [illegible] دوزخ [illegible]

[illegible] سال

هفتاد کان هزار بار قصاص کرده اند کوشتها و پوست
ایشان در آتش قهر گداخته شود و مظلومان از یشان همچنین
مثال باشند که بر سر خلایق در هوا آواز سرود و چنگ
و رباب و دف و مزمار رقص و سماع پیدا آید همه نظر بالا کنند
کوشکها بینند که چون ملخ در هوا پران پیدا شده تمام روی
هوا گرفته هر یک از یک دانه مروارید بیقیاس تمام دنیا
هفت دهزار غرفه در هر غرفه هزار حجره رقص و سماعی و سرودی
اهل عرصات از شنیدن آن همه مست شده و متحیر شده
ملایکه را پرسند این کوشکها چیست ملایکه گویند این
کوشکهای بهشت که زیر عرش بود این زمان فرمان شده
بهشت تا در بهشت ببرند از برای کسانیکه امروز صدای خود
گناهان یکدیگر را بخشیده اند همه فریاد برآرند عفونا عفونا
خداوندا بخشیدیم خداوندا عفو کردیم فرمان رسد تا آن قاتلان
بیرون آرند و در مصابیح و اخبار الاحادیث مسطور است بعده دو مرد
شنند در دوزخ ایشان فریاد سخت کنند چنانکه از فریاد ایشان
خلایق عاجز آید فرمان رسد ایشان را بیرون آید هر پرسید این
چندین فریاد چیست گوید خداوندا برای آنکه مکر تو بر ما
رحم آید فرمان شود رحمت من بر پشیمان هست هر دو بر خود را
در دوزخ افکنید فرمان شود یا ذکر بردا و سلاما علیه
آتش بر و باغ و بوستان گردد دیگری ایستاده ماند فرمان
رسد هنوز اطاعت فرمان نمیکنی گوید خداوندا من شنیده ام

لنتی را تو الحوزخ بیود اسی بعد آن آتش دوزخ
همه حرام بکردم من دلها مرا چون افتیم فرمان رسد آتش را
همچنین بهشت او نور صف بهشتیان بیرند درمیان
منست شعله بهشت آخرین کسی که از دوزخ بیرون آید نام هناد
باشد او از دوزخ فریاد کند و گوید خداوندا انبیا و اولیا
و ملایکه و اتقیا هر کسی را شفاعت کرد مرا کسی
یاد نکرد مرا تو یاد کن که تو همیشه مانده ام فرمان رسد
من در یاد توام اما گناهان که تو کرده بدین تعجیل
با چگونه بیرون آرم او بنالد و بگوید خداوندا اگر مرا بیرون
نمی آری روی من از آتش بگردان و پشت من سوی
آتش کن جز این دیگر نمیخواهم فرمان رسد اگر همچنین
هم چیز دیگر خواهی او عهد کند که نخواهم روی او سمت
بهشت کنند و پشت او سمت دوزخ همچنین که نظر او
بیرون دوزخ افتد گوید خداوندا بر لب دوزخ قرار ده
فرمان آید تو عهد کرده بودی جز این چیز دیگر نخواهم
گوید خداوندا همین قدر خواهم که بر لب دوزخ مرا مقام
باشد عهد کردم که چیز دیگر نخواهم او را بر لب دوزخ بیارند
چون آنجا آید درخت از دور بالی درختی باشد همچنین که نظر او
بر سایه درخت افتد بنالد گوید خداوندا مرا در سایه آن

درخت جای ده

درخت جای ده فرمان رسد تو عهد کردی چیز دیگر نخواهم فرمان شود
در سایهٔ آن درخت آید باز آنجا باشد تا سبب پس در بهشت درختی
دیگر بیند گوید خداوندا در سایهٔ این درخت مرا جای ده فرمان شود
تو عهد کرده چیز دیگر نخواهم گوید همین قدر میخواهم اگر بدهی
عهد کردم چیز دیگر نخواهم فرمان شود زیر آن درخت رود و آنجا رود
همچنین کرد از آنجا نظر او در بهشت افتد گوید خداوندا اگر درون
بهشت نمیفرستی بر در بهشت جایم ده فرمان رسد تو
همین زمان عهد کردی چیز دیگر نخواهم گوید همین قدری
میطلبم اگر بدهی چیز دیگر نطلبم فرمان رسد بر در بهشت رو
چون بر در بهشت آید حور و قصور معاینه کند فریاد بر آرد
خداوندا بطفیل محمد در بهشت فرست فرمان رسد ای
بنده من هر بار عهد میکنی و میشکنی این چه عهد است
گوید خداوندا همین قدر میخواهم اگر بدهی عهد کردم بعد
ازین هرگز از تو چیزی نخواهم او را در بهشت فرستند
فرمان رسد اکنون بخواه هرچه بخواهی گوید من عهد
کردم از تو چیزی دیگر نخواهم بعد ازین حق تعالی بی لب
و بی دندان و بی کام و بی زبان تبسم کند و گوید بنده
من اینچنین عهد با وفا میکند چون درون بهشت رود
فریاد کند گوید خداوندا در بهشت برای من جای نمانده است
بهشت پر است من کجا روم فرمان رسد [illegible]

این خلق بهشت و آن همه چند دنیا است ده بار پس فرشته
بیشتر شود دنیای او نماید که ما بیند چند دنیا در وی
پایدار خوردنی هایی چنین دیگر ناخواسته یکی بر ماید پس
گوید گنج من یا نعمت الله یافت و این کمینه کسی که
در بهشت آمدیم در قصه بهشتیان ذکر دوازدهم حضور
و درجات مومنان در تمهید للعرفت مسطور است چون اهل
بهشت همه سلامت از پل صراط بگذرند بگویند الحمد
الله الذی اذهب عنا الحزن پس همه منتظر باشند در این
فرمان رسد هر که را بر ما حقی است برخیزد پیش آید کسی
نخیزد باز فرمان رسد کسی نخیزد بار سیوم این فرمان رسد
گویند خداوندا بنده را بر خالق چه حق فرمان رسد و جنة
عرضها السموات والارض اعدت للمتقین الذین
ینفقون فی السراء والضراء والکاظمین الغیظ
والعافین عن الناس انبیا را بر ما حق است گویند
تا برخیزند متقیان که در راه خدا وقتی گرسنه را نان داده باشند
و یا تشنه را آب خورانیده و آنکسان که وقت غضب
خشم را فرو خوابانیده و گناه از مجرمان عفو کرده برخیزند
و بسوی بهشت خواهند فرمان شود دیگران را بطفیل شما
بهشت میدهم شما مقدم شوید همه بسر چشمه رضوان روید
و آن لب آبی

و در قلبهای بهشت آنجا که ریگ عرش می آید آنرا چشمه رضوان میخوانند بر
کرانه آیند فرمان شود غسل کنند چون از آنجا بیرون آیند رویهای
ایشان چون [illegible] شده [illegible] ایشان
[illegible] تمام [illegible] چون [illegible] تمام کرده چنانچه [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] از طرف [illegible] نماید
[illegible] ایشان بشود که [illegible]
فرمان خود [illegible] بهشت فتح کنند [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] سوی بهشت بکشند ملایک
[illegible] بهشت فتح کنند [illegible] فوج امت محمد صلی الله علیه
و سلم چهل فوج امت [illegible] پیغامبران که پیغامبر ما را مقدم کنند
علمی سبز بر پا کنند محمد صلی الله علیه و سلم با امت خود زیر آن
علم ایستاده عقب آن [illegible] دیگر هر یک پیغمبران با امت خود
زیر علمی ایستند علم محمد صلی الله علیه و سلم از علمهای دیگر
یک [illegible] بلند باشد [illegible] میان [illegible] جبرائیل و [illegible] اسرافیل و [illegible]
میکائیل صلوات الله علیهم هر یکی با هفتاد کان فرشته
[illegible] هر یکی طبقی از نور طبقی از عطر از حضرت ملک
الملک تعالی و تقدس استقبال مومنان آیند رضوان با اهل
بهشت استقبال کنند و صد هزار هزار براق با زینهای و لگامهای
زرین [illegible] مرصع و [illegible] از [illegible] و جامهای از حلهای
بهشت همه حریر و دیبا [illegible] و استبرق و [illegible]

و صد هزار تاج های نور مرصع و مکلل و صد هزار [illegible] با نور و صد
هودج زرین مرصع و مکلل در پیش [illegible] محمد صلی الله علیه و سلم
و مومنان [illegible] کنند [illegible] بهشت [illegible]
نور بر سر نهند و زر [illegible]
برای سوار کنند و زنان مومنان [illegible]
و حقی از نور سپید بود [illegible]
و صفت آن جز عز و جل دیگری [illegible] محمد صلی الله علیه و سلم
بر آن تخت نشیند و مومنان [illegible]
و تاجی از نور که حکمت خدای تعالی [illegible] ترتیب
سوی بهشت برانند تخت محمد صلی الله علیه و سلم در پیش انبیا دیگر
[illegible] و انبیا و همه عقب و عقب آن مومنان فوج فوج بروند
و میکائیل و دیگر ملائکه آنان طبقهای نور و عطر بر سر محمد صلی الله علیه
و سلم و مومنان نثار کنند و مهتر جبرائیل در رکاب محمد صلی الله علیه
و سلم با هفتاد هزار فرشته طرقون ازنند و هفتاد هزار [illegible]
با زین و لگام زرین و مرصع و مکلل در رکاب محمد صلی الله علیه و سلم
جنبت برند و هفتاد هزار علم نور [illegible] سپید و سبز [illegible] پیش رود
محمد صلی الله علیه و سلم افراخته باشند و از بهشت هفتاد هزار داستان
چون هزار دستان بر طرف سرود گویند [illegible]
[illegible] بر سر مومنان با انواع [illegible]

گسترده بروند

دهم ملائکه صف زده بر در بهشت بالحان خوش این آیت و سیق الذین
اتقوا ربهم الی الجنة زمرا بخوانند و فتحت ابوابها خوش [illegible] صفوه آدم
و جمیع انبیا در آن زمان زیر لوای محمد صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] در تحت لوای یوم القیامة غلغله در [illegible]
افتند محمد صلی الله علیه وسلم با اهل بهشت در بهشت [illegible]
و غلمان بر امیر بهشت بتماشا بر آیند و [illegible]
[illegible] بنشینند و تری الملائکة حافین من حول العرش یسبحون
بحمد ربهم [illegible] از برجهای بهشت طبل [illegible]
و بر کنگرها علمها نور بر پا کنند باد از [illegible] و [illegible]
آدمی [illegible] و هیچ زبانی بیان آن نتواند کرد محمد صلی الله علیه
آن روز با آن [illegible] و با هر نبی در بهشت آید [illegible] سلیمان
داود و صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] در بهشت [illegible] مومنان [illegible]
افتند همه گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض
نتبوأ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین [illegible]
بهشت رسند حق سبحانه و تعالی [illegible] و [illegible]
[illegible] بشنود ادخلوها بسلام آمنین [illegible]
محمد صلی الله علیه وسلم بسم الله الرحمن الرحیم گوید و [illegible]
قدم در بهشت نهد مومنان [illegible] او در آیند و حمد گویند
الحمد لله الذی احلنا دار المقامة من فضله [illegible] بهشت

اشنبد و گویند سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین [illegible] و درجها

و اصحابها الحق با حضرت محمد صلی الله علیه و سلم [illegible] الراحمین

بنده مسکین خود را که گناه بسیار و بدکردار [illegible] امیدوار [illegible]

روز از جمله آن جمع گردانی و جمیع مومنان را بر سر حوض محمد صلی الله

علیه و سلم در بهشت در رسانی بحرمت النبی و آله و بحرمت [illegible]

حسن قال آمینا [illegible] محمد صلی الله علیه و سلم با جمیع مومنان بر سر

حوض کوثر رسد حوض [illegible] که آبها او [illegible] عیان شد و چون

آفتاب روشن و درخشان بود و گل او مشک اذفر بود و طول

و عرض او یکسان ماه ده راه شد آب او سپیدتر از شیر و شیرین تر

از شیرینی شهد بود و خوشبوی تر از گلاب و زعفران شد و عدد

کوزها او بعدد نجوم آسمان کوزها سیمین و قدحها بلوری شد محمد

صلی الله علیه و سلم بدست مبارک خود آب حیات پر کند مومنان

را اول [illegible] مهاجران را دهد بعد از امت دیگر [illegible]

[illegible] رسول الله ان هدانا الله بعده [illegible] و وقتی باز تشنه شوند [illegible] ملایکه

فرمان شود پیش [illegible] را بهشت درجات و مقام و خانه [illegible]

او ببرند یک روایت آن ملایکه یعنی حفظه و کراما کاتبین [illegible]

ان شاء الله تعالی ملایکه پیش [illegible] جمیع خانه و مقام

او روان کنند و یک روایت جمیع مومنان خانهای خود ببینند

چنانکه امروز در دنیا می دانند در [illegible] الآخرت معلوم است

[illegible] بهشت

[illegible]

هشت بهشت ... که بر آسمان هفتم آفریده است
... زیر عرش ... بهشت ...
زیر دنیا آسمان بهشت و این معنی ...
... آمده بهشت ... [illegible] ... بقول ابن عباس
رضی الله عنه ... اول دار الخلد گویند از نقره ...
بهشت در آن عوام مردم نزول کنند ... دار
المقام گویند از زر سرخ بهشت ... نزول
کنند ... [illegible]
سرخ ... [illegible]
... [illegible] ... شوند
چهارم جنات عدن بهشت از زمرد سبز خادمان یعنی
عبید و اماء مومنان که ایشان در مرتبه مساوی مرتبه
دوستان خدا باشند ... و ... و غازیان
و زاهدان و امامان مسجد آنجا نزول کنند ...
پنجم دار القرار گویند از مروارید ...
علما که عمل کردند آنجا نزول کنند ششم جنات
النعیم بهشت و آن از ... لعل بهشت شهیدان
حکمی و مومنان آنجا باشند بهشت هفتم جنات
المأوی خوانند شهدای حقیقی و منفقان و کاظمان
و عافیان در و نزول کنند بهشت هشتم فردوس

نام بهشت و آن از نور بهشت انبیا و علما با عمل یا انبیا آنجا
باشند و مومنان آنجا غرفه هست که بر سر او طریق آب نماید
و آن غرفه از نور رضا است و او بو مقام محمود خوانند
و وسیله نیز گویند پیغامبر ما محمد رسول الله صلی الله
علیه و سلم آنجا نزول فرمایند هر یکی مقام و درجات
باندازه طاعت خود بیابند و چیزهایی معاینه کنند
ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب البشر
نه چشم هیچ بیننده مثل آن وقتی دیده باشد و نه گوش
هیچ شنونده شنید آن شنیده باشد و نه در خاطر هیچ صاحب
فکرتی مانند آن گذشته در رساله عیبه مسطور است
کلمه [illegible] که در بهشت مقام یابد [illegible] دنیا چیزی طاعت
نبوده باشد [illegible] که شکی در بهشت هم چند زیاده باشد که [illegible]
خشت زر باشد و یکی نقره و گلابه او مشک اذفر بود و کلوخ
او مرجان و لعل و یاقوت باشد و خاک آنجا زعفران باشد
و در آن خانه هفتاد هزار ایوان باشد چنانکه [illegible] آن [illegible]
او پانصد ساله راه باشد و در هر غرفه و خیمه‌های [illegible] که در هر غرفه
و خیمه حوران و غلمان و مغنیان باشند که از سرود و سماع
ایشان روح را راحتی و دل را فرحتی حاصل آید و درون خانه

هفتاد هزار

هفتاد هزار شارستان باشند و در هر شارستانی هفتاد هزار
باغ بود که در هر درختی از شاخه از مرجان [illegible] و برگها
از زمرد سبز باشد و هر درختی چون آن روز سایه باشد که اسب تیز
دونده صد سال از سایه او نتواند گذشت و در هر درختی هفتاد
هزار نوع میوه گوناگون باشد و هر میوه که یکی از آن بشکنند همچنان
آن در زمان دیگر بیرون آید [illegible] و رسیده گردد و هر میوه را
بخورند هفتاد نوع لذت گوناگون [illegible] که اگر [illegible]
آن لذت بکام مرد نهند [illegible] میوه
بهشت [illegible] بخواهد که [illegible]
باشند [illegible] الحال [illegible] آن بیرون [illegible]
[illegible] آن بخورد [illegible]
بخورد [illegible]
[illegible] هزار [illegible] آن باغ [illegible]
و سبز و گیاه از زعفران بود و در [illegible]
[illegible] و [illegible] شاخ بود که اسب [illegible]
سال از سایه آن نتواند گذشت و در [illegible]
هزار نوع میوه باشد و زیر هر شاخی [illegible] چند
چون هر [illegible] که اهل بهشت [illegible] سایه [illegible]

۱۴۰۰۰ هر یکی پایگاه شد از براق و اسپ و شتر هر که هر یک از
سوار شود ایشان با سوار بارند و هر یکجا خواهند بروند
و چهار جوی روان شد که هر یکی بنام میرود یکی شیر
دوم شراب سوم شهد چهارم آب برود — سیوم
کلاب چنانچه در بیان [illegible] در کلام مجید مسطور فیها انهار — [illegible]
من ماء غیر آسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه و انهار
من عسل مصفی در تفسیر امام ناصر غزالی رحمة الله علیه
مسطور است هم در بیان این آیت که دجله از نهر آب جنت
است و فرات از نهر لبن جنت بیرون آمده است
و نیل یعنی نهر مصر از نهر خمر جنت است و سیحون
یعنی نهر هند از نهر عسل جنت است و نهر هند مشهور
همین گنگ است و این چهار نیادر بهشت از کوثر
بیرون آمده است و جیحون خواهید بنده همین که درین
شاید [illegible] ندا کنند فرشتگان